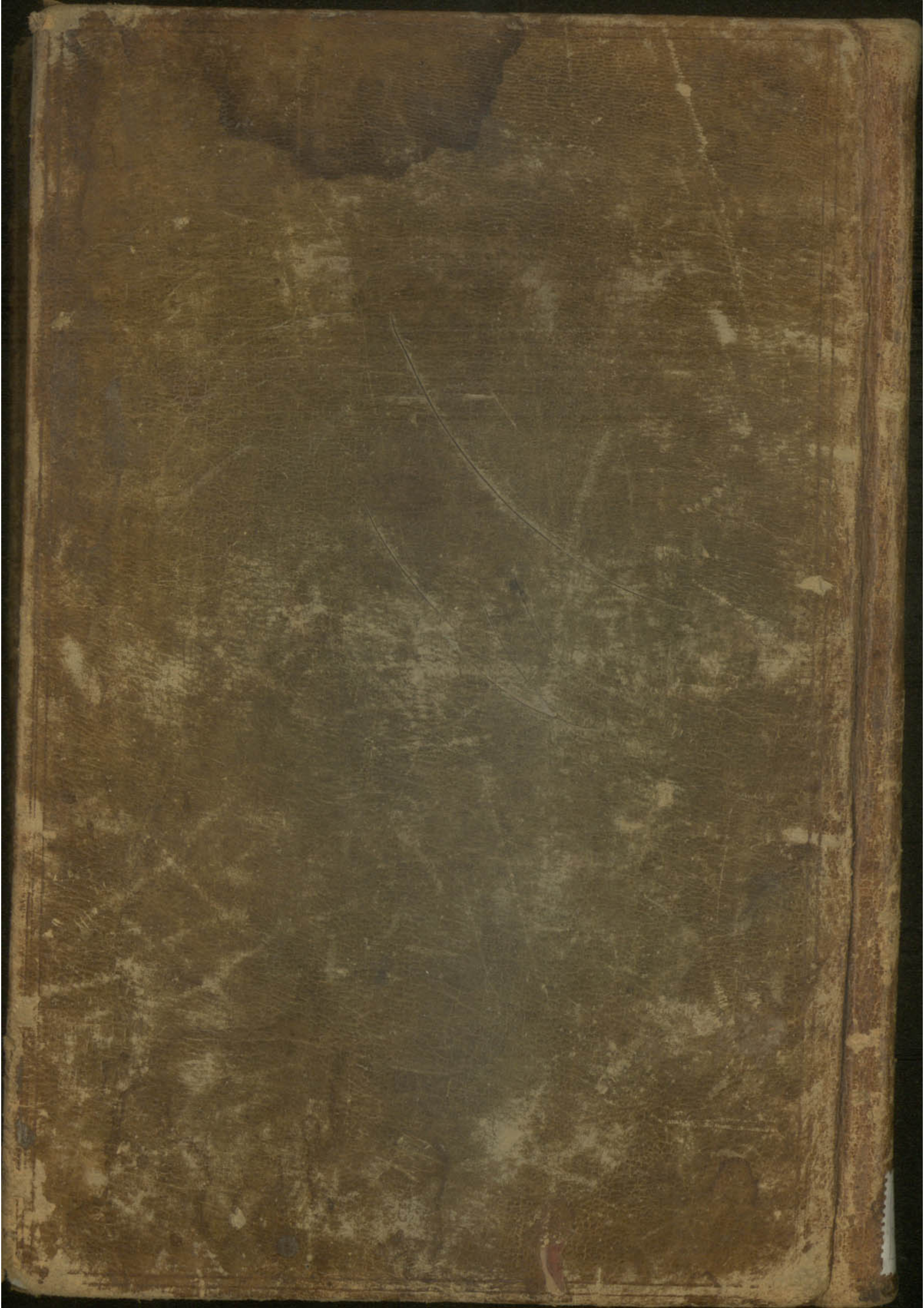
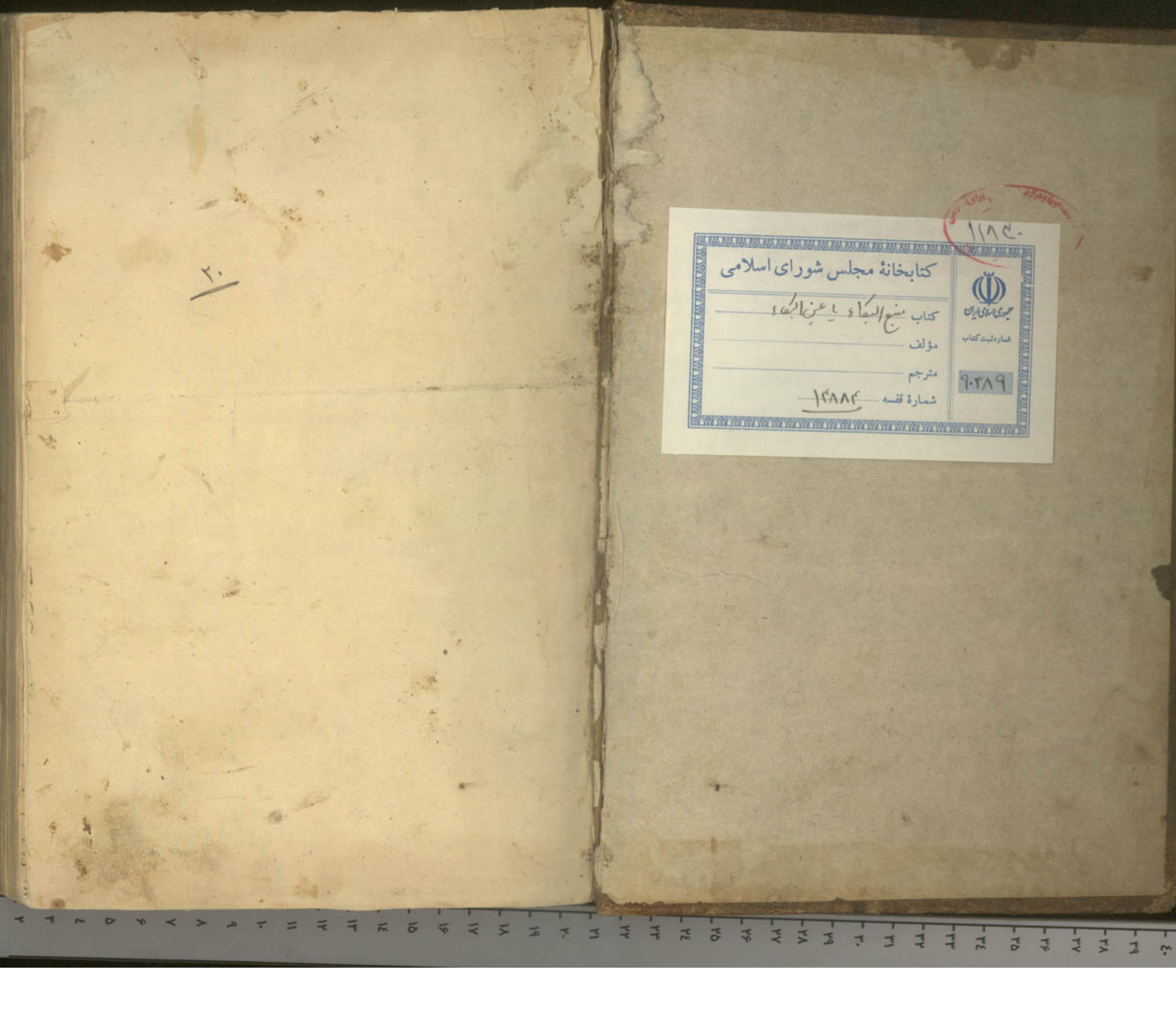
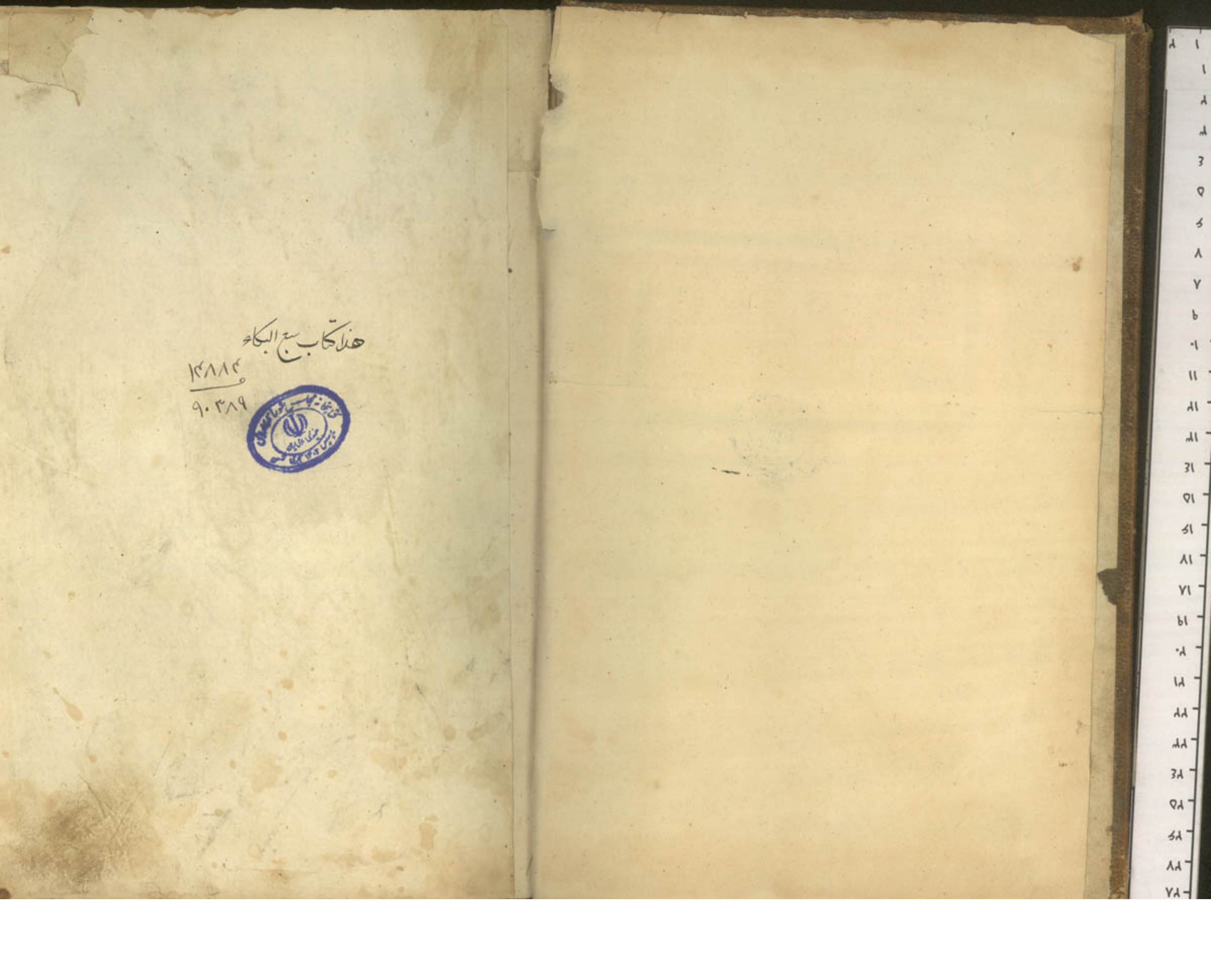




۲۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب منبع البکاء یا عین البکاء
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۸۸۴
شماره ثبت کتاب
۹۰۳۸۹
۱۱۹۴۰


هذا کتاب سبع البکاء
۱۳۸۸۴
۹۰۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق [illegible] و جعلنا بکرامت من امت سید المرسلین خاتم النبیین والمتمسکین بولایة یعسوب الدین
وامیر المؤمنین [illegible] الطاهرین [illegible] المعصومین وصلی الله
علی خیر خلقه محمد واله وعترته اجمعین اما بعد [illegible] کلام [illegible] علام که در بیان معانی
از [illegible] الفاظ [illegible] افکار ابکار [illegible] سمع مستمعان نموده [illegible] هر بیان نام [illegible] بستان
که [illegible] دلهای [illegible] لآلی صدق [illegible] ساخته [illegible] از اشاره ابرو [illegible]
احوال ناظران از دو جانب [illegible] خالقی که [illegible] صفات اسرار [illegible]
آفریده بنده پروری که از [illegible] رحمت در [illegible] معرفت [illegible] که ذات عظیم [illegible]
نبی و اسلامی رسول هاشمی [illegible] ولایت [illegible]
و وصی [illegible] سید المرسلین امیر المؤمنین امام المسلمین ابن عم [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه التحیة والسلام مقرر ساخته [illegible]
دلهای [illegible]

[illegible]

روزی که [illegible] قول تصدیق [illegible]
[illegible] رسول تاریک شده جهان [illegible] خورشید [illegible]
دیاران [illegible] روزان [illegible]
[illegible] آیات [illegible]
که چون [illegible]
[illegible] خاک [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] رسول ثقلین [illegible] مصطفی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فلک [illegible]
مادرش [illegible] تعصی [illegible]
در وقت وفات پدرش [illegible] چون [illegible] سال [illegible] رسید مادرش رخت از دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] خدیجه در خدمت آنجناب [illegible]
[illegible] روز بعد از [illegible] خدیجه [illegible]
آنجناب [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] فراق [illegible]
[illegible] خواب پریشان [illegible]

روزی وحی بحق امام مطلق اولیعنی جناب ولایت مآب علی ابن ابیطالب بخدمت حضرت رسول رسیده و آنجناب را چون
خواب مشوش دید عرض کرد که ای جان حضرت سرای لابزال امشب در خواب میدیدم که برای حراست الام زرهی
پوشیده بودم ناگاه آن زره از تن من دور شد و من و دندان حافظ خدنگ که در دست بود ماندم چون رسول هاشمی
این خواب را شنید آهی از سینه حسرت خزینه کشید و فرمود یا علی آن زره بر تن تو من بودم که دفع ناوک اندوه
از تو می نمودم نزدیک است که چون غضنفر اجل [...] از این سرای [...] ناگاه دیباچه کتاب عصمت
و صحیفه رموز عفت دیوان سیده نساء فاطمه زهرا داخل شد علی رسول را چون خاطر خود ملول دید عرض کرد
که ترجمه کلام ربانی ای معنی آیات سبحانی دوش خوابی میدیدم که صحیفه در دست دارم و از مطالعه آن کلمات
محظوظ بودم ناگاه تند بادی چون [...] فراق وزیده آن صحیفه را اوراق کرد پنداشتم که آن کتاب عیش مرا شیرازه گسیخت
حضرت مصطفی با چشم اشکبار فرمود که [...] فراق وای خطیب منابر اشتیاق و الفت [...] گرامی بدانکه صحیفه تو منم
بودم که عنقریب از صرصر مرگ بر باد فنا خواهم رفت و کلام تو ناتمام خواهد ماند هنوز خطاب رسول با فاطمه
در مقام غم خواری بود که ناگاه امامین الهمامین و نورین النیرین شمسین القمرین و سید السندین حسن و حسین
داخل شدند چشمشان افتاد بر جد و پدر [...] از خوابی که دیشب [...] ما [...]
بر گل رشک نوبهار [...] چون جد و پدر و مادر را ملول دیدند عرض کردند که یا جداه امشب [...] در خواب
می دیدیم که نهری در روی زمین روان است و ما هر دو بسر و پای برهنه در زیر آن رود [...] جناب رسول خدا دیگر [...]
[...] و ایشان را در بر کشید و زار زار گریست پس فرمود که ای [...]
گوشوار عرش جلال ولی گوهر تاج اقبال [...] دیده [...] تخت [...]
فلک سیار [...] برهنه [...] خواهد بود [...]
ان [...] اشک [...] جاری [...]
از جناب امیر المومنین که چون [...] طغیان نمود بخدمت جناب رسول رسیدم دیدم سر آنجناب در دامن

کسیست

و روا این کسی است که هرگز از آن خونریز ندیده بود [...] وقت جناب [...] در خواب بود چون داخل شدم
انگاه گفت یا علی پای سر عم خود را در کنار بگیر که [...] از من چون نزدیک رسیدم آنجناب برخواست که
آنجناب را بر دامن [...] چون اندکی گذشت آنحضرت بیدار شد دیده باز کرد [...] فرمود که ای [...]
آنحضرت که سر او در دامن داشت امیر مومنان میگوید آنچه گذشته بخدمت آنجناب عرض کردم آنحضرت
فرمود که یا علی [...] فرمود که [...] جبرئیل بود چون [...]
با من سخن میگفت [...] مشغول سخن بودم [...]
که عنقریب از شما جدا خواهم شد [...] جناب رسول
بلال را فرمود که ای عندلیب گلشن ایمان [...] مردم مدینه را خبر کن [...]
[...]
دیده خونبار در کوچه و بازار بزبان حال میگفت [...]
گل ای عندلیبان [...]
رخت [...] ای جهان [...] گلشن ایمان [...]
[...]
[...] تمام خلق از خاص و عام با ناله تمام روانه مسجد شدند بهجوم [...]
[...]
از ضعف بدن قوت رفتن نداشت [...] فراق [...]
دست [...] امیر المومنین انداخت [...] فضل ابن عباس [...]
باین طریق روانه مسجد از خانه [...] رسید چون بدر مسجد [...]
[...] تعظیم [...] پس آنحضرت داخل مسجد شد [...]

نمود و نمازی در کمال نقاهت ادا کرد بعد از آن آن باعث افتخار بشر چون سکرات بر سر منبر برآمد چون ضعف
بران جناب مستولی بود لحیهٔ خود را بر چوب منبر نهاد بعد تکیه بر مکان خود نهاد بصدای ضعیف فرمود که ای یاران
وادی جستار ودای موالیان زمان وصال گذشت و موسم فراق رسید ایام مواصلت بشبهای مهاجرت مبدل گردید
ای گروه آیا من چگونه پیغمبری بودم شما را آیا بنفس خود جهاد نکردم و در میان شما جان خود را در خدمت شما نخستم
از برای رفاه حال شما آیا دندان مرا نشکستند و جبین مرا بخون آلوده نخستند تا آنکه ریش من از خون رنگین شد آیا
از گرسنگی سنگ بر شکم نبستم ای اصحاب بسوی من نظر کنید دیده از آخر مرا به پشید سم که از غم است همیشه کردم
سم که سنگ جفا ما شکسته دندانم سم که جور جفا رو خریده ام بر تن ندیده چشم جهان یار غمگسی چون من
گذشته از سر عیش جهان برای شما کنون ز نیش شما خسته ام السفر رسید دور مرا ساعت اجل برسید پاره‌ها
کنون روز و پسین بشد نظر کنید که دیدار آخرین بشد و در مسجد چون آن کلام محنت انجام از لفظ معجز نظام رسید از تمام
بگوش خاص و عام رسید و صدای شیون از مرد و زن مدینه تزلزل بر شهر مدینه مکان انداخت و در آن وقت به جهت
ضعف دریافت اندکی تکیه بر منبر کرد و چون مردم از ناله ساکن شدند باز آن عندلیب گلشن راز زبان بیان ابلاغ
گشوده فرمود که ای گروه ناس بدانید که هر آینه خداوند هر نبی را شربت ناگوار مرگ را چشانده است و هیچ کسی را
نامزد الحیات شرط رفاقت با بیان دوجهان رفیقت و بار گشت همه بسوی خداست اندیشه کنید روزی که حضرت
آن داور بسرآن را بر خورشید گستند چنان کشیده که از خواب در عاقبت من آنچه امر و نهی الهی بود بشما رسانیدم حجت با شما تمام
کردم ما علی الرسول الا البلاغ ای حضران و حجت حاضر کم شما را ای آورده و دست از فتنه باز دارید تحت آنکه بادا
من بستم نکنید چون کلام خدا را از یاد کم کنید که این دو چیز امانت بود من بشما یکی عترت ناکم و دیگر کلام خدا
نگاه دارند ان اشاره دیگر باره صدای شیون جفتار بر فلک الافلاک رسید آن حضرت لحظه دیگر توقف کرده گفت ای بهاالناس
حق تعالی سوگند یاد فرموده که نگذرد از ظلم ظالمی و جور ستمکاری و ادای که از ان حقوق تست بشما من سوگند میدهم شما را
که اگر کسی را حقی بر من باشد یا از حقی و بدمه مرا در دنیا قصاص کند و این معامله را بروز حشر نسند و از که قصاص دنیا در

مجرب نهاست خوزه خانه آنحضرت در حضور کرده از بین زرده ملا که خدا را بهم ازمن شرم کشید و از شرعت ای خواسید
قصاص خود را از من بستانید حضار مسجد از سخنان آنحضرت نالیدی کردند چون آنجناب مکرر فرمود ناگاه شخصی از میان
برخواست که او را سواده این قیس سکفته گفتندی پیش آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از سنکاری کم از طایف
تشریف می آوردی مردم باستقبال شما آمدند من هم در آن میان بودم تو تازیانه بر آوردی بر ناقه زیبا بر کتف من
آمد دیگر ندانستم که عمدا بود یا سهوا آنحضرت فرمود که معاذالله که عمدا کرده باشم ای بر دادکر مید آنکه دام تازیانه بود سواده قصاص
کرد و که تازیانه ممشوق بود آنحضرت دید حال کرد و گفت ای بلال برو بحجره فاطمه و آن تازیانه را در نزد فاطمه است بیاور که این مرد قصاص
کند بلال گفت بلال از مسجد بیرون آمده با دیده گریان میگفت کیست که پیش از قیامت نفس خود را قصاص کند ای گروه
اینک محمد مصطفی پیش از ظهور محشر خود را در معرض قصاص در آورده سکفته و سکری تا آنکه به در خانه فاطمه رسید
در مصیبت ما نمیدانست که از گریه زبان بعرض دختر رسول خدا رسانم و میدانست که فاطمه را مجرب نصیب تاب شنیدن
این سخن نمیاند ادراک سلیستاده لاعلاج آستان سرا او سیده سلام کرد پس عرض کرد که ای سیده زنان جهان
پدر بزرگوارت عجز از پیغمبر بزرگوارت تازیانه ممشوق را طلب فرموده فاطمه زهرا گفت ای بلال پدرم از دار
وراثت در زمان سوار شدن را نیست آیا ندانستی که این عصا را برای چه خواسته بلال گفت ای حورای
مرضیه مسجد آرام را چگونه عرض کنم بدانکه پدرت بر منبر است و مردم را وداع میکنند و قصه سواده را که حق گرد
ای دوستان را محشار چون فاطمه زهرا از آن سخن جان سوز را شنید که پدرش باتن تب دار خود را در معرض قضا
در آورده و آه کشید و با دیده اشکبار گفت که ای بلال این قصاص کننده را از من سلام برسان بگو که فاطمه
میگفت برای رضای خدا و بحرمت نسل او این از قصاص پدرم در گذر که او از زار و دوناقت تازیانه خورده
روز را عفو کن که خدا او را عفو کند چون بلال روانه شد حسنین داخل شده و ماجرا را گریان دیدند که میگفت
خدا بحرمت پدرم که بر دل قصاص کننده انداز که در قصاص پدرم در گذرد و پس بوی التجا کرد و فرمود که جا
نان مادر زود خود را به مسجد برسانید و با شما رالعوض جد شما قصاص کنند که جد شما تاب ندارد پس حسنین بتعجیل تمام روانه

وقتی

مسجد شدند و بسوی داخل شدند که از دهان ایشان صدای ناله مردم از مسجد به سینه رسیدند که ای عکاشه بسوار
نفی کف کرد و قصاص خود را از من بستان و مرا در اوان بسوار ده گفت یا رسول الله در آن روز کتف من برهنه بود
که تازیانه زدی برهنه سازم پس دوش و نیش خاص الحال برحتی الدنیا المجری قصاص چو این شنید رسول الله
خدا بتبسم کرد نزد دوش و نیش چو خورشید جامه بیرون کرد و مهر خاتم النبوت پیدا شد زجانب رفیق آن آفتاب سپید
بی رنگ که به کنار چشم آفتاب گرفت زنجیره مژه دیده گلاب گرفت و مهر دوش که در دیده اولی الابصار
رسید پر نور شد تا نصف نهار در آن وقت حسین پیش آمدند و گفتند ای سوار در رسول خدا بدار و به جای
از ما را به عوض یک تازیانه صد تازیانه بزن و جد ما را از قصاص معاف دار چون رسول خدا این کلام را از نور
دیدهای خود شنید روایت کرد فرمود بسیار سوار که این قصاص من واجب است چون دلبند من وارد
است در شانم حدیث زده دخراست نص قرآنم بروز حشر کی کردم خلاص شود گناه من کسی دیگر از قصاص حق
بهین مسعود را دی عزیز عزت کر کرد قصاص نظر مودست رب قدیر بهر قدر کرد از آنکه کی بارین زنتاب
سوزش حسین الفتکه داری پس جانب رسول خدا سوار ده گفت بیا قصاص خود بستان سوار ده پیش آمد و گفت
یا رسول الله دهشتی کرد و ما خود سلامتی مرصع کرده ام و در دعوت نام الجنت سوار ده رازر حضرت داد و بر داشتن آن
جنابم خور کشوده بود که تازیانه بر شکم سوار ده زده او علاوی تقدیر چون سوار ده آن مرصع را دید گفت
پناه می برم بر مرضع قصاص از آتش دوزخ و در روز جزا حضرت فرمود کرای سوار ده تو قصاص می کنی یا عفو می نمایی
سوار ده گفت بلکه عفو می کنم یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که خدایا سوار ده را پس خاتم عفو کرد و بخشد او را نور در را
عفو کن پس از منبر بر آمد و بسوی خانه ام سلمه رفت و در راه سکته بر چهار ما پروردگار ما بسلامت دارست مرا
از آتش دوزخ و برایشان حساب روز جزا را آسان گردان چون ام سلمه آن کلمات را شنید گفت
یا رسول الله تو را غم کیش می بینم و رنگ مبارک تو را متغیر آنجناب فرمود که در این ساعت جبرئیل مرا از مرگ
خبر داده پس سلام بر تو باد بعد از این صدای محمد را و نسبت نوای شنید چون ام سلمه آن سخن را شنید و سیل

اشکا

اشک از دیده بگشود و صدای واحسرتاه بلند کرد و مصیبت در مجلس دیگر است بعد از جمله شاپی گردد کار تحفه صلوات
زیارت شاد مرقد منور روضه مطهر رسول که دید نمیس حزنش انجم است اهمیتی کو آب رحمت نموده و سور است
افسرش در بستر آرام لحد به سوده دیگر ~~در ...~~ ~~بی کو آب~~ رحمت غم هستان که کار بلند و خوان شکر
رام آب روان داد و در سینه بغیر از ظلم و بر دوش مهجان چیزی در دل نداشت و چون رخت بشود بفا بر دگفا بعد و او
سال بجه او را که داشت شکل که للّک عالم اسم از عم است اسوا حیث و اشته باشد چنانکه بسند صحیح مرواست که چون روز حشر
دمی اگر کرده و تمام انبیا بر کرسیها عزت نشسته و دیده حسرت بر او در آدم بسته که ناگاه جهنم را بسوی دوزخ از آن
منزعی داخل محشر گشته که تمام انبیا چون برگ درخت از باد خزان از کرسیها بر بر افتند و در آن وقت حضرت آدم
صفی عرض کند که پروردگارا مرا از مهیب جهنم نجات ده با فرزندان من هر چه میخواهی بکن پس یکان یکان از انبیا
نجات خود را از جناب آن سوال کنند و تا نوبت بحضرت یعقوب رسد گوید خداوندا مرا از تف آتش رهاده
و یوسفی که دیده من از فراق او کور شد هر چه خواهی بکن ای دوستان در آن محشر در آن وقت خاتم انبیا و پدر را مسکنت
راهنمای محمد مصطفی از کرسی جلال فرود آید و سر مبارک را برهنه کرده کیسوان مشکین را بر کف دست گرفته با دیده
گریان بر زمین بر پادشاها اگر گناهکاری است از امت من علی و فاطمه و حسن و حسین ایستاده ام هر چه خواهی با من بکن و امت مرا از هول
آتش جهنم نجات ده خداوندا زمیدان که من در زینب لحظه راست اشکی کرده ام و همیشه در غم امت بوده ام که امروز
از خوف آتش بنمایم باشد من بغیر از ساخت ایشان چیزی نخواهم ایشان ضعیفند و طاقت آتش ندارند یا رسول
الله خدا رحمان یادی دوستان فدای تو گند که چنین ساده را در نجوای و ایشان را غم خواری بسکی است
شفقت از حسرت ایشان بجنگ ... دوستان چه کار کنیم که از عهده غم زاری تو ... بیم بغیر از گوی خود رسید و در مصیبت زاداه
نواری که به ملاک کیسم ... ای دوستان احمد مختار و ای دوستان احمد اطهار شرط انصاف نیست که در مصیبت چنین بزرگواری
خون را از گریه معاف دارید و دل بعز آرسید و از اشک دامن رسول خدا را نه مصیبت خود رسانید شرط نیست
افتاده و از هم بگشود گرفته ... دیدم شهری جوانی زغم ملالی زحمت دو کرده آنجا دو در بشن

لشکر

از رشک دیده ارباب چهره آل ماند و بدهان حیرت انگشت فهم افتاد نوا از کرسی عرش جلال غلغل [illegible]
گشته تمام گران زیر قبه ماند و چرخ گردون حیران زین کرشمه غم نموده از غفلت سوال که جهت [illegible]
از خاک با افلاک رود کرد ملال گفتا که رود بود کز پس جرم آئینه الهام پذیر دو مثال بنهاده افلاک
رسالت امروز خورشید حیات احمدی [illegible] زوال شد نوبت بازوی علم جهان گردیده [illegible]
بار ملال از حرم محرم کش شمع دین شد خاموش افتاد بخاک غم رای اقبال بگرفته تمام دهر را گرد فراق
تا طرف جهان مصطفی یافت وصال خطیبان منابر سخنوری و بلبلان محراب بیعت داری خازنان
جواهر بکاوش [illegible] دوران عزا اخبار گسترند و مستمعان خبر و عام خاصان محفل صحبت و مقربان درگاه [illegible]
مفسران کلام صبوری و مترجمان صحایف مهجوری بدین گونه روایت کرده‌اند که چون [illegible] آخر الزمان مهر فلک
دین و قمر سپهر یقین مشعل حوت راز دوری و کوکب فلک بزرگواری یعنی رسول محمد رسیده گشته [illegible] جناب
محمد مصطفی [illegible] از این اندوه ارکان عالم گلگشت ریاض جهان [illegible] و در حالتی که بر بستر فراق افتاده و تکیه [illegible]
داده بود ام سلمه را طلب نمود و فرمود که حبیبه من نور دیده من فاطمه را طلب کن چون این کلام را [illegible] گوش کرده
ام سلمه [illegible] تمام فاطمه [illegible] چون سینه [illegible] داخل شد و سینه آخر الزمان را [illegible]
[illegible] پدر جان فدای [illegible] سفر آخرت داری [illegible]
کلمه [illegible] فرزند [illegible] چون جناب رسول [illegible] فرزند [illegible]
را [illegible] حسرت [illegible] نمودی [illegible]
چون فاطمه زهرا [illegible] حسرت از دل برکشید [illegible]
فرمود که [illegible] فاطمه گفت [illegible]
[illegible] فاطمه گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در [illegible] فاطمه [illegible]
در [illegible] چون [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
فاطمی الی جنت [illegible] فاطمه گفت در آن وقت مادرم خدیجه در کجاست حضرت فرمود که در قصری که چهار [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] ناگاه حسنین داخل شدند
[illegible] بزرگوار جان [illegible]
[illegible] جناب رسول [illegible] فرمود [illegible]
فرزندان [illegible] حسن و حسین [illegible]
حضرت امام حسین [illegible] فرمود که ای حسین [illegible]
[illegible] بعضی از صحابه [illegible] آنحضرت و بعضی [illegible]
آنحضرت فرمود که یا علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابیطالب [illegible]
[illegible] رضی الله عنه گفت
یا رسول الله پدر و مادرم فدای [illegible]
[illegible] ابیطالب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هفت آسمان [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible]

احوال از حال فاطمه را چند ام ازین شهر آشوب بر در است که در را می‌کوبد کسی در خانه را که پرسید جناب فاطمه
گفت کیست کوبنده در گفت مردی غریبم و از راه دور آمده‌ام که از رسول خدا سؤالی کنم آیا رخصت هست که درآیم
بانو فاطمه زهرا گفت ای بابا کار خود کن که خدا از تو راضی باشد پدرم بیمار است و به درد خود مشغول است نمی‌توانم که رخصت بدهم بعد از
اندک زمانی باز در را کوبید و گفت غریبی رخصت می‌طلبید که بر رسول خدا درآید باز جواب فرمود رخصت نیست [illegible]
رسول خدا را هوش آمد و دیده مبارک گشوده فرمود ای فاطمه دانستی که کوبنده در کیست [illegible] گفت ای بزرگوار نیستم
حضرت فرمود که این متفرق کننده جماعات و در هم شکننده لذات است این کوبنده در زنان بیوه کننده
کودکان است و در این حال رخصت از کسی [illegible] رخصت از کسی نطلبید برای حرمت من الحال می‌خواهد ای فاطمه آن ملک
موت که بقبض روح پدرت آمده او را رخصت ده تا درآید فاطمه چون این سخن [illegible] از دیده
و از پدر قطع امید کرد پس فاطمه ملک موت گفت درآ که خدا از تو راضی باشد چون ملک موت داخل شد مانند غلامان ایستاد
و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود علیک السلام عزرائیل گفت یا رسول الله جناب [illegible] مرا به قبض روح شریف
تو فرستاده [illegible] هرگاه [illegible] مشغول شوم و هرگاه [illegible] چند انکه خواهی حضرت فرمود
که ای ملک الموت مرا [illegible] تا جبرئیل بیاید مرا با خدا حاجت است [illegible]
جبرئیل نازل شد چون چشم جناب رسول بر جبرئیل افتاد فرمود ای جبرئیل در چنین وقتی که ملک الموت به قصد جان [illegible]
دوستان است تو در کجا بودی [illegible] جواب داد که در فکر کار تو بودم [illegible]
بهشت را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] حضرت فرمود که ای جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
که خدا [illegible] جبرئیل [illegible]

ادنه

بودند نالهای زار از دل مجروح برکشیدند امیر مؤمنان برخواست که ایشان [illegible] در انحال جناب رسول
خدا را هوش آمد فرمود یا علی بگذار تا من [illegible] دوستان خود را ببینم و ایشان گل رخسار مرا ببوسند بگذار تا ای
[illegible] بگذار بگریم چون ابر در بهارستان [illegible]
باران [illegible] چون [illegible] [illegible]
صدای ناله زنان و گریه [illegible] ناگاه عندلیب گلشن رب جلیل جناب جبرئیل داخل شد
[illegible] جناب رسول [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
روح [illegible] مشغول شد حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] جناب رسول خدا [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]

بهم در ربود و در نوشته مطالعه توراة میفرمود در سر جا دید که مبعث رسول خدا نوشته اند از کینه که با حضرت داشت
غضب بر او مستولی شد و آن ورق را پاره پاره کرد و بدور انداخت و در شبنه باز مطالعه توراة میکرد و مبعث رسول
خدا را دید [illegible] باز آن ورق را پاره کرد و بدور انداخت و در شبنه سیم باز مطالعه توراة میکرد و همان
سخنان را [illegible] حضرت [illegible] که ای خلق مصطفی
باعث بود [illegible] چون آنحضرت [illegible]
پشیمان شد [illegible] ایشان [illegible]
کرده و از مکان خود عزم مدینه نموده [illegible] جناب رسول گذشته بود [illegible]
چون از حال مدینه [illegible] بقیع [illegible] سلمان فارسی [illegible]
اهل [illegible] که باید [illegible] چه [illegible] صد [illegible] زیس [illegible] نمانده
[illegible] چون [illegible] اهل اسلام کسی [illegible] چون [illegible] رسول خداست
من [illegible] جناب [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
هرگاه رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible]
آنحضرت [illegible] رسول الله [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

گفت دریغ

دریغ از رنج راه و جور بسیار که در وقت خزان رسیدم [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] گفت ای جانشین پیغمبر [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] گفت ای سلمان بخانه فاطمه رو و خرقه رسول خدا
را [illegible] سلمان بخانه سید زنان رسید و خرقه را طلبید و فاطمه زهرا فرمود که
ای سلمان خرقه را [illegible] سلمان قصه [illegible] فاطمه
[illegible] خرقه [illegible]
[illegible] خرقه [illegible] فاطمه زهرا آن خرقه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ::
[illegible] فاطمه خرقه را [illegible] سلمان [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] خرقه آن جناب [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] خرقه را [illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
خرقه را [illegible] گفت [illegible]
[illegible] جناب رسول [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ::
[illegible]
[illegible] گفت

خداوند زهر گاه ز بیم قزل و ایمان مس نیست سیست مر اصحاب این فیر رسان راهی کشید و جان کیفی
تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون   بعد از جناب [illegible] سپاس ناس الوجود و صلوات
بی‌نهایت بر روح حضرت رسول و درود و سلام بلا آغاز و الانجام بر حضرات ائمه اطهار صلوات
الله علیهم اجمعین تحفه سلام نثار روضه پرده‌نشین خلوت عصمت [illegible] عفت بانوی سراچه
ناز و شمع محفل اعزاز ام الائمة النجبا و مشعله ایوان مرتضی جناب فاطمه زهرا عروس حجله جلال اکنون که
چهار زنان عروسی را در اکرام از پرده حقایق حقیقت ملاحظه نمایند دیده از [illegible] بده [illegible]
حدیث کرده چنانکه در سیف النظر طوسی رحمة الله از کتاب [illegible] آورده که یکی از منافقان [illegible]
جناب شاه مردان [illegible] بکوه تاز [illegible] علی ابن ابیطالب را ملامت کرد و در خواستی فاطمه
زهرا گفت یا علی تو معدن فضل و دریای [illegible] ترین [illegible] چرا زنی خواستی که چاشتش [illegible]
(اگر دختر مرا خواستی چنان بکردم که از خانه من تا خانه تو [illegible] از چهار [illegible] تو همه این خازن
کنوز علم [illegible] علی ابن ابیطالب [illegible] کرد که این کار بر [illegible] الحکم لله العلی الکبیر [illegible]
[illegible] و مطاع دنیای غدار [illegible] مقصد ما غیر از رضای حق تعالی [illegible]
مناجات [illegible] چون [illegible] رضای خدا را [illegible] ظاهر [illegible]
که یا علی سر بردار تا قدرت پروردگار خود را [illegible] چون سر [illegible] جناب علی ابن ابیطالب
سر بالا کرد تا عرش عظیم [illegible] در زیر [illegible] که تمام سیدان
[illegible] بهشت [illegible] بر سر هر شتری [illegible] چون آفتاب تابان
[illegible] علامی چون [illegible] که هر یک [illegible] زینت محمد [illegible]
جهاز فاطمه [illegible] جلال و کرسی [illegible] عرش [illegible] سر [illegible]
[illegible] که [illegible] منافق [illegible] شد [illegible] چنان گفت که یا علی [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب [illegible] گفتند که فاطمه زهرا گفت [illegible] از آن [illegible] منافق [illegible]
والحمد لله که حق [illegible] عبرت و بدی [illegible] شیعیان [illegible]
کنند که مقربان بارگاه جلال ایستاده‌اند یا به [illegible] برای [illegible] شید بند
و از جفای منافقان چه دیدند [illegible] رسول الله که حق [illegible] فاطمه [illegible]
و عزای احمد مختار [illegible] تمام [illegible] جهان [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]
[illegible] گذشت

مرویست که بعد از زوال خورشید رسالت پس از رحلت جناب ختم نبوت [illegible] روزی [illegible]
ظلم را [illegible] طغیان [illegible] مصطفی فاطمه زهرا را
[illegible] روزی [illegible] گفت [illegible] اسباب بیعت را
با اولاد فاطمه [illegible] خلافت [illegible]
بر ضبط فدک [illegible] فاطمه [illegible] فدک را از تصرف فاطمه [illegible]
شده [illegible] پس [illegible] فاطمه را جواب گفتند [illegible]
حق [illegible] چون خبر به فاطمه زهرا رسید گفت یا علی [illegible] حق [illegible]
[illegible] فرمود که یا فاطمه هر چند [illegible]
[illegible] حق [illegible] پس آن مظلومه [illegible] عزای پدر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] منبری [illegible]
خلافت [illegible]

مسجد که [illegible] این دو [illegible] شورت [illegible] حقوق کرده و [illegible] خانه [illegible] آهی [illegible] شده
چون چشم فاطمه زهرا بر آن منزل افتاد که شرق خورشید مصطفی شده [illegible] بسیار [illegible]
کرد بعد چون ملاحظه نمود محرابی که آغوشش نقشی بود بر جناب محمدی [illegible] طاق [illegible] شده
آهی کشید و سیلاب اشک از دیده باریدن گرفت و فرمود که ای ابابکر [illegible] که حق
من مظلومه را غصب کنی و ملک من را از من بگیری این [illegible] بطریق تملیک از برای [illegible] رسول الله
من قرار داده و مدتی در حین حیات رسول خدا متصرف من بوده به چه دلیل [illegible] غصب [illegible] ملک من
از من بگیری ابابکر گفت ای فاطمه آیا حقی داری که فدک از آن تست [illegible] آن مظلومه [illegible] جناب رسول
خدا در ملک فدک که به فاطمه داده بود [illegible] امیرالمؤمنین و حسن و حسین [illegible] از زبان
[illegible] بود چون [illegible] ابابکر [illegible] گفت ای فاطمه علی شوهر تست و حسن و حسین فرزندان
تو اند شهادت ایشان [illegible] این امر مسموع نیست پس [illegible] فاطمه زهرا [illegible] پاره پاره
کرده [illegible] جواب [illegible] آن مظلومه [illegible] حق خود محروم [illegible] حسنین
را گرفته بر سر قبر پدر بزرگوار رفت چون چشمش بر تربت پدر بزرگوار افتاد آهی کشید و گفت ای پدر
ستمگاران [illegible] که فاطمه [illegible] حسنین [illegible]
هلاک [illegible] آن مظلومه [illegible] شکایت ایشان به پدر بزرگوار [illegible]
تا آنکه از کثرت بار غم [illegible] رحلت [illegible] دنیا را وداع کرد
[illegible] روایت کرده اند که چون [illegible] سلام [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا رسید بعد از پدر بزرگوار [illegible] شام [illegible]
باب بزرگوار [illegible] از ناله و زاری [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
کردند که یا علی فاطمه زهرا را از ما سلام برسان که [illegible] روز [illegible]

طاقت شنیدن

که دیگر طاقت شنیدن نالههای [illegible] فاطمه [illegible] سیلاب [illegible]
[illegible] علی ابن ابیطالب [illegible] اهل مدینه [illegible] فاطمه عرض کرد که یا [illegible]
[illegible] چون جناب محمد [illegible] از من [illegible]
[illegible] ماندهام [illegible] مدینه [illegible] پیغام [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] پدر [illegible] چون مردم مدینه شکایت از ناله فاطمه کردند جناب [illegible] ابیطالب
به فاطمه [illegible] فاطمه [illegible] چشم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] پدر [illegible] بعد [illegible]
حضرت فاطمه چون [illegible] فراق [illegible] حسرت [illegible]
که [illegible] حال [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] شب [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] شب [illegible]
[illegible] خون [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] پس فاطمه
زهرا [illegible] روز [illegible] شکایت [illegible] چشم [illegible]
[illegible] جناب فاطمه عرض میکرد که یا علی اصحاب
[illegible] فاطمه زهرا
[illegible] حسنین را [illegible] شمع [illegible] پدر
[illegible] حسنین [illegible] آغوش [illegible]

حسنین سر بر دامان [illegible] می‌گریستند و جان اهل بیت از گریه آب گردیدی و چهره بناخن خراش
می‌آمد و بزبان حال تقریر پدر می‌گفت [illegible] دیده پنهان در چه کاری خبر از مانده‌گان خویش داری
مپرس ای دختر بیمار زار رفت که بودم زینت [illegible] کار رفت نمانده طاقتم دیگر ز بی‌تابی
دلم خون شد مرا زاری [illegible] مرویست که مدت هفتاد و پنج روز بقولی سه ماه فاطمه زهرا از فراق
پدر نامدار می‌گریست چنانچه از گریستن بار [illegible] جانش ملال و قامتش هلال گردید و خورشید جمالش
روی بزوال نهاد و روز عمرش بشام اجل بهم پیوست روزی جناب امیر مومنان داخل حجره فاطمه
گردید دید که آن کوکب سپهر حیا [illegible] گردیده و آن گل بوستان عز و قدر [illegible] خسته و مشغول
شستن جامه حسنین شده فرمود که [illegible] کنار گیر از وادی خوشحالی در مدت سوار
[illegible] ندیدم که [illegible] کار کنی و دیگر در مشغول باشی امروز هم که [illegible] کار مشغول هستی
حکمت دین چیست و چه در نظر داری فاطمه زهرا از استماع این کلام آهی از جگر کشیده و علی گرد [illegible] یا علی
ایام وصال بفراق مبدل [illegible] هستی [illegible] یا علی [illegible] در خواب میبینم که پدرم در بلندی
ایستاده و بهر طرف نگاه میکرد [illegible] کسی [illegible] چون چشمش بمن افتاد فرمود
که ای [illegible] فراق [illegible] اشتیاق [illegible] فراق [illegible] ای فاطمه
هر چند تو [illegible] آمده‌ام [illegible] مژده باد ترا که زمان دوری بسر آمد
سعی کن [illegible] در خدمت پدرم [illegible] یا علی جامه حسنین را بشویم که
نمیدانم بعد از من جامه ایشان را که خواهد شست و گل [illegible] تا [illegible] ایشان را بشویم که [illegible]
[illegible] حسنین [illegible]
یا علی [illegible] فراق [illegible] شده [illegible]
[illegible]

آگاهی

ملو گرد دل [illegible] برکندم [illegible] بار دیگر [illegible]
و باز [illegible] یا علی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] پس امیر مومنان [illegible]
[illegible] یا فاطمه [illegible] فراق پدرت [illegible]
[illegible] پدرت [illegible] ماتم [illegible]
[illegible] بر دل [illegible] فراق [illegible]
[illegible] یا فاطمه [illegible] دل [illegible] فاطمه گفت یا علی
[illegible]
[illegible] فدای جان تو جان حسین و حسن [illegible]
چمن باغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با علی [illegible]
[illegible] حسنین [illegible]
یا مادر [illegible]
یا علی [illegible] کلثوم [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible]

اگرچه دیده بظاهر نمی‌شود کلمین   رسد ز لطف تو بر گوش جان کلام مبین   با علی رجت دیگر دارم

شب مرا زین کن که معاندین بر جنازه من حاضر نشوند و در آن وقت جناب علی ابن ابیطالب گوش بفاطمه

وا زسخنان او زار زار گریست چون کلام فاطمه سلام الله علیها تمام شد و نوبت با میر مومنان رسید فرمود که یا فاطمه

بر جنهای تو عمل کنم ولی از تو وصیتی مرا گوش کن و ما را بدرد ان رسول خدا   رحمی کن جان کنم که شفیعی

جان   سلام من بجناب محمدی برسان   پس از سلام بگو گفت حیدر کرار   که زود بار ببری

بدین نور دو فنا زکار یا فاطمه اگر از من بنت تقصیری واقع شده مرا حلال کن و در پیش حق رسی منکیکم

بکشیده تو زمینی رنجهای بی من   چو مرغ پر شکسته زیر دست ستم من   بر روز باری علامه را بلطفها کردی

بشب زبشتن تا صبح تسبیح کردی   ای ونس شبهای تار رفتی و مرا بظلمت و تنهای که هیچ یار بود ندیده سرای

سرا برای خود استیار کردی و حالا نه طاقت مرا سیلاب فراق ذی اکر بجفای ایام ایام با زم یا حسرت و بدرد چشم گر نشنم

که بادام قفس رها شوم با سوز فراق چه سازم مرا دل کرچون آن حسرت لقب داد و دل هم کرد جناب شاه

ولایت از خانه بیرون رفت و حضرت فاطمه بر روی بستر افتاده دستی بروی مطیعی را از سر دراز کرد هم خانه را خالی کن

به عازم سیحان وار دمی مردم اقربان گاه   پدرم سلام تو جناب رسول الله   ای ابسماء نوبت تبیه طفلان تو رسیده

وقت آن رسید که بار علم ایشان را تحمل کنی و نگذاری که غبار یتیمی سنبل و گیسوی ایشان را پژمرده کند زیرا که پدرم سر

علمداری در فراق من ایشان را نشسته دیگر اکنون مرا نوبت رحلت پدرم جبرئیل قدری کافور بحجت حنوط ما از بهشت

آورد و پدرم سه قسمت کرد یک قسمت برای خود نگاه   برای من یک حصه برای علی مرتضی آن کافور را ضیعه تو نگاه دار که مرا بر حنوط

در مجلس چهارم است   بعد از حمد و ثنای حضرت باری تحفه صلوات نامیات بروح

مطهر مقدس رسول مختاری که وجود مبارکش سبب آفرینش ایجاد گردیده و درود نامعدود بر آل اطهارش

که هر یک شعله ایوان جلالت و مهر سپهر سعادت شده خصوصا زهره فلک طهارت و کوکب برج خدا در عصمت

نسا فاطمه زهرا که خاتون علیا خوان نعمت و خوش نشین ارادت ملک علام است چنانکه مرویست معجزات اینش

مرویست که روزی جناب بشیر همراه وقت بازوی ایمان امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابیطالب بحجره فاطمه

زهرا تشریف بردند و بیدار ان پرورشی جو اغراره بازی میسر رحم نازحسینین رامی و آن بگرداند از

غایت گرسنگی بخواب نمی‌رفتند محمد زهرا و عیسی گفت یا علی اگر ممکن شود طعامی تحصیل کن که فرزندان من

از شدت جوع بخواب نمی‌روند جناب ولایت ماب از خانه بیرون آمد و مهر عبد الرحمن بن عوف رفت و از

یکدینار بقرض طلب نمود و عبد الرحمن بی ننگ رفت و کیسه زر آورده گفت یا علی این صد دینار است هر گز عوض ادا مکن بده

حضرت فرمود که هرگز قبول نکنم زیرا که از رسول خدا شنیدم الید العلیا خیر من ید السفلی یعنی دست بالا بهتر است از دست

زیرین و یکدینار بقرض ده و ان حدیث بشنو که بهتر و عالم و محمد زبیر سلطان محمد مصطفی فرمود که الید قرض کردم

پس گرفت ضعیف حاضر یکی دینار عوض باشد و عوض ریکی حجه پس آن جناب همان یکدینار را بقرض گرفته روانه شد

در پیش راه مقداد را دید اسوده زرد رنگ که بر رنگ زرد گرسنه فرمود ای مقداد در این ساعت کجا رفتی گفت

زر برای خود است حضرت گفت آن زر را چه گفت امیر المومنین چهار روز است که طعام نیافته ام

حضرت گفت بگیر این دینار را که چهار روز است که طعام نیافته ام و ما نیز سه روز است تو از ما انسبی چون آن

را مقداد را داد و روانه شد جناب چون وقت نماز شد آنجناب روانه مسجد رسول خدا رفت و با پیغمبر نماز کرد چون از

نماز فارغ شد جناب ختمی مآب فرمود که یا علی امشب مهمان شمایم امیر المومنین گفت عذر نشد و از پیش

روانه شد فاطمه زهرا را بشارت داد و در عقب رسول خدا داخل شد فاطمه چون مهمان عزیز دید مضطرب گردید

حدم طعام پس وضو ساخت در مصلای عبادت نهاد و دو رکعت نماز کرد و برای نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و به تضرع تمام

میگفت الهی تو قادری بر درد کار از روزی رسان که پدرم محمد مصطفی صلعم که طعامی برما فرست که شب حبیب تو مهمان ماست

هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشامش رسید سر از سجده برداشت کاسه پر از طعام دید که بوی مشک

از آن متصاعد برداشت بر در پیش پدر بزرگوار گذاشت جناب پیغمبر فرمود انی لک هذا الطعام یعنی از کجاست

این طعام جناب فاطمه گفت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس جناب رسول خدا صلعم بسیار

خداوندی را سپاس است که مرا فرزندی داد چون مریم که هر گاه زکریا [illegible] طعامی بهشتی [illegible] ان لک

هذا الطعام در جواب گفتی هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس امیرالمومنین و فاطمه و حسنین

با رسول خدا از آن طعام میل فرمودند که ناگاه سائلی بر در آمده سؤال کرد علی [illegible] طعام خواست که [illegible]

طعام را به او دهد رسول فرمود که یا علی مکن که این ابلیس است خبر یافته که از طعام بهشت محروم است آمده که با ما شریک شود چون

[illegible] آن نسیم [illegible] ولایت [illegible]

خدا آورد صورت حال را بیان کرد حضرت رسول فرمود که یا علی دانستی که آن عرابا که بود گفت خدا و رسول دانا‌ترند

فرمود که آن عرابا جبرئیل بود [illegible] کنجهای زمین [illegible] برای او [illegible]

بمقدار [illegible] فرمود [illegible] رسید [illegible]

دیگر آن [illegible] فرمود [illegible] شنیده‌ای [illegible]

فاطمه زهرا [illegible] که بعد از رسول خدا با فاطمه زهرا [illegible] بود [illegible] رسید

فاطمه زهرا [illegible] مروت [illegible] الشرف [illegible]

جناب فاطمه زهرا [illegible] آتش [illegible] غم اندوه [illegible] شد [illegible]

نمی‌توانست [illegible] بار فراق [illegible] چون ایام حیات پدر بزرگوار [illegible] آمده

بمسجد [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] بلال

[illegible] بلال [illegible]

[illegible] بلال [illegible] جناب رسول [illegible]

چون [illegible] جناب رسول الله

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] الله اکبر [illegible] چهار بار [illegible] الله اکبر

در جهان [illegible] چون بلال الله اکبر گفت فاطمه گفت [illegible]

چون بلال گفت اشهد ان لا اله الا الله فاطمه زهرا گفت [illegible] خدای [illegible]

[illegible] چون بلال گفت اشهد ان محمد رسول الله فاطمه [illegible]

اهل [illegible] جمع شدند [illegible] فراق [illegible] یکی از دیده [illegible]

آب [illegible] یکی از سینه [illegible] یکی از شعله آه چراغ [illegible]

می‌کرد و یکی [illegible] یکی [illegible] یکی [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

چون فاطمه دیده باز کرد [illegible]

[illegible] بلال [illegible] بلال [illegible] فاطمه زهرا از دنیا رحلت کرد [illegible]

[illegible] عاشق [illegible] ناله از جان [illegible]

[illegible] بلال [illegible] جناب رسول [illegible] چون فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] حال [illegible] مصطفی

[illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

که چشم فاطمه [illegible] شنیدن [illegible] دوشنبه باشد [illegible] فاطمه [illegible] واو [illegible]

دنیا والداری می [illegible] رفت [illegible] اصحاب [illegible] گفت [illegible]

[illegible] چون [illegible] گریه [illegible]

[illegible] ای پدر [illegible] فاطمه [illegible] خود [illegible]

زینب و کلثوم [illegible] می گفت [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] چندان [illegible] جان [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] اسما

[illegible] رسول خدا [illegible] اسما [illegible] کرده [illegible] پدرم [illegible]

حسین [illegible] الکلام [illegible] جناب فاطمه [illegible]

[illegible] چون [illegible] فاطمه با اسما [illegible]

[illegible] چون اسما آب [illegible] فاطمه غسل کرد [illegible] فاطمه [illegible]

ای اسما [illegible] که [illegible]

من [illegible] برای [illegible] اسما [illegible]

[illegible] کفت [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] اسما چون [illegible] برای [illegible]

[illegible] اسما [illegible] حسین [illegible] پدرم [illegible]

[illegible] کردم [illegible]

[illegible] اسما [illegible] که من [illegible] بودم [illegible]

پس [illegible]

پس شنیدم از شیخ دو جهان [illegible] پدر بزرگوارم [illegible] رسول [illegible]

[illegible] که ملاقات من [illegible] فراق من [illegible]

[illegible] که بعد از مادر [illegible]

[illegible] پدرم [illegible]

[illegible] فریاد [illegible]

جواب شنیدم صدا برآوردم که ای شیخ دو جهان [illegible] جواب نداد چون [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] صدای حسین برآمد [illegible] گفتند [illegible]

مادر [illegible] گفتم [illegible]

گریه [illegible] گفتند ای اسما [illegible] مادر طعام خورده [illegible]

مادر [illegible] تمام اهل حرم و حسنین [illegible] چون حسن و حسین

[illegible] مادر [illegible] بر روی نعش مادر [illegible] که تا کشتند [illegible] پیغمبر او

[illegible] حسین [illegible] پدر بزرگوار [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] در مسجد رسول خدا نماز [illegible] حسنین [illegible]

[illegible] بیهوش [illegible]

[illegible] چون بنات النعش

مادر [illegible] جنازه [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible] فراق [illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

ام سلمه گفت یا فاطمه سلام مرا به نور رصافه سلام برسان در این اثنا ... سلام ... جانب سرای جهان ...

خلف ناله اهل حرم و نوای تشنگان محفل غم ثور بام و در پرده افلاک ... جبال ... محیط جبار ...

غل ... و از پرده دیده حسرت گل ... شدند در این ... از جناب امیر مومنان که چون فاطمه زهرا ...

کردند ... که بر ... آمدند و خود را بر ... سبز ... استند ... خدا ... جان ... در ... قدرت

... که پدرم ... فاطمه ... حسن و ... حسین ... در آن ... بود ... بشنود ... است

چنانکه ... راه ... رسید ... ناله ... بارگاه ... سلام ... رسانید ... ان الله ... علی

که با علی ... سینه ... از ... بنای عالم ... گلزار ... بس ... کرد ... غصه در ...

... زبان ... رسول ... محفل ... ایوان ... گفتار ...

کمال ... آتش ... کرده اند که چون ... رسید ... الشرف ... جهان ...

زنان ... محمد مصطفی ... فاطمه زهرا ... رسید ... فاطمه زهرا ... جناب ...

... فاطمه ... جناب الهی ... فاطمه ... است ... جمعان

رسید جبرئیل از جانب رب جلیل فرود آمد و گفت ... سلام ... فلان ... انگشت

... خانه هر کس که ... آید ... عفت فاطمه ... بود ... رسید هر کس ...

و اهل مدینه ... آن بود که ستاره ... بام ... خواهد ... هر کس ... بام ... آمده منتظر بودند ...

چنان ... از ماه ... جانب فلک جدا شد ... فاطمه زهرا ... ستاره ... بام ...

... بود ... الله اکبر ... و چهار ... الله اکبر ... ستاره ... بام ... فلک

... علی ابن ابیطالب ... فاطمه زهرا ... الحمد لله ... الله اکبر ...

آن ستاره اوج گرفت فاطمه زهرا ... حال گفت سبحان الله ... مرتبه ... بود ...

... خود رسید هر کس ... فاطمه زهرا ... بود ... ماند ... رسوم شد ... فاطمه

فاطمه زهرا بار ... مدینه ... رستگاری ... جناب ... گرم ... این رسالت

از ... جمعی ... علی ابن ابیطالب گفتند که با علی ... رستگاری فاطمه ... جناب رسول فاطمه ...

چون آن حضرت از مال دنیا چیزی نداشت ... گردند تا اگر علی ابن ابیطالب ... جناب

رسول رسیدند ... اظهار ... حضرت ... پناه فرمودند که یا علی ... فاطمه را

... آن حضرت از راه شرم سر در پیش ... جناب رسول الله فرمود یا علی ...

... جبرئیل از جانب رب جلیل پیغام آورد که خدا می فرماید که من فاطمه را ... عرش جلال ...

... کرده ام ... زمین ... ایشان را ... که ... برای ... چه چیز داری

عرض کرد که پدرم و مادرم فدای تو باد خود میدانی که من از مال دنیا چیزی ندارم مگر اسبی و شمشیری و زرهی

حضرت ... پناه فرمود که یا علی ... اسب و شمشیر ... برای جهاد ... کار است ...

... که از ... زره ... دعای ... فرمود زره ...

... ذر ... بعضی از اهل مدینه زره را ... برده ... فروختند

... بعضی ... بخدمت رسول خدا آوردند ... دادند

... مدینه ... دعوت ... کردند ... شد ... مهر

... که چون زنان قریش فاطمه زهرا ... علی ابن ابیطالب ... بردند فاطمه ...

... بود ... پوشیده بود ... کهنه ... خانه ... گفت این ... اگر ... خود ... عوض

... پس ... کهنه ... گرفته ... دید ... سر ...

... بد ... گفت ... ندارم ... پوشانم و ...

... شده ... برای خدا ... هر که ... خلعت ...

فاطمه دختر رسول خدا ... کلام ... چاک ... دل ...

بگوش آمد با خود گفت که از کجا این لطف است و نکهت بدین خوبی از این رشته باشی دیگر از لباس بهشت
عروس دو برنه در نقاب نشیند اگر نور خدا در نقاب نشست بدر رخ خواهد کرد پس به شوق گشت از
دیده باریده و دانست که آن جامه کهنه را بابلی دیده با خود گفت که از کجا این لطف است که جامه نور از خود پیدا کنی
و کهنه برادر در راه خدا بدین زنانی که همراه او بودند فرمود که برادر را شناخت آنگاه دلربا دیده و چادری بر رو در میان
جای کسی بیفکنده حضرت فاطمه چون زنان چنین کردند فاطمه زهرا از پس پرده گشت و از جامه پر در آورد و دیگر
داد و کهنه را خود پوشید آن گر دیده خود را بخیه و سترد بیند که این عطا کننده جامه هر چند دیده ام نشنی
اما از بوی پیراهن دیده ام روشن شد که پیراهن یوسف کنعانی است اما یقین حاصلم باشد که باکره زیر دیدنی
چشم ملک نیست که نه لباس در حجاب که گم باشد ای حجاب جامه در نقاب قبه عصمت زر پاش
فاطمه زهرا که گذشت با خود خیال کرد که تو دختر محمد مصطفی علیه ان رسالت ان جامه کهنه که بردی اگر زنان
[illegible] بدان و به بستر از این کهنه خلقت نیک چون این خیال کرد پیش از شرم از رفتار بماند و بدین حال
راه ایستاد هر چند زنان سبب ایستادن را پرسیدند از شرم جواب نمی فرمود تا خبر بعلی ابن ابیطالب دادند که
عروس در راه ایستاده و نمی آید حضرت علی ولایت فهمید که فاطمه چرا ایستاده و بر فور در سر راه فاطمه
آمد فرمود ای بضعه احمدی وای لطیفه محمدی قدم رنجه کن و بجان منت بگذار که میدانم چه کار کرده خدا و رسول
از تو راضی باد و علی از تو راضی است این تکلف و برگشت فاطمه زهرا چون قدم دیگر نرفت همان خیال کرد و باز ایستاد
باز خبر به شیر خدا [illegible] دادند و بر سر راه فاطمه زهرا آمده و او را دلداری نموده برگشت [illegible] و بعد این مقدمه
[illegible] کسی از مردم سبب ایستاده فاطمه و آمدن شاه ولایت را ندانست و این راز مستور شد که [illegible]
بدین واسطه استقبال عروس را آوردند این داستان فاطمه زهرا [illegible] که آن عروس [illegible] از جفای زمانه غدار
چه کشید تا بفضل یزدان رسید   [illegible] عروس [illegible]
شواهد چنانچه [illegible] چنین بیان کرده اند که [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

و وداع می نمود در ره بفضل یزدان می رفت بنوعی سفارشش چنین در خبر است که [illegible] بیان میکرد و از
چهره دعاهای او یکی آن بود که با عجالتاً [illegible] از شرف مجلس زودرس می شوم چون با تو [illegible] گرفته ام وقت
که خلوت [illegible] شده به زیارت من بیا و بر سر قبر من تلاوت قرآن کن هر چه بظاهر نمی بینند
نهایت از لطف [illegible] کلام خدا استماع نمایند که بعد از دفن جناب فاطمه زهرا [illegible]
در شام [illegible] بر روی قبر فاطمه می نشست و تلاوت قرآن می نمود [illegible]
[illegible] در این [illegible] بلا [illegible] ضعیف [illegible] زاری [illegible]
[illegible] الحضرت تلاوت [illegible] تلاوت [illegible]
بخواب رفت و در خواب [illegible] فاطمه زهرا [illegible] چرا [illegible]
عقل [illegible] بود [illegible] شوق [illegible] بود خیلی
در صفه [illegible] بود [illegible] از قدم [illegible]
[illegible] عندلیب [illegible] همه [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بر روی [illegible]
[illegible] بهار [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] جلال [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
زبان [illegible] غلام [illegible]
[illegible]
فاطمه زهرا [illegible] جای که [illegible] ملال [illegible]

از ملاحظه در دشت بلا این قصور روا نمیشود که بی بدون از گلشن فردوس گر مانده از صحبت یاران موافق
دوری صورت کی که در قصر دلت نقش شده پی چه نیست دیگر از دیدار دوری مگر از دوری نهر است طاقت
که چنین برو راه به ایوان غمت مسروری چون امیر مومنان سم فاطمه زهرا را شنید سیلاب اشک از دیده
بار بدو وا حسرت از دل بر کشید و بزبان حال میگفت روی یاران بود از دیدن گل نیکوتر بودن
آن سیر شکوفه غرض دیده نمیخشم نشد ز تماشای گلستان جهان هر که را دیده حسرت بره مانده بدر
نکه از دیده دیدار یار هم از باغ بهشت بسرور شوم دی که در بند هجر یار است سنبل جان گرای از کار رکشید
چشمی که براه انتظار است نرگس بهشت بیده او در پی بد مراین که آن قصر ز رفعت بر ابوان خاب بسالها
رز باب اوان گذشت از در آمد چنان ابلیس شر کرامات مانند کارش فصل آن شد در رسید برود
هفتم بمنزل یارش گشوده دیده حسرت بسر گل زارش چون از آن قصر بغم تخت داریکی دیدار
یکدانه یاقوت که بشا بلده از خون در دل مردم نظر نموده درخشی چون درخشنده اختری در پایه این تخت
پیاله ستاده قدح چون دیده عاشق پر از آب بدست گرفته که چون خازن فردوس از خواب در آید گلدانه
شراب طهور در نماید چون چشم آن جفد بصورت درخشان علاان بجای نهاد و مجمع دیده از رشک فراق
زهر واراز لاله ملاحظه نموده از آه آتشین دغزار چشمی چون غزال در سبلستان کسری بلای جریده دابروی
بقطع کعکری بدکوار حسرجوالفقار کشیده بان هم خوبروی در حسن جمال ابرو کهکشان بر پشت غبار ابر بدل
رخسار ملال از رخش سدا بود آینه ارش ز زنگار غم افزا بود چون آن حوری شاه ولایت را باچهره
نمود قدح برزمین نهاد و فیض وار در استقبال بی دوچون آن جناب بپای تخت رسید بار از ملاطفات در راه دید
که بشخص سر راحت دست در بغل خوابیده سری که دردار دنیا لعقابه در بستر آن بانبار بلشر نزرار
گرفته بدنی که از خار خار اندوه در سرا آسایش ندیده بود بر روی رواق کل گرد ادوه تاب ناپره جفا از دیش
رفته در رنگی زنقش چی گرفته پهلوی که از ضرب عدو شکسته بود بتخته از نگار بسته کرده بهشت نموده اش

از بیچاری دیده اشک ار گل شکفته و نرگس عارض بر بستر ناز خفته و دستی که از چوب دست آتش خون
آلوده بود دار چشم عزت خضاب بسته جناب شاه چون بربالین فاطمه شد و ساعتی بحسرت نظاره و در شدید
مثالش کر بس بسر او در بر او کرفت سر بر شر نهاده بزار از مهربان دل ریش کرفت حق علیه
بار جا نزکر بلیش خوش سری که چه بالین درد کرد و داع کشند ز صندل نزار بی یار ز لب صداع علی
ابطال ملاحظه حسرت فاطمه نموده میگریست چون قطرات اشک آن جناب بان خورشید چکید فاطمه از خواب
بیدار کردیده چشمش بر روی یار اما عجب ز رنا ز خوشا چشمی که بگشاید ام از خواب نرروی یار کردد کام
وصل خوشا که چون آید پیامان بو بنبیر از دیدار جانان فاطمه زهرا چون از ز بدن علی مرتضی خوشحال
کردید کرشک کوشش بد این چکید هر چند زبانش از شادی بسکت اما بزبان حال میگفت
اگر در خواب می دیدم که یار آید ببالینم باستقبال او بی آید از تن جان شیرینم بدین امید خوابیدم که در نم کار بر بالی
بخوابم گرنشد ممکن سید اربست می جستم می گفت با علی خوش آمدی و قدم برچشم فاطمه نهادی باعلیا
حدیث دیگر بگذار و از احوال حسین ام سخن که جگر است حال فرزندانم بر جفای فراق من چه می کنند
زینب در عزای من چونست و از احوال کلثوم چه سان است آیا آینه گز نگردی و زعایت بی مادران بجای
آوردی ای روشن فاطمه کلهای جان بحشم فاطمه خواهند رخسار سر و باکر چه بندها که در دیده چشم کوثر از
از رنگ نسیم آه بی شنید سنبل کیسو پریشان کرد و نرگس خون از دیده میبارید خلاصه بعد از فکر بسیار
ولایت پرسید که یا فاطمه این وقت که بمن از بین گست سخن کرد که یا علی این زهرا سیلها عرض کرد شوی کنیزی می شرط
بدر بر مادر داده تشویق نغام چون مژگان در نظر ایستاده با علیا بیا روزی مقدس آن که بخشی پیالها که داده
که در رنبار زیر دامن نفل کردی الی الملاحظه کن که کنیزی من در حرمسیلان فخاری کنند
بعد از ستایش و ثنای حضرت اکه و صلوات زاکیات حضرت ختمی پناه اسلام ملاکلام تحفه
بارگاه امامی که نهنگ تیغ نبید ریغش در کشتی جان های خودشکار کردید و الله کرمان قضا جرانش

از بنده در گردن کشان کشور عصیان نهاد و غسل نفس رسول و زوج بتول امام الثقلین و باب حبس
الحسنین مظهر جلال و مظهر جمال رساننده اسرار غیب و وصی بی شک و ربیب حجة الله فی الارض و سما
خلیفة الله رب المشرق والارجاء عالم بالسر والعلن والجن امیر المؤمنین و یعسوب الدین نهایة منتقا
صدر مطالب علی ابی طالب رضی فداه که از جام جهان نمای درونش از اسرار غیب آگاه در طرایق معجزات
بهر یک از معجزات انبیا همراه بر چه گوهر طلب مستفیض که در زمان خلافت بلاد روم نادر فی ارض طلیقه ثانی بلا ابن
شرین از لا ابیشر مستی لعمر ابن خطاب علیه اعظم العذاب چون زینت صدق باو ... هر قال که پادشاه روم بود
در آن وقت چهار نفر از اعلم چهار مذهب که یکی ابراهیمی دوم داودی سیم موسوی چهارم عیسوی بودند به سفر ارسال
کرده بود و به ایشان گفته که این شخص که ادعای امامت و خلافت و جانشینی سید رسالت میکنند آیا از نبات بهره و از ...
نصیبی دارد یا نه باز گر از ... چون آن گرسنه سیمان ... ایشان نهاده خلاصه کلام اگر علمای ... ربع ... دانستند
جناب رسول شده چون رسیدند در ... ایشان ربعی رسیدند بعد از اذن دخول بمجلس ... قبول داخل شده برای
استفسار هر یک از مسئله از ارکان ... رسیدند از آن کسی ... گرده سئوال نمودند آن نابکار ...
سک ... جواب مطلب ... چون از جواب عاجز آمد ... چنین باشد که
آن ابو الفضل ... از صحابه رسول بود ... حق ... آیا در کتب ... چگونه ... می
توانست کرد بعد از عجز در جواب بعلاء ابنای جناب ... گفت ... لشکر بروم ... حال ...
یا ... هر قل ... سئوالات نامربوط ... آن ... گفتند معلوم ... جناب ... نیست
اگر ... مسائل ایشان را جواب ... عاجز ... گفت ای یاران
من مدتی ... سورهٔ بقره ... از صحف ... تورات و انجیل ...
... گفتند چاره این ... و حل این مشکلات ... از جلالت ... غیر حق ...
... علی ابن ابیطالب ... چون سئوال ... این مشکل ... کنند ... علم رسول ...

دعقلی الزام

دعقلی الزام بر ... دیگر چاره ندارد ... در ... دامان رسول ... در ... آن صفای
چهره ... باب ... بودکه ... از روم آمده ...
... که ... کرده ... که بعضی ... علم رسول خدا
می ... که حضرت فرموده که علمای روم ... مردم ... امام ... آسمانی ...
پس ... ابن خطاب که ... اسم ... سؤال ... گفت ...
سئوال ... مشکل شده ... حل ادعای ... جانشینی ... رسول خدا باید که حل مشکلات
باشد چون ... سئوال ... از بعضی ... رسیده ... حضرت فرمود که ...
... چون آن عالم ... خواندن کرد جناب ... آن ...
... که اگر حضرت ... بود ... که علی ... بسیار ...
آن عالم ... گرفت و چون مشکل ... کرده ...
که این جواب ... که ... چنین ... حضرت ... کرده
پس حضرت فرمود ... کرده ... چون ...
... ره ... نعو کردند خلق ... آن کوه ...
ز اری ... بعد ... شده ... گلستان ...
کرم ... پوشیده گلستار ...
... چون آن عالم ...
... وارث علم محمدی پس
آن عالم ... چون آن عالم ...
... هزار سال ...

کرفته جاش خ پیغمبر اری اگر عطوحلی شبندان لحی در بار شکر میکرد رهار شش نجر دار چنان اند فرزنت
رک شده که گویا خو زیر پرورش نموده پس حضرت بالغام دا روری کف بیچ اهی کرتمام به سیو بغمیرا
کعب همیع ارز ودارم پس ازین ب آذی بر درخت بدست مبارک تیغ میکرد وزره جب جنا کو دارد
چون کرده صدا ارمی کنده درخت دار اوری کف که صدق نوبار استاد دارد و پس مشار جیده فرمود که ای
انجاری نور نه ما کر بر نو شکل شده چون عالم بهودی شروع خواندن تورانه کرد بهر مو سنان اندهیم
او کرفت لطوری بجوانب که ترسی در حضور سیب بعد از زبان بحیی شار چنان تورانه را می خوانماز
از بر کرار لعطش بخلی نروی سر کلیم الله کلامش که شنیدی بکوششی حلو او عان شبدی
بطوری صبح تورانه بخواند بنوعی کو بر لطاف ثابت ند که کویا فدرت قاضی حاجات بدیع نموده ور ∴
ساجات پس آنحضرت فرمود که بجوی کو معجز پیغمبر از انجام عرض کرد که اکرام بالانعام پس
آنحضرت میل کرد درخت که ورحال از دهانی شد زاد بر مردان کرد بعد از آن فرعون اکر
رعاص حق علیه قرار بر انواد قرار نموده این ب دراز کرده وار شد ما اکرفت همان ایمان نمود علم
مرکو بان بکنار رفت عالم علما فرموده بکوان ابی ای انجیل را کر بنیاد انی عیسی شروع در خواندن کرد این ب
از دهن زود کرفته نوعی انجیل برای خواند که عیسی لنوم او زنده کرید زروی رنیم ارزنده کرید شنیدی
کوشش بریم کر کلامش بجان فرزند خود کردی غلامش خلایق مجوار کف گرشته بازخان بکرمان
پس این ب فرمود بجوای معجزه پیغمبر آنجام عرض کرد که منهم ارزروی آن دارم سرمان حضر ابر یحیی اعظم
بر سر فرمود شرف خدمت امام را دریافت خلایق کله فخر کفتند صدق یا امام النقی تو وارث علم
رسالت و عرعلیه الصقر کف برالا علی لحیلک عمر اید رکستان حیدر کرار ر بنبر خود رشنیده کهال کوشش
کنشید که چون لشی ازین جهان نمیکه آمده چکونه دنیای فانی را داع کرد که شعر از شهادت آن امام
بر بشنود باخوم است و نهال فیض و رشو نمات است
ماه معصوم است

ز نکرا

زنهار که ای عاشقان این باغ نوش آب بهار است هر کس که روی کند او جا دل بشو و مرا لیکن
آنجا ای محبان کسر کندش برنقش است هیچ میدانی چرا کر بدیده بر دیده صیام اکل از شرب بعد ازیم
بر عام سرایم بر سر خوان با خواندند نان علی جن و انس از لذت پاشستی بستند کام سر بازان
محرمان اجلات وجان نثاران کربلا عبارت بکر نازان میدان قضا تسلیم کشتکان تیغ رضا بدین کونه
ر روایت کرده اند که چون نوبت امامت شد که خورشید سپهر امامت از نه آسمان کوکب اجلال بر مغرب نشانند
دختر و ملک ولایت بحر حیات در کشور محامت زنده رست نغمای خواست که نوبت رحیل در سرای
برکند بیداد رب جلیل فرو کوبد دیر بتقدیر فرمان قضا جریان بقلم شهادت در بفرق علامرتضی زند کشور
فن باسم شاه ولایت تا مزد کر بیاد و وعده مهمانی قرب وصال رسید در آن وقت علامرتضی و بر در بیده خانه نعت
شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه امام حسن افطار میفرمود و بیش از طعام قلیلی میل نمیفرمود در برکت
از سلام کلثوم که در آن شب نزد و هم ماه مبارک بوده ز رفت افطار طبق در نزد پدر کو کدام اشتم که در آن طبق قرص
نان جوی و کاسه شیر و قدری نمک نهاده بودم چون پدرم از نماز فارغ شد و بیان طعام نظر کرد ای
ادر دیده مبارک فرو ریخت فرمود ای دختر تو نان و شیر در یک طبق برای من نهاده کمر نمیدانی
که من تابعت پدر برادرم رسول خدا بعنمایم نادر رب برو خوان و شیر در یک سفره میل نفرموده چیز یکدر
قسم کریکه از خیزرم نا یکی از ینها را بر ندار که ام کلثوم می کوید کر شیر اکرداشتم پس آنحضرت اندکی از نان
جو با نمک تناول فرمود بر خواست و مرجع نماز شد اما در آن شب بسیار از خانه بیرون رفت و باطراف آسمان
نظر می کرد و می شنیدم که سوره یس را بالتمام تلاوت می نمود پس زندکی خواند و بر آسمان از خواب
بیدار شد و بچهار سو بر بی خورشید دیسا ده کف خداوند برکت ده در بقای خود بسیار میکفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس دیگر باره بخواب رفت و از سان آن در زمان عاجز و رسیده که
من در این ماه از بیان کشتا خواهم رفت و فرزند که دی از تو جناب رسول خدا در خواب دیدم که میگفت یا علی

ای ابو الحسن وصل زودی میرسد و بهار می آید و شقی ترین امت ریش ترا بخون سرت خضاب خواهد کرد و چون
اهل بیت و فرزندان این سخن را از جانب او شنیدند صدا بگریه بلند کردند حضرت ایشان را قسم داد و از گریه
ساکت نمود و دیگر از پدرم خبر نرفت بسوی آسمان نظر میکرد و میفرمود که الهم بارک لی ام کلثوم میگوید گفتم
ای پدر امشب چرا خواب و آرام در تو حرام شده و تمام شب خبر مرگ خود را میگویی فرمود ای دختر اجل
من نزدیک رسیده [illegible] وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیز تر گردد چون موسم نماز رسید
آب طلبید و وضو ساخت و جامه های نو در پوشید و متوجه مسجد شد چون بصحن سرا رسید مرغان بدیدند و صیحه
زدند و رو به آسمان کرده گویا پرده های فلک را هم در هم دریدند بجز شب روز [illegible] برعد و جانگداخت
که زینب میشنید و میدید پنهان ز چشم هرگز طالب از اضطراب [illegible] معیوب [illegible]
نفرمود [illegible] فاصدا [illegible] بکی [illegible] ام کلثوم میگوید که مرغابی چند برای برادرم حسن آورده
بودند و در خانه بودند صدا کردند ناگاه مرغان دویدند و منقار بر دامن پدرم زدند و میگریستند
پیش رو و با زبان حال فریاد میکردند پدرم گفت [illegible] بزبان حال میگفت که ای امیر
ما علم [illegible] الله [illegible] ام کلثوم میگوید که من [illegible] آغاز [illegible]
ام کلثوم میگوید پس برخاستم که ایشان را دور کنم پدرم گفت بگذار که اینها نوحه گرانند و کار پدرم را ندانند
هیچ قضای حق تعالی ظاهر خواهد شد پس گفت ای دختر تو نمیدانی که این مرغان را [illegible]
و حبس نکنید چون گرسنه و تشنه شوند ایشان را آب و نان دهید و الا [illegible] سر دهید [illegible] رسید
چون بدر خانه رسید [illegible] کمر بند [illegible] حضرت [illegible] ناطقی یعنی [illegible] بی شانی نوحت
[illegible] چو شد [illegible] دارم [illegible] ولیکن [illegible] تمام [illegible]
[illegible] زبان حال [illegible] دیدم [illegible] پدرم [illegible] و در زمین [illegible] و بگریست [illegible]
[illegible] کمر [illegible] یک کس [illegible] رفت [illegible] وصل جانان

پی روانه

پی روانه [illegible] ام کلثوم میگوید که من از آن سخن گریه در آمدم گفتم ای [illegible]
[illegible] ای پدر روز تمام شب خبر مرگ خود را میگویی و [illegible] علامتهای مرگ [illegible] برادر
[illegible] از خانه بیرون آمد پس به نزد برادرم امام حسن رفتم و آنچه شنیده بودم نقل کردم برادرم
گفت هنوز پدرم نزدیک بود که امام حسن رسید و گفت ای پدر جان [illegible]
خوابی که دیده ای پدرم گفت که در خواب دیدم که جبرئیل [illegible] فرود آمده و [illegible]
و بر بام خانه کعبه رفت و [illegible] و بر هم زد که [illegible] پس پاره ای [illegible] و در تمام خانهای
مکه و مدینه پراکنده کرد امام حسن گفت ای پدر تعبیر این خواب چیست فرمود که این خواب دلالت
می کند بر آنکه پدرت شهید خواهد شد و هیچ خانه در مکه و مدینه نخواهد ماند که از آن مصیبت [illegible]
پس امام حسن گفت این واقعه کی خواهد شد و کی خواهد بود حضرت فرمود که از قول رسول خدا [illegible]
[illegible] امام حسن گفت چون [illegible] ماه رمضان [illegible] حضرت فرمود
[illegible] نصف [illegible] امام حسن گفت ای پدر میخواهم که همراه تو بیایم [illegible]
[illegible] که برگرد امام حسن برگشت و با اهل بیت مخزون و غمگین [illegible] نشستند چون [illegible]
[illegible] رسید چون بر محراب [illegible] آیه [illegible]
[illegible] در شام [illegible] و در [illegible] چون [illegible]
که از رفتن [illegible] و در [illegible] حضرت بر بام مسجد برآمد و [illegible]
[illegible] امیر [illegible] رسید [illegible]
این ملعون [illegible] قطامه [illegible]
[illegible] از خواب بیدار کرد و گفت [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسید [illegible] مسجد [illegible]

خوابیده بود و انتظار وقت فرصت میکشید و از وقت امیر مومنین خفته گاه نماز از برای نماز چند رکعتی گزارد
پس آن ملعون رسید فرمود برخیز برای نماز و از قصدی که در دل داری بگذر زیرا که پیش ازین نماز خواهیم بجای آورد
دار گرداسم میخواهم گفت که در زیر جامه چه داری پس حضرت از آن در گذشت و در محراب مشغول نماز و سجود
و رکوع گردید بسیار طول داد و در آن وقت آن ملعون برخاست و در برابر حضرت نمازی کرد تا پیشانی چون جناب
امیر مومنان سر از سجده اول برداشت آن لعین تیغ فرود آورد و در همان جا که شمشیر ابن ملجم بیافتاد فرود آمد
که از فرق سر تا پیشانی آنحضرت شکافته شد آنحضرت فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت
برب الکعبه چون اهل مسجد صدای آنحضرت را شنیدند ملعون را دویدند و دیدند که امیر مومنان در محراب افتاده
و خاک بر میدارد و بر جراحت مبارک میریزد و میفرماید منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی
از خاک خلق کرده ام شما را و بر زمین بر میگردانیم شما را از زمین بیرون می آوریم شما را در آن وقت موج آمدند
در آسمانها لرزیدند و درهای مسجد بهم خوردند پس مردم آنحضرت را برداشتند و در مجلس مبارک
بر سر شمشیر بستند آنجناب خون از فرق خود میگرفت و بمحاسن مبارک میمالید و میفرمود که این حالتیست
که خدا و رسول وعده داده بودند روایت است که روح الامین چون این خبر کشید ناله و فریاد در آسمانها بر آمد
میان زمین و آسمان گفت با صدای بلند که بشکست بخدا ارکان هدایت و خاموش شد ستاره های آسمان بنشسته
این بود که تار و پود ملت پیغمبر گسسته شد چون ام کلثوم صدای جبرئیل را شنید سر برهنه
دست بر سر میزد و فریاد میکرد و گریبان چاک میزد و از خانه بیرون آمد و آن مجلس گفت ای برادر حسین و حسن
تمام مسجد را بستند و دیدند که مردم ترس میکنند که داعیان اینجا چه کسی که شهید شد امام حسن بود بر در
که در مسجد آن سرور چون حسنین بنزدیک محراب رسیدند دیدند که پدر بزرگوار در میان محراب افتاده و بر
جبهه مبارک چنان زده است که او را برداشتند که بر مردم نماز کنند آنحضرت فرمودند امام حسن را که ای نور چشم
بگو تا مردم نماز گزارند و خواستند با من نماز گزارند و بعد از آن خون از فرق مبارک روان گردید پس حسن مجتبی

حرف نگاه میکرد چنین مبارک پدر بزرگوار در آن رگ بزبان حال میگفت
که ای زمین تو را باد شکسته خانه دین و دین بدین علم جهان بی چراغ امت شد عالم مانند
جدیکشته زرقت جلدی بیش فر که کند که از پا نهال ابلعاز گردید فرق بگریه خدای عز فاز
در پهر فت شده ولایت فرمودالنور ندارد و بعد از آن بر پدر مشاغل و ما بیافت جلد شما جمعیع عموم و خلق
خدیجه کبرا و مادر شما فاطمه زهرا آورده آن جنت المأوی بر پدر و پدرتان آمده اند منتظر بر من اند که شنیدند مینمودند
که از کمر پشت عالم شما شکسته شد گریه دل ها میکند امام حسن گفت ای پدر بزرگوار بگو که این کار که و امیر مومنان
فرمود که فرزند ببرید و به عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه ای حال زنده و ارسنده و در حال مسجد و پابسته شد آن ملعون
ناگاه آن ملعون را گرفته دست بسته و داخل مسجد کردند که در آن وقت شاه ولایت بیهوش افتاده بود ناگاه گفت ای
ملعون آیا من بد بودم برای تو که مرا ضربت زدی ای ملعون گریان گشت پس امیر مومنان فرمود با امام
حسن که این را بگیر و او را بند بر دست و آب و طعام بده و هر چه من خورم من کو این کنید و را
و چون آن زمان بسته مرا حضرت امیر پس نمودند حسین که آنحضرت را برداشتند و بحجره بردند و در آن وقت نیز مضطرب
و پیشانی مبارک را چون کشند و در حجره بالای بام داخل خانه کردند فریاد اهل بیت و ناله و خران خلفیه بر آسمان رسید
اندر حسنین آنحضرت و دختران بی کس زینب و سکینه در آن جا که شیر بیهوش شده و آن بیت بگریبان چاک میدریدند
آنحضرت را نمودند و بعد از ساعتی آنجناب بهوش آمد جناب امام حسین گفت ای بابا جان پدر اکنون بشیر بیعت آنحضرت
زنده گردان شیر که بعد از آن این ملعون را از مسعود بیرون کنید و بازار سپارش نمود که او را آب و طعام بدهید
بر ایشان شمشیر را برهنه نمود و بر سر آنحضرت آمده و بر جراحت را ملاحظه کردند که شهید و گفت با چند ضربت
این ضرب شمشیر زهر آلود بود و آن چنان جراحتی بر سر مبارک زده که تا اهل بیت از پیراهن رسید و گریه گردیدند
بیت که در آن چه حسنیه میکند که در شب زخم بعد سر مبارک را ببستند پس حضرت بنگرید و فرزندان خود را طلبید
و فرمود که شما را ببینم دیر ببرم که آن خلیفه من است و اهل بیت و گریه و نزد آمدند امام حسن گفت ای پدر حسین بکجا میروی که بازار

رزق زنان رسیده شده بود فرمودند که ابتر شد کردی یکی قبل از این چند روز آنجناب دیدم که شکایت میکرد با زبان کرام زیر زر
با عقوبات بسیار آفرین کسی که من کلّم خداوند العبد از من بود بسیار ابدان ساقط کن و بسیار از اشیا بسیار عطا جدّت فرمود که
خداوند وفای تو را دانستی ساکت کردار حسن و رحمت بی کسم نزد او بر دو رحیم بما کشیده اند و من از شنیده و فرزند
دیگر که غیر از اولاد فاطمه بودند فرمود که ای نفس حسن حسین برای کمرحق ابنا شاه چیزی که رفت فرمود که من از اسباب شهادت
بر دو ریحیت زهرا و مصطفی کلی هست پس امام حسین که دو فرمود ای ابا عبدالله تو کشته شدی ای ابا ابن بر زبان بحر زیک
در بلا که مرتو خواهد رسید پس دیده های مبارک بر گردانید و با اهل بیت نظر کرد و گفت همه را بخدا می سپارم
و در آن وقت حسین بر شرع غرق غرق شد و در آن وقت خلاصیت اهل بیت و بعد که از ایشان مشغول گردیدند ناگاه
اهل بیت دیدند که آنجناب رو بقبر در دو بار استهابت بکشید و ندید و بر هم نهاد و در دو شیر نقش
از شخص رو و بگشت علی آباد چون خبر رسید انا لله و انا الیه راجعون خاتمه حدیث در مجلس دیگر بعرض
دوستان میرسانم
بعد از سپاس بی قیاس جناب واجب
الوجود و دعای عالم صلوات زاکیات بروح پر فتوح حضرت محمّد و مختوم اسلام تحیّت و درود بر مرقد مطهّر و روضهٔ
منوّر معطر و وصی بلافصل و ابن عم سیّد المرسلین یعنی قاضی بازگو ز باب الحسنین و امام الثقلین قریبی و مقصد کمر در
و فاید العزّ و الحجیّین و حجّة الصدّیقین امیر المؤمنین و امام المسلمین علی ابن ابیطالب اکو کلام از بندگان از زبان بی ادبان حال
در کام دور مرّه این مطلب از شفیع و در دل آدم و مقتضی المرام است چنانکه نوشته معتبر سیاره و روایت از حکایت
بعد از دیگر کشتی از شبها که ارتفاع رسالت بیت جناب محمّد مجره بر از از حیثی عرفت جاب کتک رشید
نموده و از میان آن ابواب فیض هر درک شده پر و انه شمع جمال عندلیب گلشن وصال آنجناب بودم چون ثلث آن شب
گذشت من از خواب بر خواستم آن ماه را دیدم از دو حرف خواب خود ندیدم چون در آن زمان مسلمان بر
رسیده بود و در قصد کانحضرت بودند من در نهایت تشویش از حجره بیرون رفتم و دیگر حجره ها بر زنان آن حضرت
ملاحظه نمودم که بساط آنجناب آنجا نبود و دیگری را گم کنم چون او در تعلیم مضطرب شده و در فکر بودم که ناگاه

صدای همه از پشت بام شنیدم چون به بام بر آمدم دیدم آنشفیع روز جزا در زیر آسمان ایستاده و گیسوان مشکین بر کف
گرفته و در کمال تضرّع و زاری می گوید که علی که بر است من رحم کن من تعجب نمودم پیش رفتم و عرض کردم که ای مایهٔ ایجاد جهان
دارای بیت بقصد عاصیان علی جادر در خداوند این رتبه را که شما باوجود ذکر رحمة للعالمین ابد باز خدا را بحق علی قسم میدهید
دیدم که آنجناب فرمود که ای عایشه در این حدیث سرّی است که اگر کسی خدا را بحق علی ابن ابیطالب قسم دهد دعای او
هر تشنه تمام است و از سند گفت در حق علی و آنچه نصاری گفتند در حق عیسی و بر رای آنحضرت فرمودند که طاقت و بیان
نیست و در بیابان چو بگشت من نظر کن چون نگاه کردم دیدم از روی زمین تا پایهٔ عرش الهی گوئیا نور و بانهاز روزیک ...
و از فوج ملایکه بالا بر فتند و بر بر می آمدند و ذکر تمام ملایکه این بود که خداوندا بحق علی که بر استان محمد رحم کن من این را شنیده
در حال حیران ماندم پس رسول خدا فرمودند که ای حمیرا بشنو و در خاطر نگهدار در باد بود و رکن عایشه بر ای العلیا پیدا
کرده که شنیده دیده نوشتن بر نیست نوشته بهتر که بندش و در باب زیاده جناب امیر المؤمنین عرایض که از شنیده
سیر چشم از جان حضرت سلمان که شبی از شبها بشوق در خدمت شاه ولایت بر خواستم و در راه شدم چون نزدیک
خانه امیر المؤمنین رسیدم صدای او را شنیدم که آنحضرت از خانه بیرون آمده در راه شد من با خود گفتم که در این وقت
علی ابن ابیطالب تنها بیرون رفت من هم بعقب آنحضرت طریق زمان بیگستان رفتم دیدم که آنجناب بستی ره عبادت
رفته ... بهمراه کمیت ... دیدم آنجناب سجده رفت ... بار رفت بار شب علامت ...
... روی پر نورش ... بر بطن آنجناب ... در حرکت و آتش دیدم که ... فریب ... دنیا از اجرای کرده
بیدار دیده که این ... و ... دیوان ... رسید ... که در مسند کردم ... رسیده زمان جناب
فاطمه ... در آن ... بر سید که ... چه میشود ... ای ...
... دیده بودم ... دیدم که فاطمه ... علی ابن ...
خلاف عبارت بی ... که دیدم ... بار علی در این کار است ... شدم ...

باز در دار عبادت آری آری کسان که لذت بندگی را بر ده اند شربت شهادت را چون شربهٔ جان خورده اند
ای دوستان حیدر کرار العذر کنید که سوگواران رسیدت با اشک زبید و نعوذی جگر دنده رحق زار سا جگر بریان ازو دیده نم
حدیث شهادت کتاب بر آتش و دریاری اهل بیت مرتضی جدا ساز خود رها کنی تا از شفاعت ایشان بهره
مند گردی   تشنه کان مجلس عزا او سوختند

کان آتش بلا تر جان مجمع التعزیت داری و نفیر از شش سوگواری میخان نزار و بنالم و بیقراران محفل جور ستم
بدین گونه روایت کرده اند که چون سپهر امامت و گوهر محیط ولایت معارس چرخ آسمان و محراب جنان عبد الله حسینی
رحمت بوستان خوارسول و برق خون بگشته زبان اهل ضلال بود و جز المرسلین در این عالم فانی حسینی بود در
رسول در زیر و بزل جز الاولین سید الاوصیا مقصد و محرب ظاهر و غایب علی ابن ابی طالب این جهان فانی را بدرود
کرده با بنه خانه قدس نهاد سید عفرز زدم کلثوم مرویست که اگر سخنی که پدر بزرگوارم برادر و درد امام حسینی فرمودند
این بود که ای فرزندان چون من از این محنت که در جنت کردم در غسل و سید دختک کسید بدان هر آسمان چهار
که بدان رسول خدا و فاطمه زهرا از خشک کردم پس مرا حنوط کنید و برخوابگاه حاضر بعد از آن مرا بر روی تخته بگذارید
که پیش تخته خود حرکت میکند سر نعش را در بر داد بدین هر جا که فرود آید مرا دفن کنید ام کلثوم گوید که پس تشییع جنازه
پدرم بر دل نشستم چون بنجف رسیدیم پیش تخته بر زمین فرود آمد پس برادرانم عقب را از زمین نهادند امام حسن
کلنگی برگرفت کلنگ بر زمین زد که در گشته و لحد ساخته پیدا شد و تخته در آن قبر بود که بقلم سبز نوشته بود بسم الله
الرحمن الرحیم این کرام نبشیر برای علی ابن ابی طالب علی ما قبل هر آن بهفتصد هزار سال پیش از طوفان
و چون پدرم را بقبر گذاشتند نمیدانستیم که بر آسمان بالا رفت یا بزمین فرو شد تا آنکه صدای منادی شنیدم که حق
تعالی خبر نکورست کسند سیار ادمی سید شاهزاده خدا و کرمکن بر شارق الاسرار از حضرت امام حسین
مرویست که پدرم وصیت فرمود که چون مرا بقبر گذارید پیش از آن که خاک بر سر من ریزید دو رکعت نمازی

آورده

آورده اند بعد از آن درمیان قبر کنید چون بوقت پدر بزرگوارم عمل نمودم دیدم که پرده از سندس سبز بر روی قبر کشیده
جناب امام حسن آن پرده را از روی قبر برداشت دیدم که جد ایشان جناب رسول خدا و حضرت آدم و جناب
ابراهیم با امیر المومنین سخن میگویند پس حضرت امام حسین از بالین بر روی او برگرده فرزند را چه کنم گرید که مادرش
فاطمه زهرا و حوا و مریم و آسیه بر آن حضرت نوحه می کردند در این وقت صعصعه ابن صوحان که از دوستان بود
بر مرقد آن شخص خاک از قبر امیر بوستان بر داشت و بر سر ریخت بعد از آن از صفات و مناقب آن
حضرت بسیار کرد که حسینی را بگریه در آورد و پس محمد حنفیه و جعفر و عون و عباس و عبد الله و سایر فرزندان امیر المومنین
نعره کشیده بسوی کوفه برگشتند و در سرای آن جناب عذاب کشیدند [illegible] دوستان [illegible]
و اعظ فردی مسطور است که بعد از دفن جناب امیر [illegible] که حسینی بسوی بیت الاحزان بر می گشتند
و در میان راه که از زمان دو ماه گذشته بنیاد که از آن صدای ضعیف زاری بیماری بگوش می رسید چون
گوش داده بودند گویی کسی از جفای ایام با بخت خود در جنگ بر روز تقاضای [illegible] در خرابه [illegible]
شکایتی از طالع نامساعد و بزبان حال میگفت   فلک ای بدتر از [illegible]   چکرده ام [illegible]
جفا تا کی   [illegible] زاری [illegible] نکرده ام [illegible] که مرا [illegible] لطف [illegible]
[illegible]   چون جناب حسنین آن صدای حزین را شنیدند بسوی آن خرابه روان شدند
غریبی را دیدند چون ز اهل بیت شکسته و بیماری ملاحظه فرمودند که نعش [illegible] بر روی [illegible] دیده از [illegible]
[illegible] جهان [illegible] بر بالین [illegible] می نهاده [illegible]
آنحضرت [illegible] پرسیدند که [illegible] غریب [illegible] چون آن
گوش [illegible] شنید [illegible] گرم [illegible] عزیزان
رحیم [illegible] غریب بیچاره [illegible] جهان [illegible] بیماری [illegible]
[illegible] ولی [illegible]   [illegible] لطف [illegible]   [illegible] سه روز شد

که علم [illegible] علیک [illegible] پیغام [illegible]
[illegible] چنین گفتند [illegible] صفات [illegible]
[illegible] چشم ندارم [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] مردان [illegible] بزرگوار [illegible] شنید [illegible]
[illegible] نام او علیا مرتضی [illegible]
شنید [illegible] زنان [illegible]
[illegible] مرتضی [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible]
[illegible] پدر بزرگوار [illegible]
[illegible] گفتند ای [illegible] مرتضی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام علیک [illegible] جان سلام علیک [illegible]
گلزار [illegible] صد بار [illegible]
[illegible] الملوک [illegible]
[illegible] علی [illegible] مردان [illegible]
[illegible]
[illegible] پدر بزرگوار [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible]

مصطفی

مصطفی [illegible]
کلثوم [illegible] مرتضی [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان حال [illegible]
[illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] ام کلثوم گفت [illegible] مرتضی [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معین فغان زنی من در بازکی که هستم خادم نیکان و بار ضعفا در گرشودم شخصی و بر و زن زاده بودم که زنبیلی در دوش

داخل شده و زنبیل را بر زمین گذاشت و دیدم در آن زنبیل قدری آرد و قدری گوشت و خرما بود پس القاب

جناب بمن خطاب کرده با نوار در را خبر کن یا من متوجه اطفال شوم تا نان پخته شود یا تو متوجه اطفال شو نامی

خبر کنم پس من بر خواستم و متوجه خبر کردن شدم و دیدم که آن بدر فغان گوشت و خرما در دهن اطفال

من میگذاشت و ایشان بزبان اطفال حرف میزد و حرکات کرده گمان میکرد تا یتیمان من خوشحال شدند چون

وقت پختن نان رسید من با خود گفتم که برخیزم آتش در تنور زنم که رسم نان پختن است آنجوان برخاست

و هیمه تنور را بر دوش آورده و آتش در تنور انداخت میدیدم که چون شعله‌های آتش بصورت آنجوان میرسید

می گفت بچش حرارت آتش را تا از حال بیوه زنان غافل نباشی من از آن گفتگو و حسن و خلق او تعجب

میکردم و نمیشناختم که آنجوان کیست در این حال زنی از همسایها بخانه آمد چون آنجوان را [illegible] بر در [illegible]

من و پیش آمد و بسیار حرمت بر فرق من زد و گفت وای بر تو این کیست که تو او را [illegible] میدیدی گفتم او را

نمیشناسم امیدوارم که برای تحصیل ثواب در رضای حضرت [illegible] بدر فغان من آمده [illegible]

شده آن زن گفت اگر باعث این جوان مولای ما رسول خدا [illegible] فاطمه زهرا است وای بر تو این [illegible]

که تو کردی و [illegible] را بخدمت آوردی من چون این کلام شنیدم و دیدم در دنبالش پای او افتادم

و بسیار [illegible] از دیده [illegible] و ناله میکشیدم و عذر تقصیر طلبیدم آنحضرت در مکان رفت [illegible] از تو عذر بید

خواست که من از اطفال تو و فغان تو غافل بودم [illegible] تقصیر من درگذری [illegible] شدی [illegible]

حلال کردی من گفتم فدای تو شوم ندانستم بد کردم و بی ادبی نمودم بعد از آن هر روز [illegible] می آمد

[illegible] گرد و در شبهای تار نفقه [illegible] بار کرده بمنزل ما میرساند و دست شفقت بر سر یتیمان من میکشید

ای کلثوم [illegible] بدین تقصیر [illegible] باید بگرام [illegible]

و نزد ندارم من [illegible] و حرام است [illegible]

جزاک الله خیر

جزاک [illegible] و همه [illegible] ابن [illegible] بسم [illegible]

بعد از سپاس بیقیاس جناب احدیت و تحفه صلوات زاکیات حضرت ختمی پناه حضرت محمد علیه السلام

[illegible] کلام [illegible] حضرت امام حسن مجتبی [illegible] معجزات [illegible]

[illegible] رشید [illegible] بود [illegible]

تحفه [illegible] حضرت ختمی پناه حضرت [illegible]

[illegible] من از این جهت [illegible] بودم [illegible]

[illegible] حسن مجتبی [illegible]

بزرگوار [illegible] امام حسن مجتبی چون [illegible]

[illegible] رب العالمین و سید المرسلین [illegible]

گفت [illegible] معجزات [illegible]

بوده [illegible] جناب رسول خدا فرمود [illegible] معجزه و برهان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

هشت ساله [illegible]

[illegible] امام حسن نگاه کرد و گفت

اگر [illegible] معجزه و برهان [illegible]

رسالت [illegible] امام حسن [illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

مجلس [illegible] السلام [illegible]

فرمود که [illegible] العرب [illegible]

تمام مردم است فرزند عقب [illegible] بر ندارد و اعجبا جمعیت [illegible] بر پسند اگر کسی [illegible] کشد قصص و آثار [illegible]

بعد از آن تو از ایشان برداشتی و دعوی کردی که من بردم و از ایشان [illegible] اگر راستی [illegible] کاری کردی و پیران

آمدی با ما از اهل [illegible] زکر [illegible] و زر [illegible] [illegible] گرفتی و در راه نهادی و بلغفت [illegible] حسب [illegible]

پس امام حسن براه [illegible] پیش آمد [illegible] مشغول شد [illegible] از قوم [illegible] شهر [illegible] رسیدند گرد

و چه جرم شدی در آن [illegible] زبده و باران بار بدن گرفت [illegible] روشنی ماند که با [illegible] کسی [illegible] بود که بالا [illegible]

چو با [illegible] از راه آمدن [illegible] [illegible] و راه غلط کردی و خار صحرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چندان تعب و رنج [illegible] برسیده که در عمر خود ندیده بودی گفتن که بدین جا رسیدی [illegible] چشم [illegible] [illegible] دولت

از اضطراب ساکت شد [illegible] گفت ای پسر [illegible] [illegible] همراه [illegible] [illegible]

پوشیده [illegible] ای پسر ایمان [illegible] [illegible] چند [illegible] [illegible] جناب امام حسن فرمود الله اکبر بعد از آن

گفت ای عرب [illegible] شهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله [illegible] [illegible]

اعرابی این کلمات بگفت [illegible] از زردی [illegible] مسلمان شد در خدمت رسول چند سال [illegible] شد بعد گفت [illegible]

خود را [illegible] خود [illegible] [illegible] بسلام [illegible] جناب [illegible] [illegible] رخصت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مسجد [illegible] بود [illegible] آمد چون چشم [illegible] بر جناب امام حسن [illegible] گفتند ای [illegible]

ای [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] نگاه [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] کفر و ضلالت [illegible] منزل [illegible] سعادت رسیده حلقه بنده [illegible] شاهزاده [illegible]

گرده [illegible] [illegible] [illegible] چند [illegible] چشم [illegible] [illegible] بر [illegible]

بر پدر بزرگوارش [illegible] [illegible] [illegible] از راه [illegible] [illegible] [illegible]

مصطفی [illegible] بعد از رحلت جناب رسول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عملکش

گفتند

تعلیم

عملکش کوی [illegible] در راه [illegible] جهان

و بار غربی [illegible] [illegible] [illegible] کرده اند که چون [illegible] [illegible] جناب امام حسن [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطفی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون [illegible] عازم [illegible] شده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عداوت [illegible] چون [illegible] امام حسن [illegible]

با [illegible] گفت [illegible] [illegible] [illegible] امام حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخدمت امام رسید اظهار اخلاص کرد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عداوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام حسن [illegible] [illegible]

پای امام حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یاران امام حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسجد

پس بگو همت از شدت درد مبتلا به زبان حال میگفت کینه اعدا درین روزگار خوار شد دست کی [illegible]

هر بلا با سر سید اول کند بار نشان داغ دل را از بدن بر قوت شناخته چشم نیز نمود از زهر رفق در حرمان [illegible]

اندر شستیان غم بگذرد باران کرای [illegible] شنید ندکه ای حسنا چرا گورستان گرد ام حضرت نمود که غم خود بدار [illegible]

خود خواهد رسید اما چون چراغ ماه رو دانا بوده بمعاینه مشغول شد ان زهر راز عودش شاهزاده کشید دان جرعت

رو بر بهبودی نهاد الغرض ای از حلول ذات اما بخر ز زلال بدر نائی میکشتی تیغ در سینه ناکنی خون در

ربع اهل بیت مرتضی زهر چشیده بر ذهن لخط او پید او کر مبرانکه از عشق تش ز بر بعضوب دین بیری

کاه از رحب بر کمش جدا شد مبتلی هر دم ولال کشید از بر راه علم بر عطش مبراز از کلش الان تر آخرای

پی رحم نائی تیغ زهرا گو دخود مبینکاهی بسر کاهی بپا که بر جگر بعد از چند روز عباس برادر امام حسن در موصل

از سرای میگذشت انگور را دید که بجای عصا بر دست گرفته بجو ابدا از موصل بیرون رد دچون لفراغ عباس بران ملعون [illegible]

پیش رفته عصا از زن کور گرفت و بر سر و صورت او بر زد تا آن عصا پاره پاره شد پس غلامان از کف آن سر

آن ملعون را از بدن جدا کردند چون آن روز قتل آن کشتی بگوش مردم رسید جمع شدند و جسد آن ملعون را سوختند

تنور شعله در بر جا نمودند در اهل حاصل خود را بسوزد و بعد از آن که فرحتی و حسن مجتبی زهر حل [illegible]

علیه جد اوش کرد و دید و دمی که مدینه داخل شد بجز از اثر آن زهر بجور بود زهر چشی که بنهان کرده قضا در شش

بود سید بهر اثر آن دل بیمارش عندلیب گلستان بشد و باز آمد شان بت تقضا بار دیگر از قضا در شهر

چون در مدینه قرار گرفت بی اسما تر دو نمود و دیگر باره مروان حکم بات به معاویه علیه الهاویه قدری زهر

و عقدی مروارید بجهة او فرستاد و بدان ملعونه پیغام داد که پسر حالی شام بر بدان ز نفاقت تو آرام

جعده کی که این زهر را در کام حسن کنی نا کام ببرد از تو حاصل شود و تو کار بر نو در این رتب کن ان اسما چون عقد

را دید مروارید آرزویش شد کشید از عقد مروارید بسیار بعد امید در عقد یزید شد [illegible]

زهر مروارید کرد شر حلقه در گوش ... زهر مروارید داد شر که در رو بی پس آن ملعون

ملعون غدار

ملعون غدار و بحزا به نات زکار از دیدن مروارید و گوش از رست و گوش از کار رفته خواهش مندیزید

شده در صدد قتل امام حسن برآمد دایم در فکر زمان فرصت بود تا آن که شبی که شب جمعه بیست و هفتم

ماه صفر بود از سال پنجاه هجرت نبوی آن ملعونه قدری از آن زهر برداشته منتظر بود که امام حسن شد با خود گفت که

که اگر کسی مرا ببیند کار خود را بکنم و اگر مرا ببیند که بیشتر از این طاقت فراق آن حضرت ندارم آمده ام نادیدار

بسیار کرده ام [illegible] آن کسی که ایشان [illegible] عجب آنکه در برق نگاه او جرعت کرده

و از شرم او رو نداشت اگر بر شیشه دل سنگ بلا می آید و در وقت خواب امام حسن در غرفه خفته بود

آن ملعونه نظر در آن [illegible] کرد و دید که آن جناب در خواب و خواهران و دختران به دور او در خواب شدند بر سر کس

تنها خوابیده و کسی نبود سر سر خواب را بالا برد چشم بپوشید نا ملعون [illegible] شود [illegible]

میکذارد و چنانچه تغافل کرد و گوش جانان پس آن ملعونه برخاسته بر سر بالین امام رفت کوزه دید که سر او در آن کس بسته آن

دو گره زده بند آن بسته دل تیره روان زهر را در سر آن کس ریخت و باز گشت بعد از آن زهر داخل کوزه شده و آب

محو شد که دید و از غرفه بیرون آمد و به منزل خود رفت و در انتظار بود که صدای ماتم آل علی بلند شود تعجیل

مکن که کار خود را کردی بگذاشته [illegible] دیدی بیمان حسن شکستی بمهر یزید عهد کرد با دلبستگی آوردی

کمتر زنی سپاس آمنت تقضا که گیس حسن از زان کشیدی مردی چون زندگی نتوانست آن حضرت زخواب

بیدار شده و خواهر خود زینب را آواز داده گفت ای جان جد ام محمد مصطفی را در خواب دیدم و پدرم علی مرتضی و مادرم

فاطمه زهرا قدری آب بیاور تا وضو نماز دو خود را دست در را دراز کرده کوزه که بر سر بالین بود بر داشت اول نگاه به بیمار او کرد

دید که قفلی نداشت لب بر لب کوزه نهاد چون قدری از آن آب آشامید ای [illegible] دیدی که درد دل حسن کردند بدم

و تا بوردن با خبر بودی چرا نکردی مگر [illegible] آن حسن برفلک رسانیدی کینه ور بر سر در آن [illegible] نیز

شکوه تحمل اعدای او از سر و روی تو بار [illegible] آن بایست بناشی از که از کین کاشتی پس آن مسموم کوزه را بر زمین نهاد و گفت

چو تب بود که زان ناگهان نمودم تر تکرری چنگ هر پاره کرد ناگه چو تب بود که آتش به کرم انداخت چو تب بود که [illegible]

چه عجب بود که فروزان شعله در جانم چه آب بود که شد برق در همه تنم چه آب بود که در چشمم سیل ایام است

چه آب بود که برق زبانی آردم است چه آب بود که افکنند و در دم بیا کسی سبب چو می تشنه جسش آب از صدای

ناله و فریاد و تمام خواهران و دختران بگرد او در آمدند و از شدت حال او نفرین ناله و فغان کشیدند پس امام فرمود که ای خواهران

برادرم را طعام کشیدند چون امام حسین داخل شد برادرش را دید که در بستر می غلطید و ناله میکرد خواهران گریان

و دختران نالان و در گرفت در احوال او در پرسید چون امام حسن گفت ای برادر حالا جد و پدر و مادر را در خواب

دیدم که در ریاض بهشت مجتمع هستند و دست مرا گرفته در در خرجان میکردانند جدم گفت ای فرزند دست او بکش که از

دست دشمنان خلاص شدی فردا شب نزد ما خواهی بود و لا باغ جنان را به بسر آراسته اند و حوریان مشتاق فردا شب

از ما خواستند ای برادر یک حور بهشتی مادر برادر دیدم با جده ام خدیجه کبری ایستاده و در برابر ایشان خادمان بهشت

و دوران روح بسر رشته صف زده مادرم چون مرا دید گفت ای نور دیده نظر کن بجده و پدر خود که از انتظار تو اند

و همواره که این قصر زمردی را که برای تو ترتیب نموده اند ای جان مادر جبرئیل که فردا شب نزد ما باشی تمه حدیث در مجلس

دوم است بعد از چهار شاهی حضرت کرد که ردا اما پس از آن گفتم اعلا

نزاکت جناب محمد مصطفی صلعم سلام و ثنا بر هر یک ز ... و ماه از ... خوشه گستر گلستان محن یعنی شهید

الکس کین حسن ابن علی که خلق حسنش دشمنان را چون گلستان قدیم بنفحه بهجت پرورده و پرده

عرب قاتلان و اخوی حلمش بدست اخفا زند زبده چنانکه از بوالعجب تحفة المکس مردیست که روزی سر از قاتلان او نیز

کشتن زهر از جانب حسن مجتبی امی بی دیگر آن خوانسته بود فرمود که ای یاران بدانید که عاقبت مرا زهر خواهند

خورانید چنانکه جدم از دنیای فانی بار خبر زهر از دنیای فانی فرمود و وفات من هم از آن گونه خواهد بود گفتند یا ابن رسول الله آن سم

با تو که خواهد کرد و فرزند که جوان جعده دختر اشعث ابن قیس با خواهش یزید ابن معاویه بر فریب دا اغوای آن بدبخت

گفتند یا ابن رسول الله چون چنین است چرا او را از خانه بیرون نمیکنی حضرت فرمود که ... تعالی آن حضرت گفت

چگونه بیرون کنم قبل از آنکه این عمل از وی صادر گردد و بتقدیری که بیرون کنم و به یقین میدانم که بغیر از او کسی دیگر

بالجمله هم او

این حیله کند و ابد کرد چون معاویه براین سخن اطلاع یافت آن ملعون مکر و حیله کرد و گر چنان دست ... بر نزد آن گرامی که ... کارزاری دو

مرد کسیکه آن حضرت آمدند که جناب سکینه ای ... از ایشان فرمود که نزد زینب در خانه نزد فلان غلام خوردی و از آن کس آن گفتنی

پس رای مبارک ... فرمود که تو پسر بزرگ من خوش چنین و چنان گفتی و آن کردی آن ... عجب است

کسی که هر چه در خانه خود مسکم از سید ... از آن خوردن که آن حضرت فرمود ... قربت ... خواهد شد

حق تعالی رسول خود را از آن خبر داده و جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همی خود را امر بموقعست ... بلادم

تعلیم فرمود و در دیگ ... اولاد خود را ... نموده ... هر یک از ما ... دیگری را که بعد از ایشان تعلیم کنند

تا آنکه به قائم آل محمد رسد و دیگر از معجزات آن جناب آنکه روزی حضرت امام حسن با بعضی از رفقای خود که معصوم شده

در راه پا های مبارکش از تعب ... کرده بعضی از خادمان آن حضرت گفتند یا ابن رسول الله چه می شود

که قدری راه سوار شوید تا از آن ورم تخفیف یابد آن جناب فرمود که سوار نمیشوم ... ورم پای ... تسکین ...

بخشید که در این راه غلام سیاهی مستقبل ما می آید در روغنی با خود دارد و می آورد که در تسکین این ورم نافع است ...

غلام را به بخشید از آن روغن از برای من بخرید چون قدری راه رفتند غلام سیاهی را دیدند که از آن راه می آید

... رفتند که با تو روغن است گفت آری قیمت آن غلام گفت بلی زندگی است گفتند قدری با ما

بفروش غلام گفت که از برای که میخواهید گفتند از برای حسن ابن علی ... چون غلام اسم مبارک آن حضرت

شنید بخدمت آن جناب دوید و دست و پای آن حضرت را بوسید گفت یا ابن رسول الله من از دوستان شما هستم

و خادمان ... شمایم و قیمت روغن از شما نمیخواهم از حضرت شما مستدعی دارم که در حق من دعا بکنید که حق

سبحانه تعالی پسری کرامت کند که از دوستان اهل بیت باشد آن جناب فرمود که ای غلام دلخوش باش

که از خانه قدم بیرون نهادی زوجه تو حامله بود و چون بخانه خود رجوع کنی حق تعالی پسری بتو کرامت کرده چون غلام این خانه

خوش گشت جناب ریزه ای ... غلام عطا فرمود پس یکبار از آن روغن پای آن جناب استعمال کردند

الحال ورم ساکن شد ... و ... آن بزرگوار از این ... از آن که گذشته که ... قدری ... تقریر

دزبان تر از زوت تقریر بشد غرض از اظهار زندگی از سبب آنست که سندان قدری از مدایح آن عالیجاه و درایان جلی
نموده بعد از آن در تعزیت ایشان که به سوزاری کنند اهمال کوشش دارند که بر امام سوم چه گذشت

خطبه پسر بزرگواری در دلائل و دین جنگ فرازی و مادربان طریق عرفان و خاندان
کشور زبان محترمان جلادت نگیرد با دستی دیران مواعظ و نشینان چنین پرورش کرده اند که چون جناب ولایت مآب
سر حلقه شیخ نجات بیکر محیط خاک و آب سلسی باتو آب سطح نبوت رسالت و حسن و بیجه جلالت و دارای
اشرف المرسلین محرم روح الامین ابن عم رسول الله و زوج بتول و شارح برادران قرآن مظهر العجائب و مظهر الغرائب
علی ابن ابیطالب گلدسته شهادت از روضه علی آباد دربست بر سر زده رخت رحلت به چشمه سلسبیل برد و بوست
امت بوراثت رتبه بیسویه و بعد از شبی محفل جگر فوبا نهال نوفرخ باغ ولایت و چمن آرای گلستان امت
شیرین کلام شکرستان حلاوت و نمک خوان ملاحت سرو بستان پرورش بستان ایمان و حاجب فرزندی
جناب نبوی جگر گوشه رحمی و زبر آرنش چار ده فنی سوم نظام جناب امام حسن رسیده آنجناب بعد از پدر
بزرگوار چون بر مسند امامت قرار گرفت روزی به مسجد رفته بر منبر برآمده پس خطبه مشتمل بر حمد و ثنای آلهی و نعمت
و درود نا معدود بر حضرت رسول خدا در نهایت فصاحت و بلاغت بیان فرمود بعد از آن کشف اسرار کرده و
کشف ابهام الکس و شب از بیان شمار می بردن نمود که مقدمات ز ورکه جلال او متحیر و ستاخران از کینه کمال
او متفکر گردیده مه ماه در سبع منزل و راه مثل او ندیده و طایر خیال از تصور نقش چو بر سر دیوار جهوری نرسیده
و آن همای اوج جلال کرسی ازکمال بعثت وصال نموده که موسی ابن عمران در جلیس تشیی مناجات طور علم شده
و عیسی ابن مریم در جلیس تشیی فلک سپهر وصال گردیده پس آنحضرت بسیاری از فضایل و مناقب
پدر بزرگوار خود بیان کرد و در بین کلام گریه گلوگیر آنجناب گردیده بنحوی که جمیع اهل مسجد بگریه درآمدند پس
امام حسن فرمود که پدرم کو نیز پدرم انس رادیم رسول خدا او دوست می داشتم ایشان نیز برادران مخرام چون خلافت
آن و جلادت بیان آن امام بگوش حضار رسید همگی از روی صفا و رغبت با آنحضرت بیعت نمودند چهل هزار از

نفو

نفر سعید رشته اطاعت گردیدند و در آن روز سن شریف شان سی و هفت سال رسیده بود چون این
خبر بمعاویه غاویه علیه الهاویه رسید با شصت هزار لشکر شقاوت اثر رسید متوجه عراق پر کینه و نفاق
گردید آنحضرت نیز بعد از استماع آن خبر نفرستاد به تهیه اسباب حرب و جنگ معاویه از کوفه بیرون رفت
پس معاویه مکار بزرجان از امام حسن نا هموار انیان لشکر آنحضرت رشوت که هر که از حسن ابن علی برگردد
دو پسر جوان رامعرو چخرم خواهد بود و منصبهای عظیم و مالهای بسیار خواهد یافت و هر که حسن را بقتل رساند یا او را
بگیرد دختر خود را بدو تزویج کنم ای بر دوریش هادو و بنا زده بر گیرند است ای عروس ازخون مطلوب
بکف بند رخ ناز آن دل بر زلف فتنه نه بندند باشد این گیسو بریده حید ابجار اصحاب آب پس این بکار
رسل و رسایل بسیار در زرزان اشرف فرستادند تا اگر دل به تنه نقد ایمان را فروختند و همگی
متقید تر بر معاویه شدند اگر حضرت امام حسن علیه السلام برگشتند و ایشان مایل معاویه گردیدند
آنحضرت چند نفس زرارن بدعهدان معاویه تعیین نمود در آن دین داده کاران به پسر
ابو رضان همگی ایشان ملحق شدند می بریدن عهد را از دل ایمان هم رفتند
بدادم از دو آتشها و در سستی و جهالت چون درآمد باد بد عهدی خود نتها بعد از آن چون
حضرت امام حسن علیه السلام دانستند که کوفیان در مقام جنگ و نفاق شدند میل معاویه
شدند متفکر و حیران ایشان شرایط ایشان و جمع نموده فرمود که نزاع و جدال
و جمعیت نزدیک از تفرقه چون همگی مستنفقان این کلام از حضرت امام حسن
علیه السلام شنیدند گفتند از کلام او چنین استفهام می شود که اراده صلح با معاویه دارد
این مستنفقان در خیال این بودند که با آنحضرت در مقام کینه چون معاویه علیه الهاویه رسید
ایشان از بنا بر آن چون برای مصالحه از کلام امام حسن علیه السلام شنیدند همگی ایشان
بر آن امام عالمیان شورید و بسر بر ردای آن مستفام بگشته هر چند که تمام را غارت

گردیدند حتی که مصلای که بر آن نشسته بودند از زیر پای مبارکش کشیدند و ردای آنحضرت را از
دوش مبارکش کشیدند آن عالیجناب گریستند چون آن معصوم این حال را مشاهده کرد با نفیسی از
از شیعیان و محبان که بودند سوار شده متوجه مداین شدند در اثنای راه جراح ابن سنان اسدی
که در کمین چنین روزی نشسته بود سر راه آنحضرت گرفت و خنجری بر ران مبارک آنجناب زد که باستخوان رسید
ناله از نهاد آنحضرت برآمد جمعی از ملازمان آنجناب جراح ملعون را گرفته پاره پاره کردند و آنحضرت را
بخواری و نالان در عماری نشانده بمداین بردند چون بمداین آنحضرت را رسانیدند جراحان
بمعالجه تعیین نمودند و رؤسای کوفه بمعاویه علیه اللعنه نوشتند که مطیع و رام توایم و متوجه عسکر شو چون
به نزدیک رسی امام حسن علیه السلام را گرفته تسلیم تو نمائیم اما چون زخم آنحضرت باصلاح آمد از برای
رفاهیت امت و نظر بآن داشت که نقض عهد بکنند و از عقوبت الهی بترسید [illegible] و جمعی نمایند
تا بجهاد و ردیم بمجلس معروض داشته شد که فعلی که امری از ایشان مشاهده میکردند ناچار آنحضرت راضی شد
که بمعاویه صلح نماید   با جفاشان [illegible]   [illegible]
کشتیم افتاده در طوفان غم ای آشنا   بیکس و غمخوار [illegible]   [illegible]
امام حسن علیه السلام بآن ضرورت با معاویه علیه الهاویه صلح نمود بعد با خواص ملازمان خود متوجه مدینه
رسول شدند و در آن جهت [illegible] ایشان از رفتن [illegible] بر بار ملال برده بام [illegible] رفت
در زبان حال میگفت   رشک [illegible] ز دل غمدیده چون تاب برد   [illegible]
دیده حسرت [illegible] هجران دیده برد   بخت غافل [illegible] راه خواب برد
از زمان معاویه که گذشت معاویه بعیش [illegible] در [illegible]
داشت که [illegible] جهان [illegible] آوردند [illegible] چون جناب
امام حسن [illegible] باتفاق عبدالله ابن عباس بدمشق رفت چون [illegible] آنحضرت

و معاویه

و معاویه علیه الهاویه ملاقات شد آنجناب از حرکت معاویه به دوستان شکایت کردند که ما در صلح شرط
کردیم که [illegible] چرا عهد را شکستی آن ملعون معاویه جواب [illegible] گفت آنحضرت
بنابر [illegible] معاویه برادر [illegible] مدینه بازگشت [illegible] که در [illegible]
حضرت دعوی [illegible] فرود آمد   [illegible]   [illegible]
جفا جامی [illegible]   [illegible]   [illegible] علیه الهاویه [illegible]
[illegible] دوستان آنحضرت [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
[illegible]
پس آن ملعون [illegible] آنحضرت [illegible] امام حسن
معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مروان حکم حاکم مدینه بود معاویه [illegible]
[illegible] که اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امام حسن [illegible]

ملعونه

بکار بر جفا بسته حق و بر بستر که خفته بود زهر او خوش کرده که بر قتل امام حسن کمر بست دل بسته بد بکلی از آن جهان
نرود سر دی [illegible] زنان هنر با دوام ره زنان است سر پر مویی یا شیطان است چون کشت بنده دگر زنان
باز بنده و در دکان شیطان کینه شیطان باور زهر سم کینه زن که خدا که عظیم که بزن نه راستی بجز است
همین و رنزد ران شغل بس بود و زنت زنان که سم الماس بقهر چون رسانید بقتل امام مظلوم راضی شده خود ران
زنان زهری که معاویه فرستاده بود قدری از برای اسماء فرستاد ران بار جفا کار ران باز بی بار نگار
قدری نزد ان زهر در عسل کرده با امام علیه السلام خورانید معصوم چون از آن شربت نوشید بجز درد دیده و در تمام شب
بی تکرار و در دشکم می کشید سحر بنابید چون صبح شد بدر از شفای خسته کمان و باب حاجت سکان آ
زرام بیقراران کعبه مقصود آمده در ایوان چشم حیات [illegible] نه خدای طرفان عهد باب و بعد بر آمد
گلگشت کمان طبیب در دکن شفیع است رو سیاه آمد در مسجد خود جد بتعظیم گرفت چون در فضل در ذوالملک
وضع ان شب گرد بد بر سر تربت پیغمبر کذاشته بزبان حال می گفت ای بدر ای در دمندان [illegible]
ای امید مستمندان [illegible] ای بدرت در شفای خستگان ای انیس بی بر دل خسته گمان ای
بعد عش که با کرسی نشین عندلیب گلشن روح الامین ای بزرگ روز محشر خیر گنهگار محرم خوب بود کی کار
در دم در بیت جفان ای طبیب پرده از دل چون زجام شکیب در دمندی نوش را نظاره کن معنی
کرب در دش چاره کن بعد از مناجات بدرگاه قاضی الحاجات [illegible] چون چند روز دیگر گذشت
بار دیگر اسماء آن زهر در طعام [illegible] رانید که بالمعون بزبان حال میگفت بدوام شوق [illegible] بوصال
رست بر در سم [illegible] خون جگر تو اگر این بار نشد کوشش و بار دیگر [illegible] بازی بیست [illegible]
زن اگر از عهده [illegible] نموده حضرت در این مرتبه آن عهد شکن بجان [illegible] ان بی وفای سنگین
زهر در طعام حل کرده بکام حضرت خورانید جگر رسش پاره پاره از دل بیرون [illegible] و در دش [illegible] بیشتر بود
در شب [illegible] ان امام مظلوم تا سحر آرام نگرفت و تمام شب بزبان حال می گفت [illegible] جفای تو [illegible]

از کنه

زنگ کینه در برین تو [illegible] باشد زشت اول دوچندان [illegible] ذرع دیگر براغ نهادن چو [illegible]
نزوری باز زمین [illegible] در دوام بن بقضا نا چار شود کار نصیب باز چون صبح شد بسر روضه جد بزرگوار رفت
بعد از سلام بزبان میگفت آمده ام باز بآن آستان بین که چه کردند بمن دوستان هر دم از این باغ بری میرسد
تازه تری تازه تری میرسد زهر ستم باز بمن کرده کار آمده ام بر در [illegible] پی قرار دیده هر کس که بسی [illegible]
ره خسته تو در شفای من است غنچه [illegible] از تو کسی یاد درم باز پناهی بتو می آورم باز دگر چاره خدای طبیب
تا چه شود از خدا کارم نصیب آن حضرت بعد از مناجات بسیار باز شفا یافته و بخانه برگشت [illegible]
[illegible] باز در مجلس دیگر بعرض [illegible] می رسد

سپاس بی پایان معبودی را که هدایت گمراهان طریق ایمان نمود و حجت [illegible]
پناه محمدی هادی مقرر فرموده که بر دوستی مشعل شرع آنحضرت گشوده حیات راه منزل نجات [illegible]
برود و تحفه سلام بران اطهار رسش که بعد از غروب خورشید رسالت شعار دین مبین [illegible] آن
بزرگوار از برای دوست و در [illegible] از شجون لشکر ضلالت محروس و سفینه ایمان از طوفان [illegible]
آن بزرگوار از سم طوفان و تباهی گمراهی مصون است هر یک عقده کشای رهنمای محرمان و هر کدام
مفرح هموم سینهای محزون اند [illegible] الماس که بعد از پدر بزرگوار [illegible] است
[illegible] جناب امام حسن که از حریر حسن خلقش [illegible] جهان خلعت [illegible] پوشیده
و در شعله معجزات بیانش خون در رگ [illegible] چون فواره [illegible] جوشیده [illegible]
دیگر الماس بر قوم است که عمرو عاص بمعاویه گفت حسن ابن علی مردیست [illegible] است
که او را تکلیف کنی تا بمنبر بر آید و مردم را موعظه کند [illegible] چون مردم [illegible] او شنوند [illegible] او شده
[illegible] شود [illegible] معاویه لعین [illegible] عمرو عاص جناب امام حسن
را تکلیف بموعظه نموده گفت [illegible] میدارم که تو بر منبر بر آیی و خلق را موعظه نمایی [illegible] شوند [illegible]

نقل نموده پس از آن عقد بست کلیش تحسین کرد و عظیم جای شکر است که بخشید بر سر منبر چون سکوت واجب بود فرود رفت
و محزون در سرای خلافت دیوانت که شور چنان در تشنه از تقاضا که برتخت مستولی شد از زهر که خون در شریان دوید
ایشان بخواب رفت بعد از حمد جناب اله و صلوات حضرت رسالت پناه فرمود که ای جماعت هر که مرا در روز
و زمانه که ندارند بدانند که من حسن ابن علی ابن ابیطالبم منم پسر آنکس که وی رسول خدا بود منم
فرزند سید المرسلین منم نور دیده خاتم النبیین منم پسر رسول ثقلین منم زاده فخر عالمین منم سبط مهتر
موجودات منم گوهر محیط و زهرا کاینات منم جگر گوشه امیر المؤمنین منم فرزند ارشد امام المتقین منم نور
دیده صاحب فضایل منم فرزند صاحب معجزات و دلایل منم که از حسن جوانان و در اسلام منم صاحب رکن
و مقام منم صاحب مکه و منا منم صاحب زمزم و بطحا جوانان و زنهای [illegible] خود در اضطرار نمود

حضار مجلس را بر ملازمت آنحضرت شوق [illegible] چنانچه از زجر خلایق [illegible] علیه السلام معاویه رسید
و گفت یا ابا محمد کافیست از آنچه گفتی از منبر فرود آی امام فرود آمد پس معاویه بجناب گفت یا ابا محمد [illegible]
که از این سخن خلیفه خواهی شد [illegible] امام حسن گفت خلیفه آنکسی است که سنت خدا و
رسول خدا خلیفه باشد [illegible] خلیفه [illegible] اسلام باید نه مجرب بنای ارکان خلیفه آنست که ترک مال [illegible]
برای خدا کرده باشد و جاههای معمور دنیوی پوشیده و آخرت را به دنیا نفروخته باشد نه آنکه [illegible]
و جمع کرده باشد و آخرت را از دست داده و در سوق دنیا [illegible] ظلم و عدوان بحقوق [illegible] دراز کند
چون کلام امام باینجا رسید شخصی از بنی امیه در آن مجلس حاضر بود چون از کلمات عبارات را شنید
خلاف بنا در دهن زبان بدشنام [illegible] آن امام و پدر بزرگوارش گشود امام حسن فی الحال بر آشفت
و در حال روی با آسمان کرد و گفت اللهم [illegible] یعنی خداوندا تغیر ده چیزی را که [illegible]
بغیر [illegible] و دیگر [illegible] در ساعت دعای آن حضرت باجابت مقرون گشته [illegible]
[illegible] شد [illegible] خاک ادبار بر سر خود ریخت

امام حسن

امام حسن بنظر مهابت در آن نگاه کرده فرمود که برخیز از این مجلس که زنان را در این مجلس در آن نشستن
جایز نمی نیست پس آنحضرت بر عمرو متفکر بود بعد از آن گرد زن دامن مبارک افشانده از مجلس بیرون رفت
که بیرون آمد عمرو ابن عاص گفت یابن رسول الله [illegible] ایشان [illegible] جواب که
آنحضرت فرمود که سؤال کن هر آنچه خواهی عمرو ابن عاص گفت خبر ده مرا از کرم و مروت آنحضرت فرمود کرم
عبارتست از عطا [illegible] بخشش پیش از سؤال شده و مروت نگاه داشتن نفس است
از محرمات و جمع کردن همه جا بر کرامات و [illegible] مروت نگاه داشتن دین است و احتراز نفس
از [illegible] شیطان لعین [illegible] حقوق [illegible] علیه السلام [illegible] مجلس [illegible]
لعین بر [illegible] معاویه بعمرو عاص گفت این چه [illegible] که کردی [illegible] اهل شام را
[illegible] عمرو عاص گفت [illegible] اهل شام [illegible] جون مال [illegible]
[illegible] اهل شام [illegible] از این سخنان [illegible] امام
حسن [illegible] چون چندی [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] امام الثقلین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب [illegible]

صدف ثانی گوهر و لعل نزارش پاره جگر صاحب قهر زمردی جمال و سر و سر پوش بستان شاه مردان گوشه
شد ره و محی جگر دار خسته الماس کین حسن رسید و چون سم و به علیه السلام آمد به درس عاقبت بلا برداشت
نهر قتل پسر حسن شب [illegible] و جگر [illegible] و از اجداد خود در است بر تعزیه مصطفی و اولاد علی از درد و درسم
حیف با اولاد مرتضی [illegible] گذشت نماید چندین بار در صدد قتل آن امام مظلوم کوشیده کار از شد تا اکنون نامه باشد
ردم [illegible] و تحفه و هدایای نفیسه برای او فرستاد و خواهش سوده الماس کرد چون قیصر ردم بر مضمون نامه مطلع
گردیده جواب گفت که ما زهر کسی ندیدیم که با ما نزاعی نداشته باشد ملعون بار دیگر آن مضمون را [illegible] داده
کرده بیان نوشت که غرض از خواهش سوده الماس است که پسری از آن شیخ که گرد دعوای ریاست می کرد
مانده و اهمال عرصه پادشاهی و تسخیر ممالک دارد و میخواهم که پس این فتنه را بر دارم و دفع شر او [illegible]
ز خود رسانم پس ابر ردم قدری سوده الماس برای معاویه فرستاد و آن خسته بجان [illegible] مصطفی
دنیا طلب [illegible] جعده [illegible] آن الماس با قدری از مال و بنا برای او [illegible] زوجه امام حسن فرستاد و او [illegible]
[illegible] از دو نیم [illegible] سفارش بسیار کرد که چون کار حسن ساختی و دل [illegible] بر در [illegible] جرم
[illegible] پس آن ملعونه [illegible] جگر خوار دارم [illegible] زمان فرصت بود تا [illegible] بر بالین
آن [illegible] حسن [illegible] کوزه آبی در بالین [illegible] دید که [illegible] آن کوزه [illegible]
کرده [illegible] الماس را بر سر کوزه [illegible] و آب [illegible]
پر دل [illegible] چون ساعتی [illegible] بیدار چه شد [illegible] کرد
سر گرم [illegible] خواب بیدار [illegible] جای که [illegible] رسید [illegible]
در کارش کرد [illegible] چنان تشنگی [illegible] بر امام حسن [illegible]
که [illegible] الماس از [illegible] چون [illegible] کوزه [illegible] خود [illegible] کشید چون
[illegible] ان ناکام رسید [illegible] که [illegible] جگرش خون کردید [illegible]

[illegible]

غیرت لعل بدخشان کردید [illegible] که [illegible] حسن [illegible] رسید [illegible] گفت [illegible]
کار خود کرده مصیبت [illegible] که [illegible] که امانت بود [illegible] چون [illegible] امام رسید
[illegible] دل [illegible] کار خود [illegible] شد [illegible]
[illegible] خواب بیدار [illegible] خاتون چون صدای برادر [illegible] بر بالین [illegible]
[illegible] که [illegible] چو [illegible] جگر [illegible] آب
[illegible] برادر [illegible] جگر [illegible]
[illegible] که [illegible] صبح [illegible]
[illegible] چون [illegible] حال [illegible]
ای برادر [illegible] خواب رفتی [illegible] بیدار شدی [illegible] چرا [illegible]
[illegible] که [illegible]
چشم [illegible] خواب برده که [illegible] برده [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] ای برادر [illegible] حال [illegible]
که [illegible] امام حسن [illegible] برادرم حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] چون [illegible] برادر [illegible] حال می گفت
ای [illegible] خواب [illegible] بیدار شو [illegible] چشم [illegible]
برادر [illegible] جان بیدار شو چون امام حسن [illegible]
[illegible] چون [illegible] بر بالین [illegible]
[illegible] آن [illegible] چشم [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] مضطرب گردیده سر [illegible] برادر [illegible] کرد [illegible]

هیچ برادری نه دیده برادر را در بستر جاری غلطان دید پرسید ای برادر چه حالت است عارض شده
و چه بلا نمودت ... از حوادث روزگار چه دیدی چرا غلطانی آنحضرت چون چشمش بر برادر افتاد آهی کشید و بزبان حال
فرمود ای برادر ... عمر تو را باد بقا ... از این دهر رسید ... شد عمر نهی گشت ...
زهر دل ... آمده و جان بر لب ... دعا ای برادر ... پیش ... از زند
از زنده ... پس امام حسین گفت ... برادر را بر گرفت و گفت ای برادر فدای ... بیان
که چه غم بر ... امام حسن گفت ای برادر در خواب دیدم که در باغ بهشت ... جدم بودی
دست ... در گلشن جنان می گردانید و می گفت ای فرزند ... امام ...
... وجفای زنان خلاص شدی ... جهان ... از ... وصال ...
چون تشنگی وصال بر من غالب بود ... کشیدم ... از آن آب رسید تا جگرم ... پاره پاره
کرد چو ... نوشیده ... آب ... بعضی ... برای ...
کرده ام ... چو نوشیدم ز زهر آن آب ... بی تاب ...
آن آب در جام ... دل ... پاره پاره ... زنده ... ماند ...
... نمانده هیچ باقی ... جام ... نمودم ... جرام ...
کرده جام ... کارم ... آب ... چون امام حسین علیه السلام این سخن را
از برادر شنید ... گفت ... زین آب ... که چه کرد این است زینب
خاتون ... امام حسین ... برادر که ای برادران ...
خواهران ... حسین ... حسن ... ای برادر ...
... خواهران ... امام حسین ... بگرفتند ...
جناب امام حسین ... برادر کرده ... آب ... دادند ... حسرت ...

دادند ... آب که برادر ... فدای تو ...
دیدار ... آب ... دمی که ...
... خواب ... که ...
پس امام کوزه ... برادر ... آب ... چون آب ... رسید ...
شد ... جناب امام حسین ... غلطید ... ناله ... خواهران ...
گهی ... برادران ... گهی ...
... گهی ... پس جناب امام حسین
گفت ای برادر ... آنحضرت فرمود ای برادر ...
کرده ... برادر ...
... امام ... چون ...
... امام حسن ... زینب خاتون ...
آنحضرت ... کرد ...
پاره از جگر ... زینب خاتون ... نگاه کرد دید که ... جگر برادرش
در ... نگاه کن چون ... نگاه کرد دید ...
... پاره جگر برادرش ...
... امام حسین ...
... برادرم حسن ...
... چون ... دیدم برادرم قاسم ...
... قاسم ... ای ... چرا ...

باینجه گه قاسم جان نثار برادرم خواهد کرد و در زمانی که بی مدد کار باشد کلهم کشتی است که نوادر رزم قاسم

کفنا بی کسیکه گریه کند چنین حسرت بر روی رشته باشی کفت بی کفن زکمت کفت که بی کسی و برهنگی برادرم گریه کنند لهذا

قاسم به ... زاری قاسم حسرت برادرم ای گریه کننده کان امام حسین گوش کشید و قدر ... کشید پس امام

حسین رو بر آورده کفت یا حسین جان نور چشمان قاسم و عبدالله که ایشان قربان گربی و وفای زاهد

ایشان آمد کس ... نظر ... ایشان و ... فلان ... حضرت ... قاسم کرده ام ... حضرت

روز ... قاسم ... آمده و کفت ... عروسی قاسم ... امام حسن

کفت که قاسم روزی که عزم کار ... شده ... امام حسن

وصیتهای کرده ... برادر ... امانت ... برادر ...

چون پی برد که کار ... نه کرده ... امام حسن آمد آنحضرت فرمود ... کرد ...

روی ... فرمود که ... دارای ... ای ... جه ... از من ...

کرده ... کردی ... زنده ... سر ... انداخت

و پرده ... از ... برادران ... شده ... آنحضرت ... کرد ... بر حرت

و ... نگاه می کردند ... بوش ... چون بهوش آمد دیده باز کرده فرمود الوداع

ای خواهران ای برادران الوداع الوداع ای ... آل ... الوداع یا حسین ... سفر ... الوداع

دختران ... الوداع ... آنحضرت ...

و کفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ... ولی الله چون این کلام فرمود ... ر

... کرفت انا لله و انا الیه راجعون

عمکشان ... فضائل ... نقل ... تعزیت داری ... مورخان

... روایت کرده اند که روزی قوم موسی از حضرت کلیم الله ... کرده ... چون

مشتی

مشتی زره حرف ... و ... کرده های مانند ... تعزیت داری کرده و ...

عذرخواهان آمده ایم ... غفور ... درخواه که ... جرایم ما ... حضرت ...

... موسی ... قوم ...

... کاه ... حق ... جناب ... کار ...

... قوم ...

و ... الاوراب ... خطاب الهی رسید که ای موسی ... لطف ...

... رحمت ... مغفرت ...

... آب بر روی حسین ... اطفال ... جگر ...

... حضرت موسی عرض کرد که ... حسین

... کدام ... کدام ... کدام ... کدام ...

کدام جهان پادشاه کدام ... کدام ... خطاب الهی رسید ای موسی

که ای موسی این حسین ... شهادت ...

... کلشن ...

... عذر ... مصطفی

قرة العین علی مرتضی ... فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی است ای موسی ...

برای ... زمین و آسمان ... عرش و کرسی ... ایشان ...

... پیغمبران ... خلقت ... آل ... پیغمبران ... خلق

... برای آل ... جمیع پیغمبران ...

... رسول ثقلین ... حسین ...

رنجها از مصاف زرخ تاب باری در رنج بزرگواری ایشان کشیدند شهادت امام حسین را پرسید گفت

پروردگارا این محل به حسین در کدام زمین روان گردد بران کشته بار از کدام زمین آید روان [illegible]

باد از کدام راه خواهد رسید خطاب آمد که پیک است نگاه کن چون موسی نگاه کرد با مرخد زمین های بهین

پیدا شدند زمین کربلا پیدا گردید ریاحین چه کربلا مزرعی که دهقان ستم در ان تخم سه کاشته

دانه رشک لب تشنگان آب باری آن نموده گریه کنش آه پر درد دیده و حب الحزن نیکام دل رسیده در ان

دشت از لاله زخم لب تشنگان زمین چون دامن گلچین دار نزول بسر دهای مردان کربلا خیابان جان کردید سپاهی چنین

زره پیکر چو مژگان بدور نور چشم شاه مردان از ان لشکر همی مانده به ماه بیکدل کشته خیل عم واله غزال بسته مهر

خون ریز تن تنها در آن دشت پر خستی خیل بی کس سنگ و تیغ زرتش اند رهان گلچین که مانند این نعقد در

رستیش تدر زند از عدد ان در گلبنش پس از شعله چون لعل آبست نگاهی چون محیط از رشک پر آب

بهر کس روز نمود آئینه تمثال ندیده بغیر عکس صورت حال کفن در گرد آن سر مانده رنگش نهان شد حسرت

برگ روی بر روی آن النغمه چون حضرت سید الشهدا در زمین کربلا به کنار دید آهی سوزناک کشید و زار زار

گریست پس از حضرت باری درخواست نمود که پروردگارا مرا فرض کن که هر روز بعد از نماز با قوم خود تعزیه حسین

بدارم و در تشنگی او تشنگی ببایدم خطاب رسید که این فیض را بنواز رحمت داشتم و ان یکی به سعادت رازی که کدام

چون موسی علیه السلام رخصت تعزیه به نفس سوی قوم و عشیرت در هر روز بعد از نماز ایشان گریه برسه در شهیدان

مردانی که مردی از قوم موسی زنی داشت عفیفه و نیک سیرت و آن زن کودکی داشت و یکسال روزی از مرد

بعد از فراق تعزیت امام حسین از خانه بیرون آمد و آن زن در کرسی ده نماز خود با خدای خود در راز بود

و بر پیکسی امام حسین گریه می نمود که ناگاه طفل آن زن خود را رسانید تنور آتش پر بسته نا دار شیر خدمت قضا

آن کودک را در تنور انداخت و آتش سرخ در به گریه زاری در نا به تنور گرم بسته و حال تسلیم نمود النعیمه

بیچاره چون آن حال را دید یاد می نمود نالد زار زار و برآورد و بر وی دیدن کنان آن النغمه برسر آن سنگ از بر داشت و زار زاری

دختر وش آن زن مسکین از خبر شدند و در آن حسین شوهرش نیز در آمد چون فرزند خود را سوخته

دید فریاد و ولوله بر آورد و خطاب به زن کرد که تعقیب فرزندم چه بود که او را به آتش شعله ور سوختی و شعله مرا

فروختی زنش گفت ای مرد انصاف ده که هیچ ما در فرزند خود را کباب کرده و خانه صبوری خود را خراب

نخواهد در این باب مرا تقصیری نیست و من خبر دار شدم از مردان النغمه از تعزیه شوهر کرده سر اپای او

در گرد بود از داغ فرزند دار از شوهر ناخرسند بیهوش شد چون بهوش آمد با دل کباب و دیده پر آب و حال

حزین روی نیاز بر درگاه رب العزت نهاده و در بر خاک غلطید و گفت بار خدایا عالم السر و الخفیات

و میدانی که من در این کار تقصیری ندارم پروردگارا بحق جلال و بزرگی خود و کمی مقربان درگاه و عزت

بحق حسین که صبح بران فرض عین را تعطیل نکنم شاهی که دارم ندید عشقش بحر باد کشنیدم

از باتش بفریاد که دارد بدرگاه تو بلشکر که داده است در راه تو با تشنگی که در تشنگی رنجه بآبی

که از سینه انگیخته به چشمی که دیده شهیدان خود به آبی که دیده سیماب خود بحقی که شد تیره گلی از تن

برخی که شد دیده اش خون فشان بآن تن که شد بوستان زخم زره بآهی که از سینه آتش کرده

رفت که نهشتند ز این بر زمین کسی که بلا در لنگ عرش برین برخی اگر گوید بخوان سخنی که یارب

به بخت فتاد آن زن مسکین ای پروردگار بحق حسین که نام بردم و ندیده ام غم مسکین بفرزند و بسائل

که در ماتم او رحم که مرا بفرزندان برسان که دیگر تاب فراق ندیده و طاقت جدائی او شوهرم

ندارم از بدرستان حسن و حزان آن زن ستوده رنجانیده بود و دعا کرد و به فلک اسن آهی بر در رحم کرده

در فخر شد و بر از خانه بیرون رفت دید که طفلش چون دسته گل شاداب بکانه آمد پدرش شوق

و دید پسر را در بر گرفت و گفت ای فرشته آتش حرمان در کجی بودی و این کدام فرشته تو را بحرمان چگونه

این بار و بفروزی آن طفل زبان گشود و گفت ای پدر چون من خود را در تنور رسانیدم شعله آتش زبانه کشیده و مرا

گرفت و سوز زبانه دمی خسته چون شمع سر آب رحمت بودم چو از زندگی در شستم سر را نشست

سر ... که شد ... [illegible] ... چون گل ... دل ... لاله ... دم ... نسیم صبا [illegible]

... [illegible] که چشم ... [illegible] ... چمن ... گلشن ... [illegible] ... بلبلی [illegible]

چمن [illegible] عیش ... کربلای حسین ای ... چون ... [illegible] ... انجمن ... گل

... حسین ... [illegible] ... که ناگاه هاتفی آواز داد ... [illegible]

... [illegible] ... حسین ... [illegible] ... دیده ... چون [illegible]

... حسین دیدم فرزند ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... حسین ... [illegible]

... چگونه ... [illegible] ... [illegible] ... مادر ... حسین

... [illegible] ... حسین ... [illegible] ... که ... حسین ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... هر چند ... [illegible] ... حسین خدای تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... چون آن زن و مرد ... [illegible]

... خدا ... امام حسین ... [illegible]

... [illegible] ... حسین ... [illegible] ... حسین

... حسین ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

امام حسین جبرئیل ... رسول ... [illegible] ... که خدا ... [illegible] — *margin: و کوفیان ... شهید ... کنند*

می کند چون حضرت رسول ... جبرئیل ... حسین فرزند ... [illegible]

حضرت رسول ... [illegible] ... جناب ... داخل شد ... [illegible]

مرا با ... [illegible]

سر ... [illegible] ... حضرت ... فرمود ... فرزندی ... [illegible] ... جبرئیل ...

ولایت ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... فاطمه ... رسید

که خدا ... فرزندی ... فاطمه ... ای پدر بزرگوار ... فرزندی ... [illegible] — *margin: و شهید خواهد شد*

گل ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

چنین ... [illegible] ... پس حضرت رسول فرمود ... فاطمه ... فرزند ... [illegible] — *margin: [illegible]*

چراغ ... [illegible] ... [illegible]

همین ... خاتم النبیین است ... [illegible] ... شهادت ... [illegible]

... [illegible] ... فاطمه ... [illegible]

... [illegible] ... فرزند ... [illegible]

... [illegible] ... امام حسین علیه السلام ... ضعیفه — *margin: راضی گردید*

... [illegible] ... امام حسین علیه السلام ... فاطمه ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... شهادت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... شهادت ... [illegible]

بهر عضو

دل بر سوز او پیدا ز سینه   چو مور شبنم اندر دیگر زهر جانبش غلغله شمع غیبی بود بعنوان شان ماتمی بود نهاده خلیل

بر روی پسر شاه از برای بزرگیش زده دست عشق بر الف شانه بطفلی مانده زیر خانه الفقره ضعیفی که بلا که

چون حسین متولد شد جناب رسول خدا بحجره فاطمه زهرا در آمد فرمود که ای اسما فرزندم حسین را بیاور نامش عورت

بر سنگ کهنه پیچیده شدم [illegible] او را پاکیزه کرده ام آن حضرت فرمودند که بیاورید که خدا او را پاکیزه و مطهر

گردانیده و چون حسین را گرفت آن جناب برد او را زبان گرفت در دهان او در آورده [illegible] زبان

در دهان او گذاشت [illegible] گردیدم که حسین زبان آنحضرت را می مکید [illegible] شیر و شکر [illegible]

لذت لعل لب [illegible] بادشاه [illegible] شیر [illegible] بازار

ابن بابویه از عبد الله عباس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی ملکی که او را دردائیل می گویند

دوازده هزار بال داشت چنانکه از میان هر بالی تا بالی دیگر مانند میان زمین و آسمان است روزی [illegible]

دردائیل چیزی گذشت که [illegible] جلال و عظمت پروردگار بود [illegible] بالهای او را ضعیف کرد پس

دردائیل پانصد سال [illegible] گردید [illegible] رسید چون حق تعالی [illegible] فرمود که

بمکان خود برگرد که من خداوند عظیم و از هر عظیمی عظیم ترم و از من بلند تر چیزی نیست [illegible]

بالهای او را از [illegible] گرفت و او را از صف ملائکه بیرون کرده و در [illegible] حسرت [illegible] چون

[illegible] حسرت [illegible] گذاشت بال [illegible]

دیگر [illegible] عالم ملکوت [illegible] آسمانها [illegible] عذاب رسید

کرد [illegible] شعر [illegible] شراری [illegible]

چراغ [illegible] جهنم [illegible] زبان [illegible]

در گوشه [illegible] شد [illegible] [illegible] این نیاز

[illegible] بهاری پس خطاب بجبرئیل رسید که ای [illegible]

اسرار جمله [illegible]

اسرار برآمده بجنت [illegible] چمن [illegible] باشد [illegible] چراغان گل

سهرقا لاله زاری بپای گل [illegible] خاری نباشد کسی را [illegible] کاری نباشد [illegible] گل

بروی [illegible] بهر [illegible] علمداری [illegible] عروس [illegible] بر [illegible]

[illegible]

چمن [illegible] جام [illegible] گل [illegible]

بجنت [illegible] حسین [illegible]

بجبرئیل [illegible] دنیا [illegible]

نزول [illegible] ملائکه [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] رسول [illegible]

نمود [illegible] جبرئیل [illegible] هزار [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] قاتل حسین

[illegible] قاتلان حسین [illegible] خدای [illegible]

جهنم [illegible] قاتلان حسین [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] خدا [illegible] محمد مصطفی [illegible]

وانیهم شور ر سر رجا که از برای امت در دل کفت جبرئیل که ... بسم کرچون نبی کهحضرت رسیده
بعد سلام ما از ... که خدا ... از فلک ... که از من ... شود بابای
مرا بی باز ... جبرئیل که حضرت رسیده و از جانب حق ... کفت که حضرت
فرمودای جبرئیل ... من فرزند مرا خواهد کشت جبرئیل کفت که حضرت فرمودند که ... من ...
فرزند ان برادرم پس حضرت رسول به نزد فاطمه آمد و او را ... کفت حضرت فاطمه زار زار کریست
و کفت کاش ... او در دنیا نزادم ... پدر ... حضرت فرمود بلی حسین کشته خواهد
شد از آن امامی که ... شدند که از فرزندان صاحب الزمان باشد پس فاطمه زهرا ساکت
شد و در ... جبرئیل پیغام ... حضرت ... کرد ... که کشته بود ...
رسول فرمود ... امام حسین را ... امام حسین را ... سجده بودند
پس ان ... کفت ... خداوندا ای قربانی تو ...
کرم جانان ... بان آبی که ... بان ... شهادت ... بان ...
بان ... بان آبی که ... بان ... سجده کرد ... شهادت
... بان ... بان ...
بان خلوت که ... بان ... بان ...
که ... بان ... بان ... بان ...
بان ... خداوندا ... حسین ... که ...
... حسین ... حسین ...
که ... حسین ... حضرت ...
... جبرئیل ... حسین ...

بالنور فی کودادی در داد

از غم

از غم نجات نیست ... چون من ... حسین پس ...
... که ...
... حسین ...
... ای خدا
... ای خدا ... ای خدا ای خدا ... ای خدا
... ای خدا ... ای خدا
ای خدا ... حسین ای خدا ... حسین ای ...
... ای خدا ... ای ...
... چند ...
... علی ...
کرده اند که چون ...
...
...
... علی ابن ابی طالب ...
...
...
...
... علی ابن ابی طالب ...
...

بر سبیل [illegible] ایشان زبان داده چاره درین دیدند که [illegible] آب [illegible] لشکر [illegible] که آن [illegible] تشنگان

سر چشمه وصال از آن آب زلال لب تر کنند تا که [illegible] شکایت تشنگی با امیر المؤمنین کردند

چون ساقی کوثر از تشنگی ایشان خبر گردید فرمود که [illegible] آب [illegible] کربلا [illegible] حسین [illegible]

کشید چون [illegible] پدر بزرگوار [illegible] کوثر بود که حسین [illegible] آن [illegible]

از تشنگی هلاک [illegible] شده‌اند هر چند هم از تشنگی [illegible] سر کرده [illegible]

[illegible] آب [illegible] آب [illegible] لشکر [illegible]   درین مقصد [illegible]

اگر [illegible] کشید [illegible] آب [illegible] هیچ [illegible] حسین

[illegible] که [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شده [illegible] تیغ [illegible]   [illegible]

در نظر دارد   خلاصه کلام چون [illegible] کربلا امام حسین [illegible]

[illegible] کشید [illegible] شفق [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] سبزه [illegible] گرد [illegible] فلک [illegible]

[illegible] بود [illegible] شد [illegible]

پس [illegible] چون [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] آب [illegible] تشنگان

[illegible] تیغ [illegible] گردید [illegible]

[illegible] تیغ [illegible] سپهر [illegible] شفق [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] گرفت [illegible] شدند [illegible]

[illegible] شدند چون [illegible] آب [illegible]

نفرا کرد

بعد از آنکه [illegible] آب [illegible] که چون [illegible] آب [illegible]

کربلا امیر المؤمنین [illegible] حسین [illegible] علی مرتضی چون [illegible] امام مظلوم

[illegible] کشید [illegible] جاری [illegible] تشنگان [illegible]

[illegible] حسین [illegible] امیر [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] پس فرمود [illegible]

[illegible] حسین [illegible] حسین [illegible] حسین [illegible]

[illegible] حسین [illegible] تشنگی جان داد [illegible] حسین [illegible]

کربلا [illegible] حسین [illegible] مرغ روح [illegible] شد [illegible]

[illegible] شد حضرت فرمود [illegible] حسین [illegible] آب [illegible]

[illegible] کربلا [illegible] تشنگی [illegible]

[illegible] کربلا [illegible] تشنگان

کربلا [illegible] قطره آبی [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] تشنگی [illegible] علی [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] چون تشنگی [illegible] اطفال [illegible]

آنحضرت عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

بعد از هو

وثنای بی منتها جناب ایزدی جل شانه بتحفهٔ صلوات زاکیات نثار مرقد مطهر منور رسول که شبستان ایجاد را
از شمع معجزش روشنی بخشیده که جمیع مرسلان از نور وجودش چراغ افروخته اند که در کتاب تحفة المجالس از
مصنف جامع الاسرار روایت کرده در زمان جناب رسول صلعم جوانی بود مومن و متقی و بعیال در جناب
جناب رسول نامدار شیخ و پسری داشت بزرگ و نام او رشید بود و سوای او دو فرزند دیگر داشت و بیمار شد
و هر روز زار زار می‌گریست تا روز عید رسید نقل شده که بسوی حضرت بیامد و فرزند را در اطفال نمود و گفت یا رسول الله ای
میدانم و نزد او هیچ نیست بعد از فوت من امانت را بسپری و به پیغمبر آخر زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بسپارد
و کسی دیگر ندارم ده بدره از طلا و هر بدره هزار دینار است و یک بدره دیگر میدهم که در راه خدا صرف نمائی
کمتر از آن در راه خدا پس یازده بدره زر بسپرد و از پسر دو جهت وداع کرد و چون یار نداشت اجل رسید و کرد و بدین
سبب جان خود برلب آمده از جهان وداع کرد پس بعد از مراسم تعزیه داری یازده بدره زر را برداشته
روانه خدمت جناب رسول گردید بعد از گذشتن ملک چند رسید روز عید رمضان بود در بیرون مدینه نخلستانی بود
که جمیع اصحاب جمع شدند جوانان در کنار نخلستان در کنار رزی فرود آمدند بعد از نشستن در زمانی بیکسو نظر کرد
کسی پیدا شد دید آن بیابان جناب رسول خدا از همه کس جدا بود و جوانی دید چون کسی هم پیدا نداشت و دزدی از راه آمد
نخلستان بنشست زر را ... چاه بود و دید که شخص جناب پیغمبر بود بنده گفت که آن جناب یک بدره زر میدهم
که کسی را ... رسول خدا برساند چون بود آن کلام را شنیدند گفتند البته این بار شتر ... است
جمع ایشان بحرکت آمده و در نخلستان در آمدند پس گفتند که آن ساعتی در پیش نشین که هر روز عید است
و جناب پیغمبر برای ادای نماز عید رمضان بصحرا رفته توقف کن در این که الحال رسول خدا در این جا میشود و چون
آن مسکین از آن مستان قول شنید با ایشان همراه شد و در آن جا کشته شد و از ... دیدند
قرار گرفت چون ماندگی راه و تشنگی الغور در وی غلبه کرده آن جمعیت او را گفتند که صیقلی
در دام افتاده بر خود بسته و ... کار ایشان چون آن خارجیان بیخ تهای زر را دیدند با خود گفتند که اگر

نزد را بردارم چون این مرد بیدار شود و زر را نبیند قصد کند ما با کشتن او بهتر است اکنون او را باید گرد پس
آن خارجیان قصد او کردند که او را شناختن بر سر بی جوان رفته سر او را از بدن جدا کردند بعد
از آن زرها را برداشته نشستند که گرسنه و تشنه بودند چون صاحب خود را کشته دید از جانب دیگر
در کنار صاحب از دره و خون در خاک در آن صحرا او دید در آن وقت جناب رسول خدا با صحابه نماز
عید را گذارده و عزم آمدن به مدینه کرده چون نزدیک نخلستان رسیدند حضرت فرمودند که آنجا بروید
شتر سرخی در آن باز میگردد چون حضرت از آن شتر را فرمودند که البته او را جانب در آن نخلستان بیاورید
تا معلوم شود آن یک صحابه بر او رفتند با صحابه همراه رفتند تا بالین آن جوان کشته رسیدند و آن خارجیان
را دیدند که بعضی در خواب و جوانی و خون سر در آن خاک خون آلوده حضرت پیغمبر نظری کرد و جمعی دیگر
گرد فرمود که با علیکم این سگان را که در چه کارند چون اصحاب حضرت همگی آنجا رسیدند از جانب خود
برآمدند در آن حال اصحاب آن سگان را گرفتند و نزد پیغمبر خدا آوردند و در بیان آن خارجیان این بار
سر کشته را از نطق باز ماندند حضرت فرمودند که این جوان را که کشته گفتند این مرد در خانه ما از نخلستان
بمرد و کسی که در خانه ما بود بر داشت و بر او بعد از طلوع از خواب آمده ما او را دیده و کشتیم و زر او را
که در آن جا بر آورده که ما را بغل ملازم نیست ما از ترس جان خود او را کشتیم رسول خدا چون سخن آنها بشنید
در اندیشه رفت تا آنکه جبرئیل امین نازل شد و گفت یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند که صورت حال را
از ایشان سؤال کنید که بتحقیق است بعد از اطلاع شکر بعد از آن حضرت روی مبارک بایشان کرد و
فرمود که با ایشان بگو قتل بامر الله کیف رحال آن شباب المقتول در آن زمان با مر خدا رسید آن کشته بزبان
فصیح آنچه که بر او از اول تا آخر گذشت جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیان نمود پس آن ملعونان قرار
بر آن در زند که ای محمد بر ما جادوی کرده ما را بکشتن سپرده و دیگر جبرئیل فرمود که یا سید دعا کن
تا این جوان زنده گردد و در حال بر بالین حضرت رسول سر او را بر تن گذارد و دست مبارک بر آن نهاد

و گفت ملکا پادشاها بحق آسمان و زمین و عرش و کرسی و بحق لوح و قلم و بحق افلاک و شمس
و قمر و بهشت و دوزخ و فرشتگان و هفت آسمان که این جوان را زنده گردان که جمیع این خلایق
در جمیع بر درد کاری نوحه گران این جوان خبردار گردند ناگاه از ملائکه اعلا ندا آمد که یا جعفر زیاده از این شفیع آور
پس حضرت فرمود که الهی به شفیعان زمین بگو شروع در گریه کرده می گفت خدایا بحق آدم و نوح و ابراهیم
و اسمعیل و موسی و یعقوب و زکریا و صالح و شیث و یحیی و داود و الیاس و ادریس و موسی و عیسی و داود و سلیمان
خضر و الیاس و ذوالجناح و عزیر و هارون که این جوان را زنده گردان که اعداد رحمت نماند باز ندا آمد که ای جعفر در عالم
[illegible] آدم تا خاتم خود نام او را در اول نگذاری این جوان زنده نگردد باز حضرت دست دعا برداشت فرمود که الهی
آیا بگو شد هر که راه صدق و راست بود دست بر دعا برداشت و آینه ضمیر هر که زنگ عداوت گرفت بر داشت
و در مرتبه سیم الحال فرمود که بارخدایا بحق نام من که خادم به حرمت امام علی مرتضی و در حرم فاطمه زهرا و بحق حسن
بزرگوار و شبیر و شبر که این جوان را زنده گردان هنوز دعا تمام نرسیده بود که آن جوان برخاست چون دیده گشود دید
که آن ترا دید و گفت ای پادشاه دین و دنیا تو آن بود دعا در درگاه رسول حق چون آن جوان زنده دید سجده
شکر بجای آورد پس از سجده برخاست فرمود که این جوان خواب و نه بار گو جوان عرض کرد که ای جعفر ندیم چند
بر تو راست شد و دیدم از زنگ [illegible] نام [illegible] بادشاه هم پس نام بر گرفت پدر و مادر رحمت دور [illegible]
بد سیر و دو دیده سفید و بدی بیان کردن جناب رسول خدا آن حسنی نزد آنشب فرمود تا هنرم او در زنده اولی
بعد از سلام [illegible] نزد حضرت نمود فرزند زنده آنگاه در نماز بر او از زیر دلان گرفت پس حضرت فرمود تا به این روز خشنود [illegible]
پدر و در خدمت آن حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آنکه نشسته بر آن حضرت بعد از رحلت و رسول خدا
و در حسنیه وطن خود رفت و به [illegible] زرد [illegible] دیده و بلطف نظر کرد [illegible] دیگر آنها بی [illegible] رجحانی
و آن مورد بر درستان [illegible] آن در جگر زنده نموده و در گرده ما آنگاه جناب شهید [illegible] در این زمانه جهد کشش
آورده بر او ده بیشتر بودند که آن جناب چگونه که حرمت از مدینه بیرون [illegible] رو دواع می فرمود

محفل گشتن و وداع رفتن [illegible] سالاران کاروان ماتم بدین گونه روایت کرده اند که چون از گذشت [illegible]
و سلامت گونه [illegible] و سلطان پر صفا بر امام علیه السلام مقرر شد که تربت جد بزرگوار [illegible]
بر خطر [illegible] نماید و عزم آن جناب جزم شد که سفر گزیند چون بغیر از تسلیم و رضا چاره با تنها ندید ترتیب
و رخصت خود با اکبر و اصغر فرمود که ای نور دیده کان پدر مرو و بزودی آن سفر گزین ملول چاره نیست
ببینید با چار زیارت جد بزرگوار و وداع نموده سفر در پیش است و [illegible] نمی گویند بر دوش [illegible]
در مدینه که پدرم مدینه را وداع می کند هر که از ما در پیش این سفر سلامت رفت در کربلا [illegible] جان
شنید از آن شاه دین علی اکبر بی صدای خلاص شده [illegible] علی اکبر و [illegible] مدینه [illegible]
و زبان حال میگفت [illegible] آرام نیست ماتم سفر رفت همراه شده چون ناله های
با اشک [illegible] از این سفر سلامت کاروان کاروان سالار را باز رسید آن همراهان ره کردم
پدرم بسوی عراق روان است ای دوستان موسم وداع جسم و جان عراق [illegible]
حسین [illegible] زبان مدنی نور چشم آل عبا است بزرگ و کوچک اصحاب و دو جانب شنیدند بکار
سازی اسباب این سفر کوشیدند و در صحن که زنان حرم از شور و غلغله در شهر مدینه [illegible]
گریه های زار [illegible] دیده های ایشان روز گردید زنان نوای بر آشوب نالهٔ قن قن فغان [illegible]
زنگ را ده بار عراق زنبار ای دل آه جعفری ده بار [illegible] از شور بی برد که چون
در انظار روز [illegible] فرزند جدا گردیده بودند [illegible] در سر امام غریب نهادند چون [illegible]
و انتظام شدند دیدند که [illegible] هر یک از اهل و طن زبان [illegible]
[illegible] جان بار [illegible] کشور [illegible]
زهر جای [illegible] کشتی [illegible] گشتی [illegible] که [illegible] [illegible] می گفتند
که [illegible] زیر بار [illegible] در زیر بار [illegible] چگونه برداشت

نمود که زرگ گشتن دستم بر [illegible] آن جهور زنان بسیار دیده که چون [illegible]
زبر پاره رنگ [illegible] خوبی [illegible] جوانی چون ماهی است با بر [illegible]
[illegible] که بالا و جوان [illegible]
[illegible] سلامت بود چون [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] جان
[illegible] بوده
[illegible] حسین نگاه کرد بر روی امام حسین نموده
[illegible] کشتی [illegible] باران همی
کوه هم [illegible] گلستان [illegible] غم [illegible] زبان
همی غنچه [illegible] دل چشم [illegible] باران همی کاروان [illegible]
[illegible] زغم [illegible] دل [illegible]
[illegible] شهیدان [illegible] بستان [illegible]
[illegible] باران همی

بعد از حمد و ثنای جناب [illegible] و صلوات [illegible] بر روح [illegible] مرقد منور سید [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible]
ابن القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و فضل [illegible]
[illegible] حجت [illegible] عرض [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] ابو عبدالله الحسین

در تفسیر آیه کریمه ثم قست قلوبکم من بعد ذالک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی کرخی [illegible]
[illegible] آیه [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] حق می کند [illegible]
[illegible] سخت
[illegible] و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار [illegible] جریان انهار [illegible]
[illegible] و ان منها لما یشقق
فیخرج منه الماء [illegible] آب [illegible]
جریان انهار [illegible] و ان منها لما یهبط من خشیة
الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمود که ای
[illegible] بعد از آنکه
[illegible] قادر بودند [illegible] که حرکت
[illegible] شهادت [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

همراهان گریه و چون فراق توران آورد و پس بجناب هر یک را رخصت نمی‌فرمودند و هر کدام رو به جهتی می‌دادند
می‌نمودند و میگفت که چه رسید که هر چه نصیب ما شد چنان خواهد شد مروت که چون محمد حنفیه شنید که برادرش عزم
سفر دارد و پی از آن جای برود و به [illegible] کاروان سالار کربلا شد آمد چون چشم محمد حنفیه بر برادر افتاد
که عجب این سفر است عرض کرد که این سلسله جهان منقطع دارد برادر نالهٔ سر و گلستان مرتضی ایام صد غصه
دارد [illegible] جهادت چه در نظر داری بدین زار که میگذاری میروی و در روضه جدت نداری
شمع رابر پروانه باید بسنان زاعذاب ای برادر که بدانم که وصل پیغمبری زندان است و بدانم حواس
هر من بیت الاحزان است مرا جز تو از این سفر چه مدعا داری و مقصد و از این حرکت چه ای برادر اسرار گو که این
و گروه‌های ایشان غافلند مید زنید که رهنمای این منزل نکشتی ونشنی این گروه متفق نیست بکر یاور بر کار
چون کردند و باد و چگونه رسم وفا بجای آوردند اگر نور رفتی ناچار است که نیزه و در حرم کعبه جای و ارشد
بالاتر گروه بیابان خونخوار کس جناب امام حسین نمود ای برادر مرا از رفتن نظر مدینه ناچار است شوق در
اشتیاقی در کاشان در فرهنگ بی بندم ای برادر مردم نا برادر و باب بزرگوار جانب شوم نازنین
برفید بس صرف کردم و شیعیان را بردی اهل ضلالت که ارم منزلت که در حنفیه عرض کرد که ای برادر ای امام
که در این باب سخن راه کنی با به هم شد چه سفر بدین سبکی است که سکوت محمد حنفیه قرار برداشت چون کشد
این آیه آمد لا الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة امام حسین فرمود که ای برادر چون آیه را خواند محمد حنفیه
چون نگاه کرد با مضطرب کرد بدو عرض کرد که چون حسین شما شش سفر چه سهم راستی ره میگو چون محمد حنفیه کلام کشید
چشم آن برین آیه نهاد کل نفس ذائقة الموت آنه زنهار محمد حنفیه برآید دل بر فراق برادر داده و بزبان حال
میگفت فغان ابد است از دیار دوری نمی‌سازد فرقت ز هجری بعد رحلت روزی چه نظر کن ای
فلک یاری کجام منزل کمتر رسم کاری باند از گشتم یار جفاهای مردیت که چون جفر رفتی امام حسین پرده نشین
سرور غم و ستوره پرندام زرد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسیدن از آن محمد حنفیه چون فراق جناب اجل

فند زوج علی مرتضی و فاطمه زهرا امام حسن مجتبی چشیده بود و زینب خود را بدیه از حسن رسیده شهادت می‌نمود از شنیدن آن
خبر اسبش از رفتن شوم سفر کرد و بنای چاره و چاره جستی برادر سر کرده روانه کرده امام غریب شده و از حال ان و فراق او
دارد رحل زند و غم گریه و اندر کربلا عازم مشو بدان سفر از حیرت گشت پیش حیات امام نموده بزبان
می‌گفت ای برادر چشم ندارم زارم در دین پیغمبرم من ای کسم و کس ندارد است ای امام مظلوم
و میگفت ای برادر چون چه در نظر داری واله و سلم را به که و دا بگذاری که ای برادر در فراق جدت دل لیلا
کنی اکنون بدر دهجران خود گرفتار بی‌سازی و در تلافی اکثر حیات حجرت گذاری مگس ته در فراق نمی‌مانی در دور
در رو در چاره دو آید شد از رستگاری من نسوان و ارم بستان و غمم و دردم بالی است ای یار کار ما چه گفتار
بعد از زوال بکه و رسند گشتم و در بدر ای گر بگشتم با حسین من ضعیف زارم و نوبت فراق ندارم عجب جد و پدر
کار ام السلمه زیب حسنه و مادر است و پدر است و برادر است و در ان زوار ای گلستان حوران اندر خسته با درد فراق
از جگر سوزم و حال اگر جد بزرگوار ترجیح کربلا زیبن و داده و دم از این هم از این است چه میشود که برای کلام
ترک این سفر نمایی و در مدینه ای شیعیان شود ای ام السلمه چند انکشتم حال که از بیان فرمود که لک شمعان
بگوش اهل بیت میآید و در شش و داده چون جناب امام حسین خبر از ام السلمه را دید دوزاری پیغمبرا
ربی ارادت شدید گریه در آید و فرمود که ای مادر غریبان و ای حامل درد محنت نصیب مانع را هیچ ره چاره بجز
گردیدن ام المؤمنین یکبره با بلا شود و به شود مردان سوز نصاف که رسته اند از این چند و از کربلا است که بیان
ان را چه شنیدم ام السلمه گفت چون بنا چار و از این رفتن امام سرادار که لک ارش کربلا خبر دارم فرمود و هر چند سعادت
کربلا تقریری نیست بیاد و در بیان جو گفت من نگاه کن و بچشم خود به بین پس ام السلمه در بیان جو گشتان امام
حسین نگاه کرد با هر حد از این زمین بهم رسیده و زمین کربلا هم نظر در آمد ام السلمه مجرای او بدید چون نمک رست
لکان یار خسته و لعب کلام خفته نمود که چون رست فلک ان کار غریب ام حسین گشته و گریبان مانند ففر ایام السلام حسین
سوخت گشته فهم نمک چند از یک سحر نشوه زار دو که جناب دارد زینب گشت راه ماتمیان زنان چند شد بود

دیگر فرزند کربلا چون از رخت عالیان و ان حجت را از رخت بیموده شد برای رخصه معجزه ید بیضی فرمود که در بیت
بیهوده گشتی را ز هم بکن عیسان بموزر به نبی حضرت رسالت که دهی فلان نبری را بسنگ گوش و از آنجا معجزه‌ای چون
ان معجزه بعفر موده از آن عسا مورد از سنگ سخنی شنیده را بگذاشتند با ولد که قرار است که حضرت نمود بیان حق عاشورا
پس جناب رسالت مآب با وحی برروانی نسب بسجده آن ستاده آن را بگذاشتند که این گروه که بحکم داوران بجاندن حکم
مبدم گرو از جانی دو ازگنده شد با دین حق بکلام معجزه رسول خدا از زد که وز بان دنا بگوید هر سونده بچه دست بستند در
عالم بشرف پابوس مقرون گشت و زبان فصیح گفت یا رسول الله من یطلع به هر چه و از گرد دانرا خامه ام بهر چه
اشاره فرمایی آن حضرت فرمود که امر کنم تو را که بدو نصف شوی بالای زیر بر زیر یعنی بر بالا زرد نگاه نقل از ایل بیاید بد
که گروه آنچه هرم بدو نصف گردید و غلامان اولجمعی در سفل و زیر بالا رفت دو دگر باره بزبان فصیح بیان جمع گفت ای عمر
بهود این عجز معجزه موسی است که شما باو ایمان آورده اید بیش از بهود گفت با خبر بگو از آن معجزات و علی بیانت
بسیار ظاهر می‌گرد و بار گوید اگر از دو کفر را ایشان ز خدا و رسول اعتقاد بستان معجزات موسی اکرار
می‌بود با بنهار ایمان می‌آورد و بدین بنگر که ای ای زبور موسی به اشاره مثل این را از کف بسیده مثل این عجب دیدیدن را از جمیع خبر بخش
ایمان نیاوردند و بدو ستان که محمدی رنخز شنید که گوه و سنگ در یکجا و بعضی گویی بر ستان آن خبر کنایت
میدارند حجت بهود و بهود فقط از درن می‌گشتند با وجود از همه از قرار سنگ این شیر را ان کمر بهان باز نگاه
می‌کردند شیعیان چون بنگ نظر میکنم که عصمت رسیده نقش خود را میکردند که چگونه آنها از نمک گوشت بنفس بزرگوار ای
بالا نشست نشنیده کردند چون است و نهایی زمانی که برد برای فرزند شیر رستند و وال را صفا لشکر ایشان خسته اند دل
راه اهل را پیش بردار و حال در آنه نموده چه کردند شیر بگذرد رفت گرد فتنه امام معصوم را شهید و جرم را زیدم بسبب
کربلا ز جبر نمودند و چیل به زینب رود راه می‌نمودند و حال یکان آل رسول چه بود بجهت انصار چه کند شهد خصم با فاطمه
صبر که از شدت بر زینب گر بر بر ما بود از روی بیماری از رجال غم و سوزی جدای نشده کوشش دارد که بر کرد زیر خبرا
داوران حسین و گر به گشتند که ان آل رسول گفتن بیوه شوی که بر زنگ گریه گشتند که کما بکن هر یک دین بر

بیماران که فراق و منظران سفر رشش قدیان و رحاری و دم جوری بدانکه نه نمود خلاصه که چون سالار کربلا
و کاروان کشور محنت و ابتلا حامی آل عبا بر آرزنده سید الشهدا و شهزاری ستیع شفاعت وسیع
کری صف و قربانگاه عرفه دنیا و هدف ناوک جور و جفا یعنی تشنه‌لب آب و جناب شهادت ربی عبدالله الحسین
از مدینه اراده سفر عراق بر اتفاق نمود و طایر شوق شش از روح ملکه کشت بستان زنده و محسن پاکی شد و بعد از سنی
یاران پیغمبر و پس از ولادی همدمان جان نگار از برای وداع روانه روضه جد بزرگوار و در آستانه فتنه زند و هی اهمد
محمد گردید چون عنذرگشیش را از دیده حسرت با آن بوستان با زموده اشک خونین از دل حزین بصحرای دیده
حق این جاری نمود پس عرض کرد که ای جد بزرگوار هم کاروان رخت بر ارستان بوسی نوازده ازنده و زنده امی او نفر
تو بر گیرم بجوار رسند سیاه که سر بهان وصل جد ارنده پس بنا چار از زمین بستانه لطفش مهار محروم باید
ای جد بزرگوار بر من ابتلای ایام کرا راست انس از تست در زیده و بعد از تو بدین کونه نمودند که رعایت حق نوبت
باجهل گشتند جد رسیدان که گروه اشقیا جگر گشته و بجناب به در روضه بیگر دیده و گریست و زبان حال آن خسرو
محفل جلال این بیت اعمل کرد بود من بود که در کوه و دشت پیدا ارم گفتم از دیده بر خواب بر آرام برد
رفت از کوی شما و بعشم از غم از دل جگر دل پیمانم برد مروت که زینب شنیده رفته بادو برادرش
ما در شرف خاک و از براتت ده سر رزار رود میگرست و میگفت ما در برادرم عزم سفری کرده که بفراز ابل ارب
نمی‌ماند نمیدانم چه در نظر دارد که غم دل ما را از پنهان میدارد و ای مادر من در این سفر نزدش پیش
دارم ای ارغم از زیارت تو محروم شوم و ندیدم که آخر کار ابی خواهد رسید اگر بدانستم لشکر اعدا
شوم و در آن پیکسی را دیگر ارم دو گریه در بدر ایام کردم از گریه سر نشت بوم از این سفر بیخ جزای فراق
نمی‌آید کشتی بسته در بحر بلا طوفانی آخر کار برادرم بجا ای ناید زینب خاتون از جگر برین ناکی گستاخی
میکرد و زار زار میگریست پس جناب امام حسین علیه السلام بعد از وداع روضه جد بزرگوار بزیارت قبرستان
بقیع رفت خشت بر قبر برادر نهاده زاری کشیده و بزبان حال میگفت ... تمام با ندازه هر کس بیانی

زوان ببر

تو آن [illegible] برسد نامه [illegible] بگوشت [illegible] و گرنه [illegible] وصل یاران [illegible]

ای برادر [illegible] بدنبال [illegible] رفته [illegible]

[illegible] نا [illegible] فاطمه [illegible] بزبان حال میگفت [illegible]

[illegible]

که جناب امام حسین [illegible] دختر بود [illegible] فاطمه نام [illegible] در آن زمان که امام [illegible]

مادر فاطمه [illegible] کرده بود [illegible] پدر بزرگوار [illegible] فراق [illegible]

[illegible] جناب امام حسین [illegible] فاطمه [illegible] وداع کند

[illegible]

سبب این همه گریه و زاری بیان کن جناب امام حسین فرمود که ای ستم رسیده و بیمار [illegible] غریب شهر

پدر سفری در نظر دارم و از رفتن این سفر ناچارم و تو را بخدا سپارم هر جا که هستم [illegible]

میروم و در فراق [illegible] همراه من است این سفر دارد خطر در راه [illegible] رفیق [illegible] که چون فاطمه

اسم سفر را شنید [illegible] و آهی کشید و بزبان حال گفت ای دل خون شده از

مرگ تو آمد خبری [illegible] یار جفا جو سفری [illegible]

[illegible] گفت ای پدر [illegible] که من بیمارم [illegible]

[illegible] همراه [illegible] که برادر [illegible]

همراهی [illegible] فاطمه چون آن [illegible] شنید مضطرب گردید [illegible] گفت که ای نور چشم [illegible]

[illegible] سفر [illegible]

[illegible]

فاطمه که طفل بیمار بی مادر است [illegible] غم [illegible] و در فراقش [illegible]

[illegible] ای [illegible] غم فراق [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

چون ام سلمه آن کلام را از امام [illegible] شنید آه پر سوز از جگر کشید و بزبان حال میگفت

آه [illegible] ام سلمه میگفت ای امام

مظلوم [illegible] فاطمه [illegible] این سفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] پدر بزرگوار [illegible] سفر [illegible]

[illegible] گفت [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من بگو [illegible] که در [illegible] کاروان [illegible] خدا [illegible]

پس جناب فاطمه [illegible] میگفت [illegible]

[illegible] بجان [illegible]

[illegible] کاروان کربلا [illegible] مادر [illegible]

[illegible] کاروان [illegible] پس فاطمه [illegible]

کاروان [illegible] کشید [illegible] گفت [illegible]

[illegible] امروز [illegible] امروز [illegible]

[illegible] امروز [illegible]

[illegible] امروز [illegible] امروز [illegible]

[illegible] امروز [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] کشید

بعد [illegible] جناب [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رضی [illegible] ابیات [illegible] فرمود که یک دفعه دو نفر از در رسیدند که یکی پیر و دیگری [illegible]
باهم نزاع داشتند آن مرد پیر مهار شتری را در دست گرفته در پیش حضرت بود و زانوی ادب بر زمین زد و گفت
ای دانای اسرار غیبی و ای محرم خلوت سرای الهی [illegible]
معلوم خواهم کرد [illegible] پس جناب رسالت مآب فرمودند که [illegible] احوال خود بیان کن پیر عرض
کرد که یا رسول الله [illegible] که در همه جهان [illegible]
شتر و حال که دیده و شناخته ام [illegible] از زبان معجز
بیان گشود و فرمود که ای جوان تو هم [illegible] بیان کن که این [illegible] جوان [illegible] عالم
بر اسرار [illegible] زبان بیان [illegible]
پیش آمد و زمین ادب بوسه داد و گفت یا رسول الله [illegible] از پدر خود چندان مال و اسباب از گو
سفند و گاو و شتر [illegible] ندارم و غیر از این شتر [illegible] دیگر دارم و این شتر
هم [illegible] این مرد پیر دروغ میگوید پس جناب پیغمبر [illegible] فرمود که [illegible] گواه داری
که به محکمه شرع انور در آوری پیر مرد [illegible] یا رسول الله [illegible] حضرت [illegible] بعد از آن پیر مرد
بیرون رفت [illegible] نفر دیگر [illegible] گواه [illegible] این شتر [illegible] جوان
دزدیده [illegible] گواهی [illegible]
در دست جناب احمد محمود فرمود که [illegible] شرع [illegible] جوان [illegible]
شنید مضطرب گردید و روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده [illegible]
بتحقیق [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] رسول [illegible] شرع [illegible]
جاری میکنند [illegible] شرع [illegible] جاری میکنند

را [illegible] بیان [illegible] که [illegible] جبرئیل [illegible] دستگیر [illegible]
نهایت [illegible] رسید [illegible] الله [illegible] زبان
بسته [illegible] رسل [illegible] جناب رب العالمین [illegible] زبان بیان [illegible] اعلام
کشوده و گفت یا رسول الله [illegible] اسرار غیب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] جوان [illegible]
جوان [illegible] جناب رسول الله فرمود [illegible]
چون شتر [illegible] رسید [illegible] زمین [illegible] حضرت [illegible] جوان و
[illegible] صدق و کذب [illegible] زبان [illegible] خدا [illegible] پس [illegible]
جناب [illegible] فرمود [illegible] زبان [illegible]
[illegible] عدم [illegible] وجود [illegible]
[illegible] جوان [illegible] صدق بیان کن [illegible]
دروغ [illegible] این شتر بزبان فصیح گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] گواه باش
که [illegible] شتر این
[illegible] پدر [illegible] جوان
[illegible] جوان
[illegible]
چون شتر [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
[illegible]

اشتیاق [illegible] امام حسین [illegible] شهادت [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]

[illegible] فراق [illegible] حسین [illegible]

[illegible] روایت کرده اند که چون [illegible] رسید [illegible] جناب
امام حسین [illegible] کعبه [illegible] شده [illegible] نمودند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible] چون [illegible]
کوفیان [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلم [illegible] عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
[illegible]

که از خدمت تو [illegible]
[illegible] از جان [illegible]
[illegible] فراق [illegible] عرض کرد که
[illegible] از جان [illegible]
که [illegible] فراق [illegible]
[illegible]
[illegible] وداع [illegible] زبان حال میگفت
[illegible] هجران [illegible] دیده ام [illegible] فراق [illegible]
[illegible] دیده ام [illegible]
[illegible] دیده ام [illegible]
پس [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زبان حال میگفت
چون [illegible] فراق [illegible] الحذر [illegible] الحذر [illegible]
[illegible] الحذر [illegible] هجران الحذر [illegible]
[illegible] الحذر [illegible]
[illegible] فراق [illegible] چشم [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

سمهر در روضهٔ سبز پیغمبر رفته شرحها زیارت بجای آورده و در وصل گریه و بیقراری بزبان حال گفت

از سر کوی تو ای دوست سفری در پیش است / بروم تا چه کند چرخ دون اندیش است / هم تو دور و هم از روی

حسین محرومم / زار و بیکس بلا دیده و غم در پیش است / بروم تو بر کلهٔ از شهادت آرزوم / حسن از آن باغ کرم برآ

زخون خویشم / انگه گردیده همان قاسم زند بار گران / چشم ناوک بیداد قضا در پیش است / بعد از طواف

روضهٔ رسول علیه السلام بخانه خود رفت و با یاران و بازماندگان وداع کرد و روایت کرده‌اند که سپیده بود که محمد

و دیگری را بهم اسم از بس که آن نور اهل بیت رسالت در سفر فرزندان جز خواهران که اراده همراه برد

پس یکی دختر را در بر گرفت و حکایت و میگفت بگمان بدر / بیتیم از روح خویش بعید در

بروم تا چه کند یاد دل عبدالله نعی / در ره کوفه کربت سفری در پیش است / بر سر خوان ونام وجهان جیب

ری دختران نمیدانم که از کار بکی بی‌بد دم از حال اشتها بسوزد و حال بیدادم که دیگر شما را نه بینم ان زخون

بیکس و از مهر پدر را گرفته و بزبان حال میگفت / بیقراری از مادر و جان بروی سناب مانده

کا نسیم در این باد بمادر رباب / زنشه از تنگ بسر ان فرقت برکر / تا که در باد بهر خانی بی تب

پس مسلم از خانه بیرون آمده و در دنفر دل گرفته بود که او را از زره بیابان بگذر رسانند برفتند از تنقه راه کم گردند

و در ره بیابان گردیدند که و بیابان از تشنگی ایکه شدند مسلم با جوکرک و فرزندیک بهلاکت شدند مسلم در بی ... ب

مگر دو تا صدا آری بکشت امام حسین فرستاده و بزبان حال گفت / بیدسم اوانی از تشنگی راه خبر

باو و حرارت کی پا آب بیابان ره مگذر / از عطش بسوخت دل من چه شود بعد از آن / جان رسیده است

لب تا که چه آید بر سر / پس مسلم با صفای بیزار از شوق و ... رسید ند و شهر را و ظاهر در آن ابیات

ن بنده را امان آب رونق چراغ هجران امام حسین کرده و دلی در زیر بار فراق و طاقتی از دوری امام علاج نه

رسیده و بسر دکیم ببدار چون از شهر ... دوستان ظاهری فرا رود و دار ... ننده ندا زیر حرف

بلند است ادر کیمه بود

بحضرت او رسیدند و در اندک وقتی جمیعت بسیار شد پس آن بیک دیار رام وان رسول کشور حق

و نسیم نامه که جناب امام حسین بکوفیان بیوفا نوشته بود بر ایشان خواند از استماع آن نامه صدای ... ارکان

بسنه شده مکر بستند و از فداشدن ساز تن امام حسین با همراه استنده و در هر روز مردم کوفه بخدمت

مسلم رفتند و اظهار اطاعت و انقیاد در بیعت نمودند تا جمیع که زرار علی ــ امام به بیعت در آمدند از غربت

زیاده شدند / ای دل برو در راه که روش اوضاع است / سبب شده فانه براندار خانه است

عهدی که نیست از عقب او غم شکست / مگذر از ان ها که بکعبه نیرنگ است / القصه در اندک زمان موازی

هجده هزار نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند و مسلم روز بروز بر ایشان را در تدبیر آورده از فکر ... فرزند ارشت

نامه بامام حسین نوشت که یابن رسول الله اگر از ان تحت خبر کرای چنان که بعد از ورود این حسرت

نعی بکوفه را حال مقدار هجده هزار نفر از سای شرف بیعت شما در آمده اند و جان میدادم که هوا فرما

دوستان در شهر ... باشند اگر خاطر مبارک خواهید قدم رنجه تا که قدم اشعار کنید بکرد از دل چون

ایشان از مسلم بیعت کردند و برای امام حسین مطلع شده ایشان نامه بر یزید نوشتند که مسلم ابن عقیل

بکوفه آمده و از برای امام حسین بیعت میگیرد چون یزید از آن خبر مطلع گردید در حال نامه ابلت کوفه را بمسلم

زیاد نوشت و در آن قید کرده که شنیده ام مسلم ابن عقیل بکوفه آمده و از برای امام حسین بیعت میگیرد چون

نامه ابن زیاد مسلم تمام کوفه را و مسلم را بقتل رسان اسرش را برای ما بفرست چون فرمان یزید

بر زیاد بعبید الله زیاد یا مبارک رسید برادر خود را در بصره نایب کرده تعجیل تمام روانه دارالامارهٔ کوفه گردید چون

بکرا کوفه رسید خبر کردند / در آید و جهان چون دل / رو تاریک شد آن ملعون فی بکشی بر او ... ن

بسر دو بر دیگری ... نمیده و داخل شهر شده چون مردم خبر ورود امام حسین را شنیده بودند هر که او را میدید بکمال

انکه کتاب است فرباد خیر مقدم بر او آوردند آن ملعون بشنید و هیچ نگفت تا که داخل دار الاماره شد ه

مسلمی سختم بر دل جمعی کرد چون مسلم از آمدن پسر زیاد خبر شد تنها شد تنهایی بخانه هانی ابن عروه رفت که شیخ

کی شیخ کامل و اشرف ملازمت جناب رسول الله بوده و از بزرگان و اعقلان دوستان بود چون بخانه

هانی آمد گفت ای هانی من در این شهر غریبم و از خدمت امام حسین پیغمبر زاده نمو آورده ام کوفیان بیوفا بیعت

و بیدادم که بعهد خود وفا نمایند میترسم از با بلا من است بر دارند و مرا در حرم کشت داکنار رنده حالی

نزار دوستان مرا پناه ده هانی چون سخن مسلم را شنید سیل اشک از دیده گشود و گفت ای مسلم ار بهانی فدایت

تو با دو چون تو مهمانی بار خاطر جمع دار که در سرکاری و فاجان اسناده ام پس دلت دبانی مسلم اقامت داد و از ارادت

طلداری نمود و در کسان بیکو قرار داد و گفت هم سعادت بهتر از آن که بیگانه من آمده پس مسلم بسر بر زانوی غم نهاده

شب و روز در خدمت امام حسین با ستماع فرت میکرد و در از خوف کوفیان همه عهد را شکستند باین زیاد پیوستند

شهادت حضرت مسلم در کمین دیگر بعرض دوستان

بعد از حمد و ثنای حضرت باری و سپیده است مکر ایزد غفاری حضرت بلا نهایت نثار

مرقد مطهر روضهٔ منورهٔ حضرت رسول می‌نگرد بر بشوق ... عاشقان رسول خدا ... نشته ریان گردید و مطلع

رهاعش ... هر نفس ریحان خریده چنانکه در کتاب جامع الاسرار و تحفة المجالس و غیرها مرویست که در شهر

طایف کافری بود که در زمان حضرت ختمی پناه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرنگی همیون حال با کمال

سهر رسمان ... وماه ... ئ نت در فال ... در خواب دید که جناب رسالت را ... هر راه بدار است

و دلالت نموده در شهر ناچار از اهل کم بود چون ... شده ... از فرشته نقیه برکرده و خود

برسر او اسرار گردیده و دیگر تنهایی چون بکار رسید از بس که در عشق رحمت رسول مشتاق بود بهر که میرسید

میرسید که شنیده ام در این شهر جوانی بیدار / شده و میگوید که من پیغمبرم خدایم و جبریل بر نازل میشود

و از جانب الهی میرسد بجواهم که او را ببینم تا که و مکرده و نفاق و بی دردی و با آن جوان ملاقات ابوجهل رسید

و در مرد صادق از ان سنت همان خطاب کرد که با دیگران کرده بود ابوجهل لعین گفت معلوم است که تو را سیح

عقل نبخشم که هم را در انده که مرد ساحر کذاب بی مکر و سیر نه کار سیف ... رابهم بی زار که تو سئوال سبکی مرد بی عاجز

هیکل

و بکس و ضعیف و بینواست و کار او همه ... و جادو یست بلکه ... ز روز و در ام که مرد مفید

بیسیم که پیغمبر بنده با چشم درنار ... که ... چون ملاقات و سیر دو آن ارشیطان ایس با شنید باور کرد گفت

هر کاه چنین است بر میکردم زیرا که این شتر را سیرد شتم ابوجهل گفت پس تو بار شتر را بحرام ان مرد طاقت با

بقروشت ابوجهل گفت فردا بر در بستان کفت فردا از تراکی یا بام گفت جای من تزد بیک است

بحرم کعبه پس آن مرد ابوجهل او را بار کرد و گفت بردم و در ره رفت آن ملعون شتر را کن آن ذوق داشت

که بر ربی بازی برده ام و فدا رسید ... شد در اگر نفردا دیگر نقش زر آید تو را در زکی دیده ام پس

آن مرد در راه بیرون گرفت و سیر ماه فرشتا میگردید در دیگری ... ز تمر بینه چون بدر بدرواز شهر

رسیده جناب رسول خدا او را دید که از بیرون شهر با بدرون میآید چون نظر انور آن بماه جمال محمدی

ات دکه او را در خواب دیده بود شناخت و گفت ای میر مبارک ... زیادی ... که در شهر طایف

در خواب دیدم و از شوق جمالت دیگر خواب در چشم ندیدم حضرت رسول خدا خندید و فرمودند ای

رستکاری را باز حضرت ... اسلام شو ... که تو را ... بوده سوم از قبول گرده کلمه توحید گفت

در حوال آمدن خود را بملاقات کردن ابوجهل بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت فرمودند بیا تا ترا ... نم

چون جناب رسول بمنزل ابوجهل تشریف بردند آنحضرت جهان رسول اکرم علی الصباح کسی فرستاد و ابوجهل

معلوم را طلبید و فرمودند که آنچه از زرشکی که از آن تو است بده ابوجهل گفت زر را تسلیم امان بر و پیش نو آمده که مجبوز

چند از جناب شما شود بده که ان را گرفته چون ... بر ایشان بسته ... که من ... برهان تو در آیم و ... خود

بیکولی قبول ... که از خلاف وعده ات بر بی کردم حضرت فرمودند بگو جز بخاری ابوجهل گفت سنگی بزرگ از در

خانه با سر جای خود نشاره بخواهم از آنکه بر جز بیان جای باید و از آن خبر ظاهر شود و از آن رفت جهان ...

ببیند ابدیدید و هر شاخ آن درخت میوه باید و در روی آسمان ... ابر و مسیح را خبر دادم ... بهر که این معجزه از تو

ظاهر شود من هم از بت پرستی بر میگردم و بدین تو داخل میشوم چون ابوجهل این سخنان گفت جناب رسول

خدا بسوی آسمان و عرض کرد که بار خدایا تو قادری بر قول این لعین در حال جبرئیل از جانب رب
جلیل سلام کرد و گفت ای برگزیده خالق بگو این سنگ را تا بمعجزه تو آید [illegible] و [illegible]
از نور شراره از آن برون آورد پس حضرت رسول با بوجهل فرمود که اگر این معجزه از من ظاهر شود و ایمان
خواهی آورد [illegible] آن لعین گفت چنین باشد آری ابوجهل [illegible] بغلام خود گفت که برو بر سر سنگ بنشین
تا از جای خود حرکت نکند [illegible] بر سنگ [illegible] از [illegible] در غلام [illegible] رفت بر سر سنگ نشست
در زمان خطاب مستطاب از ایزد وهاب بملائکه [illegible] رسید که درهای آسمان بگشایند و تماشای
معجزات پیغمبر آخر الزمان بکنند و ببینند که [illegible] چه خواهد کرد پس جناب رسول خدا بعد از [illegible]
و مناجات حق سبحانه تعالی اشارت بسوی سنگ کرد که ای سنگ [illegible] در زمان سنگ بحرکت
در آمد و هم چنانکه غلام بر سنگ نشسته بود بقدرت الهی و معجزات جناب ختمی پناه آن سنگ عظیم
از سر چاه برخواسته بهوا رفت و در [illegible] پیغمبر آخر الزمان آمد تا در پیش آن حضرت بزمین رسید حضرت
بآن سنگ اشاره کرد از هم شکافته شد و درختی برون آمد و در دم قد کشیده بلند شد چنانکه آن لعین
طلبیده بود چهار شاخ از آن برون آمده و در هر شاخ میوه که آن لعین خواهش کرده بود بعمل آمد و درخت [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوجهل لعین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابوجهل [illegible]
[illegible] پس ابوجهل [illegible]

[illegible]

[illegible] در خدمت رسول خدا [illegible]
[illegible] این معجزه [illegible] نفر از مشرکان ایمان آوردند [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible]
[illegible] از برای [illegible]
همه [illegible] که برابری [illegible] امام حسین [illegible] صحرای [illegible] هزار
[illegible] امام مظلوم [illegible] رسول خدا [illegible]
رسول خدا چه کردند [illegible] امام حسین [illegible]

محدثان حدیث [illegible]
و مخبران [illegible] روایت کرده اند که چون [illegible]
[illegible]
جهالت [illegible]
[illegible]
[illegible] که چون این [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible]
آن لعین گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] کفت [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
که [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
در غریبی [illegible] چون کنم [illegible] چون کنم [illegible]
[illegible] چون کنم [illegible]
[illegible] چون کنم [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت

[illegible]

ای مادر [illegible] در این شهر غریبم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلال [illegible]
[illegible]
[illegible] بلال [illegible]
[illegible]
[illegible] بلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهر بود در اعقاب وی آمد گفت انا لله و انا الیه راجعون ای اجل ... زندگی در
... حسین باشد حرام ... پنهان ... زخم ... بام
... نمی ... برادر است ...
... از خانه بیرون آمده ...
... بسیاری از ایشان ...
... بعضی ... میرفت ... معرکه ...
بال بدران ... بر زبان حال میگفت ...
غمخواری ... شهادت ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلی شهادت فرزندان مسلم بن عقیل است که در دار الخلافه کوفه بعد از شهادت پدر بزرگوار ایشان [illegible]

[illegible]

روایت کرده اند که چون مسلم بن عقیل [illegible]

[illegible]

سلام الله علیه چون نظر شریح بر جمال ایشان افتاد سیل اشک از دیده جاری نمود [illegible]

[illegible]

از ماتم تو روشنی عالم تیره و تار / بر فرقهای خود زنان پی بیابان گشتیم / مادری بود که بیابانی در به در گشته [illegible] از دل برکشیم ناله
زاری کنیم چون ناله ایشان از دو کودک حارث ملعون چون فتنه خوابیده بیدار شد و شنید که صدای ناله
حزین از خانه او در دهلیز می‌رود از زن سؤال کرد که این چه فغان است و این ناله از کیست آن بیچاره مضطرب شده
بزبان حال میگفت — پرده از کارم گشودی ای فلک رسوا شوی / ریشه‌ام از بیخ کندی ای فلک
رسوا شوی / از دل غم دیده‌ام شب شوق جرعه‌ای نوشته / هر چشم بدبینی ای فلک رسوا شوی / در
زرق حارث مبالغه کرد که ای زن زود چراغی روشن کن ای زن زود پا گرده میگفت / شعله آه همان
میکند روشن چراغ / برده از دل [illegible] خزان زاری بباغ / مضطرب گردیدم در کار خود در مانده‌ام / بر دلم بگذار دگر
داغ بر بالای داغ / حارث ملعون خود چراغ روشن کرد چو داخل [illegible] نشد / چو خورشید اندران شب
دید گریان / چو شمع آورده سر از [illegible] گریبان / دو شاخ سنبل تاب داده / چو گل بشکفته در آن برداده
دو شاخ نسترن بجده بر هم / همه از درد با غم زاده توام / چون حارث آن کودکان را با نزار دید از
ایشان پرسید که شما کیستید و در این خانه گریان برای چیستید آن بیکسان حارث را [illegible] کرده گفتند
چه می‌پرسی / دو بیمار و غم [illegible] / [illegible] زارم [illegible] که زرزری پدر کاهی ندیدیم
بزندان مانده ابن زیادیم / ز بور زرق از جان بریدیم / چون حارث فهمید که ایشان پسران مسلم اند شاد
شده میگفت / بصحرای روان [illegible] غم / شده در خانه [illegible] / بدنبال شما چند روم / غزال [illegible]
از دشت [illegible] / [illegible] که جسته بودم در شبان بود / ای پسر [illegible] / [illegible]
شما هلاک کردم [illegible] بیجان زدم / [illegible] در خانه [illegible] چون آن [illegible] ای [illegible] شنیدند [illegible] از زنده [illegible]
برید [illegible] از [illegible] کردند پسران ملعون [illegible] / [illegible] که [illegible]
افتادند [illegible] / [illegible] شد و چند [illegible] / [illegible] دندان [illegible]
این [illegible] گفت حارث چو دندان [illegible] جدا کرد / [illegible] خنده دندان نا کرد [illegible]

بالکس

بان [illegible] حرام است زن حارث چون این حال از شوهر بد فعال خود دید بخروش آمد و گفت ای
بیخبر از خدا از قریب ایشان اولاد رسول و از جفای ابن زیاد [illegible] و در این شهر [illegible] بر ایشان رحم کن و از
ورزد آه مادر ایشان [illegible] حارث زن را [illegible] الغرض [illegible] که ایشان را [illegible]
پس آن دو [illegible] از خوف [illegible] و ناله میکردند / آری آری
[illegible] / از فراق [illegible] بهار / [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] / الغرض چون صبح [illegible] گریبان در [illegible] حارث
[illegible] طفل را چون [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] حارث [illegible] شنید [illegible]
[illegible] ای فلک [illegible] / آری آری [illegible]
[illegible] پسر حارث که با غلامی [illegible]
[illegible] حارث شمشیر بغلام داد که این دو کودک [illegible] غلام [illegible]
گفت [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] خلاصه بعد [illegible] تمام آن غلام [illegible]
چشید حارث شمشیر به پسر خود داد که این دو طفل را شهید کن پسر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بر سرم [illegible] غلام [illegible]
که [illegible] زن حارث [illegible] پسر [illegible] مجروح کرده [illegible] زن حارث چون غلام
و پسر خود را مجروح دید [illegible] حارث [illegible] غلام [illegible] مجروح کردی [illegible]
و کودکان [illegible] حارث [illegible] حارث [illegible]
زخم [illegible] طفلان [illegible] میگفتند [illegible] اولاد رسول

[illegible] بر مادر [illegible] گفت [illegible] گفتند [illegible] چون غلامان [illegible] قبول نکرد گفتند [illegible]
ابن زیاد ببر [illegible] انعام [illegible] گفت [illegible] مردم [illegible] گرفت [illegible]
خواهند [illegible] گفتند [illegible] ملعون گفت [illegible] پس آن
دو طفل [illegible] شده دل [illegible] حارث [illegible]
[illegible] حارث [illegible] مادر [illegible] چون [illegible] شهید گردند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ای بیکسان [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] شهید [illegible] برای [illegible]
[illegible] طفلهای بیکس [illegible] شهید [illegible] برای [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] الغرض حارث [illegible] برادر بزرگ [illegible]
و گفت ای حارث [illegible] برادر خود [illegible]
[illegible] شهید [illegible] گفت [illegible] برادرم طفل است [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] خلاصه [illegible] برادر بزرگتر [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] جدا کرده [illegible] آب فرات [illegible] چون ابراهیم برادر خود [illegible]
سر او را [illegible] بزبان حال میگفت / ترجمان

دفنت

[illegible] / [illegible] شتاب که از عقب رسیدم / [illegible]
رسیدم / [illegible] / [illegible] بغداد [illegible] / [illegible]
[illegible] که مادری ندارم / [illegible] برادری ندارم / پس حارث [illegible] ابراهیم
گرفت [illegible] شمشیر [illegible] جدا کرده [illegible] در آب [illegible]
[illegible] در آب [illegible] برادر [illegible] در آب [illegible] پس
حارث ملعون سر پسران [illegible] کرده بمجلس ابن زیاد برد چون ابن زیاد آن سرها را دید پرسید
که این سرها از کیست گفت سرهای پسران مسلم است چون ابن زیاد [illegible] خورشید [illegible]
که [illegible] / [illegible] ابن [illegible]
ابن زیاد [illegible] حارث گفت [illegible] شهید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] اولاد رسول [illegible] گفتند [illegible]
شنیدم [illegible] ابن زیاد [illegible] انعام [illegible]
گفتند [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] مجلس [illegible] ابن زیاد گفت ای ملعون [illegible]
[illegible] حارث [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حارث [illegible] گفت [illegible] مقاتل [illegible]
[illegible] حارث [illegible] فرات [illegible]
[illegible] حارث [illegible] سر [illegible] دو طفل [illegible] آب [illegible]
[illegible] از آب بیرون [illegible] سر [illegible] آب [illegible]
بعد از [illegible]

تا بعد ورود حضرت رسول را رسالت [illegible]

[illegible]

مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] پدر بزرگوار گفت ای پدر [illegible]

[illegible]

اشهر زینب علامه تقی امر بجوار حسن چوکونه شده می رفت فاطمه زهرا ...
... که در دلش چنین درد می بنشست اندر عجب ... در کوی ...
همه سر ... و ... ری ... بر ما ... [illegible]
... [illegible]
سپس ... که در ... چراز کف ... [illegible]
... [illegible]
... این راه ... [illegible]
... بسم الله ... [illegible]
... [illegible]
امام حسین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
عقیل ... [illegible]
... [illegible]
... امام حسین ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
... پس امام حسین ... العطش ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... چون ... العطش ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و میکشم [illegible] که پادشاهی [illegible] از من بشنو و پادشاهی اهل زمین [illegible] حضرت فرمود که اسلام

[illegible] پس [illegible] حضرت فرمود که بعد از من پیغمبری [illegible] گفت

پس [illegible] حضرت فرمود که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این تیره شب خورشید من کجاست در کجاست جگر [illegible] برادرم پیدا نشد چون سکینه از گم کردن راه و دوری
و دوری پدر جمع کرد بدل در بر شیر مطلب و بزبان حال میگفت همراهان گم کرده ام ز منزل بادرکجاست :
زندبن ره [illegible] برجای کجاست مانده سرگردان دم در ورطه گرداب غم غرقهای بهر بادم
ناخدای ما کجاست قبله امید یاران کشته از بیحرمتست کعبه جویان زن [illegible] های ما کجاست پدر را
همراهان پیدا نمودند راه هرا مروم ای [illegible] رخ نوری ما کجاست ای شب از بهر خدا بردار این
برقع ز رو تا جهان گرد دمه ز نور [illegible] ما کجاست مردمان که سکینه ناله بیکرد و اهل حرم بسکت ایستاده ناگاه
~~ناله و زاری~~ صدای شیهه ذو الجناح بگوش اهل حرم رسید که آنگاه سکینه فغان و زاری برآورد
ناله زار بارشک تا شری و گر بسته دلی بشنو بکن چرخ همراه دارد کاروان این کشتی
از فغان دارد و هزاران رنگ برزخ بیل برد ارد شکست بدبختان دل فگرد و زند بر سینه دست چوخم نالکرد
بر حوالی شهر راه فغان چون جناب امام پیدا شد چشم سکینه بر پدر افتاد دکر بان پدر را در بر کشید
و بزبان حال میگفت شکر الله که شب غم ز سر شد باز آمد یعنی از دیده نهان بود پدر باز آمد قاصده
که شد خاطر نازی دیگر از کجا همراه اثر باز آمد سکینه گفت ای پدر در کجا بودی که در این تیره
شب روی بما ننمودی فرار از حال یاران نداری که شب بر بستر هجران چه رفت ای همراهان [illegible]
و شیر خدا که این افغان کنار ما بر ور کشید چون قدری راه رفتند اثر صبح نمودار شد و زینب رسید
که ذوالجناح پیش نمیرفت هر چند امام مظلوم مبالغه کرد می نمود از زبان بسته قدم از قدم بر نمی داشت
دکر با جرأت رفتن نداشت ناوز ان زمین زار رنجش رسید گاه سوی خیام باز بمنزل رسید که بر درد
با پیش نیت غم و غم مخور بزم رهایت ان شمع مجلس رسید ثمره کشته و زار و فریاد و
رفت در دوران بود همه حال رسیدی جناب امام حسین مظلوم از تامل ذوالجناح متفکر بود و از رشته
داران پرسید که نام این زمین را میدانید گفتند ماریه است فرمود ایا نام دیگر هم دارد گفتند

نام دیگر

نام دیگر هم دارد گفتند نام دیگر او کربلاست چون جناب امام حسین نام کربلا را شنید آه از
دل بر کشید و فرمود که تا قیامت انجو را بشنید رختها بار فرود آرید که بار ما بمنزل رسیده این مکان مجاور
سن است پس بزبان حال میگفت مژده ای قربانیان کاین کعبه کوی وفاست این حسن
ای غم پیش آن وادی کربلاست چند روز دیگر این بار گلستان لحد این پر ز گل از لاله چشم
شهیدان است این کوثر از این خاک در و بلبر ان ابر و ز نسیم این فضا دارد گل امید
گر چه پای عاشقان از رنگ خونین درگل است خم نباشد تا جهان از این مکان بگذرد است
همراهان در چمن رسیده است میکش ای غم را بوی زلف حوری آید رنگ این دیار حضرت میگفت
زید دوستان این زمین کربلاست و این وعده گاه زنده ما است اگر نیست که تا پدر رسید بر شاخ
هزار از شیبان کربلاست و انجانست که سبیل دل از جنس رسوده است انجا است که بار ما بمنزل رسیده است
فرمود که امید و خیمها بر پا کنید که این جای محل سکن ما است زاید و دستان چونی از این
زمین در روزی با پدر بزرگوارم بصفین میرفتم چون پدرم با این مکان رسید فرود آمدم پدر سر در کنار
برادرم حسن نهاده بخواب رفت در خواب بادیده پر آب بیدار شد برادرم سبب گریه او را پرسید
فرمود که در خواب دیدم که این صحرا دریای خون شده و حسین در میان این دریا افتاده و دست
پا میزند و کسی بفریاد او نمیرسد بیدار گردیدم که این فرزندم نور عین است در این گرد فرمود اکنون حال زمان
در روی تو فتنه زاری بالا کردی مجبوری پیش کوفیان بر جگر نه زید دوستان همین زمین است که پدرم
بر ار فرموده است تمام حدیث و دلیلش اکبر بعرض دوستان میرساند
بعد از زاری هدوشانی حضرت باری و صلوات زاکیات جناب رسول ابرار است
که خلاف سبب در شبستان خیال شمع بر بودش مانوس است گردان ره دیده و همرهان بر دوستان جلوه شیر
جوشنده جران فتنهای گرد ز سفارت بر دو فرار ایش بساط کینی نالان بود چنانکه سه یاران معجزه در روایت

مؤلف مروایت که چون جناب ستطاب رسول مجید از مکه معظمه هجرت کرد بد زیر جور منافقان عبید د کفارین
بمدینه متوجه و در مدینه گردید بعد از هجوم مواب ان کرام و کثرت در یافتگان شرف اسلام آن رسول
ملک علام چون از نماز فارغ میشد برای موعظه بیان نصایح مسلمانان بر تیر نهید بر تکیه بر درخت خرما
می نمود که آن ستون نام داشت و از خشک سالی بی ز برگ و بار شده بود از برگ و بار مهجور که بر آن تکیه گاه
گاه آنحضرت بود که موعظه می فرمود روزی جناب ختم النبیین با اصحاب فرمود که منبری بسازید
که تا بالای سر بر است بر آن قرار گیرد خلاصه کلام انکه اهل اسلام منبری ساختند که سه پایه داشت
آنجناب مقدس بعد از ادای فریضه بر منبر برامدی و در پایه دوم نشسته در پیش در آن ستون انامل
رفتار نمودی روزی سه شنبه ز بدست بر منبر قرار گرفت و موعظه میفرمود که ناگاه آوازی از آن
درخت خرما که پیشتر حضرت بران تکیه میکرد ناله سوزناک آمد تشنه شنیدی که بجهت تکیه خود گریه میکنند
با عاشقی که از عشق و هجران حسین حاضر بودند از ناله زار و زار آن درخت بیقرار شدند و همه بگریه
در آمدند چون که ان ناله و غوغا شد و ان درخت رسیدی این صدای حضرت سید عالم مهتر و بهتر
بنی آدم بزمیکر بدر آمدند و سبب گریه آن درخت آن بود که جناب رسول بعد از آن بر آن تکیه نمی کرد
نمی کرد چون حضرت زاری آن درخت را بر شنید فرمود ای کریب صبر کن پس اکنون چه میخواهی
اگر خواهی دعا کنم که حق تعالی تر از تازه و خرم گرداند تا قیامت همچنان تازه و سبز باشی سانان از میوه
تو بخورند و اگر خواهی در رفتن باشی در بهشت ناگاه صدای از آن درخت برامد و بزبان فصیح گفت
یا رسول الله من دنیا را نمیخواهم که تا ما را رسیدن بر بهشت میخواهم که جا در است از هر که ز دلان بنا بر آن
پس حضرت رسول برای تسکین ان چوب خشک از منبر بزیر آمد و او را در آغوش گرفت تا از ناله ساکن شد
و باز بر منبر برامده شروع بوعظ کرد و گفت ای یاران این چه بود که نه عقاب دیر ناب بود عقبی در
دنیا رفتار کرده است که چون ختم المرسلین از پایه اول بر پایه اول منزل نهاد فرمود آمین چو بر پایه دوم

برامد فرمود

فرمود آمین چون بر پایه سیم برآمد فرمود آمین اصحاب پرسیدند که یا رسول الله دعا کسی کرده بود
که شما آمین می فرمودید حضرت فرمودند که چون پا بر پایه اول منبر نهادم جبرئیل گفت از رحمت حق دور باد
که نام تو بشنود و صلوات بر تو نفرستد من گفتم آمین چون بر پایه دوم آمدم جبرئیل گفت از رحمت حق دور باد
کسی که پدر و مادر زنده داشته باشد و چندان در خدمت ایشان نکوشد که از او راضی شوند من گفتم
آمین چون بر پایه سیوم بر آمدم جبرئیل گفت از رحمت حق بی بهره باد کسی که ماه رمضان را دریابد و چندان
در طاعت و عبادت سعی نکند که مرزیده شود من گفتم آمین دیگر از معجزات شاهدی اکبر شنید
روح رسالت معجزه شق القمر است و از انکه نوشته اند که از جمله ان روز که اهل مکه کفار ابو جهل و علی
انکار او نموده گرد این ایشان است که مردیست از سلام فارسی که شیعه ابو جهل لعین بود اسر کرده قریش
با معجزه بی نیازیست سید المرسلین امد پس ابو جهل گفت که یا محمد معجزه بسی نمادوا است از این بت پرستان
آنحضرت از راه صدق کرم فرمود که چه معجزه میخواهی ابو جهل لعون ذهب ... آن است که ماه را بگو که دو پاره شده ... اگر
زمود به ابو جهل لعین گفت ... که ماه را در آسمان دو شق کند که سحر در آسمان محقق
نمیشود و سحر اثر در آسمان نمی رسد ابو جهل لعین گفت ماه را بشکافد آنحضرت با نگاه به
اشارت بقرص ماه کرد که ماه شکافته شد با مرید ز دو کار در حال از ماه چون با یقین از نسیم ...
بدو ... شد ... بر ... و قرار گرفت ... نیست ... ابو جهل لعین گفت ... بگو ...
... آنحضرت با اشاره فرمود ... تمام مردم ... ابو جهل لعین
گفت ... ماه را شکافتی ... روزی که ... بودند باز آمدند و ...
پرسیدند ... شب ماه بدو نیم شد بعد از ... شب ...
بود که ابو جهل ... معجزه از رسول خدا کرده بود ... ایمان نیاورد و گفت ...
... ذکر ... آن ... گفت که ... آن بعد ...

از سرور ریحانی رفت [illegible] رسید [illegible] آسمان [illegible] خورشید فلک نبوت بدون [illegible]
بود [illegible] بزرگواری بعد از [illegible] نهال قامت فرزندش [illegible]
[illegible] ایران [illegible] بود [illegible]
[illegible] برای [illegible] شبیه بود [illegible]
[illegible] ره [illegible]
[illegible] حسین [illegible] صحرای کربلا [illegible] رسید

[illegible]

[illegible]

حضرت

حضرت عباس برمزد

[illegible]

بشنود

شسته در رشک زینت نقش چندین کتاب. چون سحر شد آنحضرت را چشم خواب در ربود

دگرباره از خواب بیدار شد پس همگی اهل بیت را بدرود جمع کرد فرمود که در خواب دیدم که سگان

چند بر من حمله میکردند و در میان ایشان سگی ابقع بود زیاده از همه سگها بر من حمله میکرد گمان دارم که قاتل

من پیس باشد دیدم جدم با گروهی از اصحاب نشسته در نزد من بیدار شدند جدم فرمود ای نور

دیده و ای مظلوم ترین فرزندان من فردای اگر در بهشت مهمان خواهی بود آن همه ربگ سکان این عالم بالا

و منتظران ملائکه اعلا با استقبال روح تو آمده اند و انتظار تو را میکشند تعجیل کن که امشب انتظار در نزد ما

کنی آنحضرت گفت که شیشه سبزی در دست دارد جدم فرمود که ای حسین این ملائکه است [illegible]

بر در درگاه آمده که چون تو شهید شوی خون تو را در شیشه کنند و نگاه دارند چون [illegible] بیدار گردید

ناله و حسرت زنان از اهل بیت و یاران بلند شد تمام حدیث را در مجلس دیگر بعون الله تعالی نوشتم

و بیا چه کلام بنام ملک العلام که برای خبر دادن عالم وجود شعشعه نور محمدی بر در فرستاده و [illegible]

از کار داران ایمان را به سر منزل سعادت و هدایت ارشاد و به سلام و سلامت نموده [illegible]

[illegible] رشته ها که بر رشته [illegible] اصحاب کهف [illegible] روز عاشورا جاری [illegible]

[illegible] که [illegible] بستان جام [illegible] شهید [illegible] باران [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible] خامس آل عبا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] رسول مختار

دست [illegible]

دست [illegible] کرده [illegible] خدا [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کافر [illegible]

حضرت رسول فرمود [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] رسول [illegible] فاطمه زهرا

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] چون حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] امام حسن فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible]

چون خوان سالار محنت و بلا سفره مصیبت در سرای آل مصطفی گسترده اهل عداوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام حدیث وداع آنحضرت را در [illegible]

کربلا [illegible] ماتم [illegible] غم

[illegible] گلستان [illegible]

[illegible]

[illegible] کربلا [illegible] امام [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] سپاه کینه [illegible] میدان [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر سینه [illegible] محراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]

[illegible] شهید [illegible] آنحضرت [illegible]

چون اهل بیت [illegible] شهیدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

حال بگفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو ارید چون زینب [illegible] این سخن [illegible] از امام [illegible] شنیدند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] برادر [illegible] چون [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که اگر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] حضرت گفت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] برادرم
[illegible] شهادت [illegible] بهتر بودند [illegible] چون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

باشم و بی جان فریاد برآوردند که یا حسین [illegible] عین صدق است حضرت فرمود [illegible]
خون مرا حلال [illegible] می‌ایستند تمام [illegible]
دختران و کودکان رسول الله [illegible] بار دیگر [illegible]
چگونه [illegible] در این گفتگو بودند که ناگاه صدای اطفال و زنان حرم بناله و زاری بلند شد
که [illegible] گفتگوی امام [illegible] می‌نمودند [illegible] امام حسین از ناله ایشان [illegible] شده
برادر خود عباس [illegible] فرمود که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حال [illegible]
اضطراب [illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیدم که پدرم رو بهی [illegible] خود کرده بکف [illegible] الناس دارند که [illegible] من از کوزه برای این بود
که شما با من برای همین آمده که اهل کوفه عطش من خواهند شد و [illegible] فرزند [illegible] قضیه
[illegible] شده و در هر جا ایشان [illegible] که در [illegible] مگر وضو حرام است پس فرزندم [illegible]
بچه [illegible] که کربلا [illegible]
گر و بغیر از کفن هیچ چیز همی نخواهند شد البته [illegible] کشته شده [illegible]
شد و زیر بالکاه فرزندت که [illegible] فرزندت که زلف عروس می پوشند [illegible]
فرزندت که [illegible] چون [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون اصحاب این سخنان را از آنحضرت شنیدند [illegible] پدرم [illegible]
خود [illegible] سکینه [illegible] رنگ پدرم متغیر می شد [illegible]
[illegible] زر باری [illegible]
چون [illegible] چون [illegible]
سکینه [illegible] چون من این [illegible] پدرم [illegible]
اشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه
[illegible] پدرم [illegible] کردم چون

از [illegible]

از کربلا [illegible] بدیدم با من [illegible] اهل [illegible]
[illegible] که [illegible] نتوانستم [illegible] زبان [illegible]
کفتن [illegible] این کره [illegible] سکینه [illegible]
سکینه [illegible] زبان [illegible]
[illegible] پدرم [illegible] شنیده ام [illegible]
[illegible] می باید شنیدن [illegible]
[illegible] این بار [illegible] می باید [illegible]
[illegible] پس [illegible] حسین [illegible] رسید
[illegible] چون [illegible] رسید
ای برادر [illegible] کرد
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پدرم [illegible]

و برادرم [illegible] حسین [illegible]
[illegible] پدرم [illegible] نوبت من است
[illegible] این [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible] زنده [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible] پدرم
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible] کرده
[illegible] اهل نفاق [illegible] ای [illegible]
زینب خاتون [illegible]
[illegible] حسین [illegible] زینب [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible] کفت ای برادر
[illegible] حسین [illegible] ای غریبان [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] اهل حرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیباچه [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] مولاه [illegible] اللهم [illegible]

من خذله و العوج من ظلمه و اهلک عدوه و انصر شیعته من الجن و الانس پس حضرت پیغمبر از منبر فرود و آمد جبرئیل
ربهی این آیه را آورد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل شد
دین شما و تمام کردم من که خداوندم بر شما این موهبت نعمت خود را و راضی شدم از برای شما دین اسلام
را و چون جناب رسول از تبلیغ این فارغ شد و در میان اصحاب بود که او را ارشاد این معانی می گفتند
بر پای خواست و گفت بالله مسیح باری خبر که بر ما نهیها از نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکوة این خبر را
نشنیدم دیگر چیزی نیست بجز آنکه علی را بر ما امیر سازی و شرف کرد بلاد و جمیع خلق را ما را در این روز
از ما نیست آنکه نبی علم ورا داد حضرت فرمودند که من بخواهش خود علی را امیر و خلیفه نکرده ام مگر از حق
سبحانه تعالی و فرمان جبرئیل این کار کرده ام آن ملعون گفت چنانکه این امر از زبان خدا باشد زبراکه از زبان
تو بهتر شنیدم که جاه و جلال و شوکت و افتخار و مکنت یار ندارد ما که مثل زبان معروف است
که زبان سر وری از حایفه زبر دل نباشد و بر میان نه حق تعالی این کار کی کنی دیگر باکه از زمره
این دروغ محض است اگر تو راست میگویی که من دروغ نمیگویم از آسمان بلائی بر سر من نازل شد و
کن محروم از معجزه بیرون آمد و نصد بن در اعتقاد بر تو نباشد چون این بگفت بفدرت الله تعالی
از گوشه فلک ابری پیدا شد و بر سر این ببد آمد پس رعد و برق آورد و پدید گشت و چند سنگ پدید
ناکار آغاز ایمن سنگ بر سر آن ببد آمد که تا جان آن ملعون ابشکافت و از زبر بدر بار گشته زبعیت
ایمنی را هلاک نگاه جبرئیل آمد و این آیه را آورد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع
یعنی سائلی سوال کرد بعذابی و در دناک که برای کافران مقرر شده که هیچ دافعی و منعی نخواهد
چون اصحاب این عذاب را مشاهده نمودند که از انکار امیرالمومنین در دل داشتند و انکار داشتند ترسیدند
و مبارک باد بحضرت گفتند دلی که با امیرالمومنین بیعت کردند اول خطاب سخن الخطاب عمر بود که گفت
بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولای جمیع المومنین و المومنات پس جناب رسول از منبر بزیر آمده از بدر خم

برکج کرده

کج کرده و به بند شریف او را در پی رفیق علی این صورت فرمود که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة یعنی دوستی
علی حسنه ایست که ضرر نمی رساند با او سیئه یعنی چند که او را دارد دوستان اهل بیت را جهار امامی که در دین
را هلاک دارد رسالت خاتم جمیع مصطفی تمام نمی شود تا اگر او بر خلاف نقل در حضرت رسالت علام شد تعرض بکتاب
نکرده باند و گناهی با وجود محبت او ضرر نکند و کار بر شان اثر نبیند که علی جان در است شفای جان
با جگر گوشه شیر از حسین چون کرد بدید شهادت اینجا بسند است نارد زبان نقل شنیدایی
نقل مجلس از قصه رسیده ارشی عجیبه ورها جدیث اشکباری طفلان شیر او بر کوشش کلامی ورد است
سند از خواهرش شمع برم ملک است هر که از دوستان اهل بیت بزار است که از رو بدعا بکار
گره بیار دارد که زر محبت اهل حضرت است که نام ایشان کوشش برار و نامه اعمال را از رب بد بختی
شد نالش نمود و وداع شب عاشورا را چه بود و آن امام همه زمان چه میگوید
خوشبختان مجلس تعزیه داری و رسک ز بران صحیح صحبت بدین گونه روایت کرده اند که چون
عاشورا امام مظلوم اصحاب و یاران خود را طلبیده فرمود که ای دوستان فردا که روز یوم محرم است
کربلا این پر فارزشی میان پر سعادت تعلق ما دارند کشته شدن ترعی که نه از خدا خوف و نه از پیغمبر شرم
فرستند نمود و الحال که شب است دیگر هیچ راه نیست اسیر که سلاحی بود خواهر ببرد و هم گریبان بشکافید
شهادت حلقه سینه بد بلبسته البته فردا شهید خواهند شد که هیچ نظیر از خون شهیدان
اطفال ان تمید چرا این نوری پر اشتیاق ارس بر داشت به بیت النقب ثقلت الکمر اراست بنظم
زنین زاران سرزمی سوار اشنهند زنام جنگ علم و ارتنگ عار شدند نان النفس چو برون بر بلا رسند
چو خون نثاری از جسم کربلا رسند چو دشت کربلا رشته ای خون اهلبیتی نموده تعبیه از برای
صحن جوش ابد دستان این زاری ملک است کی بعد دست تشنگی تعرفه در رسان باران امام انان
یاد کنی اصحاب آن بود که چهره فلق شد ها شب هر کس از احباب به هم رحمی جنگ خرامان را ز بزم و دوستان

فرزار و نمار شنابان از محبت شهادت برکن زرفند زان کرفت جز قلبی نماند مگر کرده قبلی بعشق
بر ورانی همه خشنود روی کشته کرم بی جانی همه رسیده ومطلب همه که شنه سر همه و تیغ
زبانها تمام بسته به همه مکش بی اثری همه تیغ نقد نام گلدل رسیم کشته بر خود همه چشم زر بسته
دیده امام بیچاره شهدیده تو تمام صورت کام همه کشیده و در اغوش بنزرار بو کمک بیدار گشت سر زمین
شده و پوشیدن مکشیده سر جام مرگ را چون خود همه مزحه شرح ورد خون راز و رابع بنازان
کمی تون و زبهجان کعبه صفا در بام پا با ور نمرده بگفتند ای شهید راه خدا تا بود ایم مگر خود در اغشته
در خون خواهیم بی بکشد اگر بر ما صفا بار نسیه زنده و خاک بر سر با اندکه بار غار من غم را ز من
گریز شده خواهد بود یا بکشد که اگر ما از نیم ای از اثرش جنگ گذارده شده با ایشان است که ای رب بکشتم
دیگا بکشد که من را بر سر بزمهر گل از شهادت را زر و ست چون امام انس جان صدق ایشان را یقین
و کامل دیدند فرمودند که در میان خود انگشت من نگاه کنید جای خود را به بینید چون ایشان نگاه
کردند پرده از پیش چشمها بر داشته شد و قصور رفیع و انهار و حور دیدند که هر یک شهیدی حجله آن
زحوران آن را ملاحظه نمودند بگر دن جید دل بها دارم الکتی زاک محب از ملاحظه و زان خال ایشان شهادت
بود ند که در جنگ از کسر زار باشند کشتند مریک و داع ذره حرب در من امام را گرفته بوس میزدند
اول از ور از حضی ناید ز ران برسته غلام سیاه است که شهید که در زشته فخار زاری و بیچه نعیم که سیاه
که در پس نموده یشتی نهان چو نقطه زسر کلک بیان زن و که سیاه و دل رنگ حوریان مشکی
مگر سیاه و زر رنگ چه از در تن که سیاه که این سنگ شاخ ریحان که سیاه که این عار خلاص یافت
خلاصه رسیاه بخشیده چون مولای خود را گریان دید پیش آمد که سر نیاز بان آن آستان نهاده که ای آمده
که تمام حسن در نفس بود و در وجود بر زمین نهاده که سوار از عظم و لها و ایستاده الحرام بود و بعد از شرط خدمت
رسم بندگی بگو یک که بیمبر در بر ایشان حال منم غلام شما بعلامت اقبال گر چه در این عرض بند گانی فرمایند

و یا برای فدا

و یا برای فدا شیر نگاه میدارند امیر لای من را رسید که شما را ای بگریدم که اگر زنده در فدا شدن برابر کاست
بپادشاهان رفتن زر از چشم و بان رسید در این آستان مکان گرفتم که از قربانیان کوی
دنیا بیمحسوب کردم حلقه غلامی شما را در گوش کشیده برای از ازاری از قید بیچاره بود بایز
رسید که قربانت شهید شدم سیاه آمده ام بلکه زرسفید شدم مگر طفل شهیدان زخم بر تن
نشد در میان لشکر ایمان سیاه از چهره چون آنکه سفید ای حاجیان بگو در کعبه رسید و در پیش
کشد حضرت فرمود که ای خجسته منهال مبارک روی را به سعادت مند نیز و خوبی برد هوش گمی آزار
فریدم بر تو از اول بدین بخشیدم تو را باید که از آن جوان طلبیدن پس آن سعید نیکو خال سر آن وقت
شتر فرزمال بخشید بمارکرها آمده دیگر آن کج عرض کرد که ای مولا بخانه زنش بحرب کرفتن آن بخشید بیمیر
بزرگوار عرض کردم فرمودند که از جنت عرض بگیرم ای از تابودن غلام از برای کدام روزت رو جان
نثار بنده گان را چه معنی بشد اباره و جمیدار بدکه روسیاه و بد نیاده ام باز روسیاه بر کردم
بر عقب اگر امر و زر خون خود را در رکاب پدرت نریزم از کدام کوثر نامه عنبر باشم از کرد وی خود را
بگویم نیاورم در کدام جان منفعه اعفرت برم کی بدار بزرگوار است که مرا از عوض حرب کربلان کی
مرا در کعبه رسید منع را ه هی که گفته است که مرا با سیاه و نگی رسد چو محکم نشسته کان محنت حضور
هر کسی برای او ستین است ضرور چون بمار کربلا زاری و بیقراری آن غلام را دید فرمود که برخیا یک مادر
راه عظیم نو فا و حریق هستند که بی اورده خداوند از آتش جهنم شد خفا از زاری برهاکی تو را زاد
کردم از من مرخصی پس آن غلام است رهایی بیمار کربلا را بوسیده و از برای طلب بیدار خیمه حرم آمد رسید
رسید بر در آن آستان عصمت دری و بگریه گفت ندای شما غلام سیاه حرم سرای رسول
خدا سلام علیک نشسته کان سرا بر ما سلام علیک سیدی ریحی چنان مرد و غلام شما که بگفت
جد بزرگوار شما تمام خدمت ناکرده ام حلال کنید ترحم بغلام شکسته دل کنید در آستان

شد، چونکه حلقه در گوشم بر در خشن زدیم نرم نرمک چون صدای آن بادفا گوش اهل
حرم رسید دل ایشان بگوش آمد و داد و زاری کردند بزبان حال بگفتند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روان بار را به پسر شمر کشیده و یک فرمود که شعر را به قتل رسانند لشکر پسر چون این حال را دیده
از جای جست و با گفتار قتل را گرفته حسن برستند جلاد صبر نموده اشاره به قتل فعل نمود نخست هزار کس
که مسلمان شده بودند یک یک را فرمود برآوردند گفتند که اول ما را به قتل رسان از آنکه هر چه خواری
به قتل ما لشکر کس گفت اگر می‌خواهید که به قتل رسانم بروید اسم بنهید همه دست بر کی
بگیر نمودند مضمون امر فرمود دستهای همه را بستند لشکر کس را سپهری دیگر بود دلسپه را دیر
که وزیران و اردی از آن دیر خبر بود بان به گفت اول به قتل را به قتل رسان بعد از این به جز آنکه نز
فعد قتل برادر کرد در حرف نفس رسید مدینه گرد رسیده و با داری کف با علی ... بان همه
یاران همه دلیران در دعا بودند که صدای الله اکبری بلند شده که جمیع کفار بیهوش شدند چون
بهوش آمدند سواری دیدند که از در بارگاه در آمد و بر شبینه پوشیده و عمامه از شم بر سر نهاده
خود را به قتل رسانده کفت بر فرزای تازه مسلمان چون چشم به قتل برابر در نماز از شدن بنده بار
پاره نمود بر خوارت در پای سر در میدان زنان را چون چشم لشکر بسیر به صورت اسد الله
افتاد کف القتل ان کس گفت ما هم کشد دین دو ... امیر المؤمنین امیر المؤمنین علی این
ا... که بیک چشم بهم زدن از مدینه اینجا آمده لشکر پسر از آن حضرت پرسید که یا علی
این اسباب چه وقت از مدینه روانه شده حضرت فرمود که بیجا اسم که بیک چشم بهم زدن
آمده ام و نمی که روت قتل را بستند هر ... کرد به قدرت حق تعالی آمده ام تا ... باری
نام ... لشکر کس نو ... اگر مسلمان میشدی فیها ... بالقتل رسانم لشکر کس گفت
از تو معجزه می‌خواهم اگر ظاهر سازی از در ... مسلمان شدم حضرت فرمود هر چه خواهی طلب کن
عرض کرد که یا حضرت ... آب میخواهم از این ... که ... آن ... چون
این معجزه علی از دیدی ... همه مسلمان باشید ... بسم الله خدا را ... نیکی کرد

دعا الغفار را بر این سنگ زد چون بر این کشید چشمه آب جاری گشته لشکر بسیر چون بحر جاری گردید
بکار تمامی امت لشکر بسیر فدای از آن آب خوردند و شیر جاری زمین نم برد زنی لغو که مسلمان بودند چون
آب خوردند در زمین ... شیران بود لشکر بسیر گفت یا علی چون که این آب در زمین کفار نم
در کاسه سیمی چون اکسیر است لشکر بسیر گفت ... شاهی مثل تو ندیده ام شاه ولایت چون این سخن
شنیده دست در زر کرد که در بند لشکر بسیر در گرفت و از زمین در بر بود بر زمین زد و قتل کفت
ای مولای من رسیده ای آنداز که یک دیگر به سرا ابدال اسلام ... اگر قبول نمودند ... اهلک
نمیدهد شاه ولایت ... فرمودند ... در ... بود ... به قتل ... از فضول را از
آن قبیله نمود چون ... ده ... را نمودند همه از روی اخلاص مسلمان شدند ...
که مرد را براه یا علی سید ... قتل ... پدرش ... خانه‌ها را خراب ... مساجد عالی
بنا نمودند ... قتل ... کرد ... قتل ... عرض نمود که یا مولا ... بسیار ...
خواهم بود اکنون اگر ... ای امیر ... بدرستم در آرم حضرت امیر ...
... عرض کرد که ای مولای من ... بنده ... حضرت ... فرمود ...
... شده ... مدینه شدند ... از ...
که ... یک چشم بهم زدن از مدینه ... آمده ... در جای ...
... کفت که مولای من ... خدا ... در جلوی آن حضرت بودم ... که ...
آمدم ... مرتبه امامی ... که ... روی زمین ...
... از ... بار ...
با لشکر ... که در روز عاشورا ... آن ... جمعه ... روی ...
... در ... حدیث ... روایت کرده‌اند

کفت ... چون در روز عاشورا ... جو ... فرمود ... فرزند
رسول امام ... موعظه و نصایح امام مظلوم ... سیاه ... اثر نکرد چون
... حرم مصطفی ... کردند ...
امد ... زبان ... که فرزند رسول خدا ... جنگ ... کرد ... کفت ...
... که ... رسول خدا ... هر چه خواری
... کفت اگر ... بودی ...
کرده ... امام حسین
کرد ...
...
کفت ...
...
...
...
...
لیک ... رسول خدا ...
...
...
...
بجای ... رسول الله ... پدرم ... خواب ...

کفت ... این چند روز ... بودی در جواب ... که ... امام حسین کریم
پدرم ... آورد و کفت ... فرزند رسول خدا ... اگر خواری در
عذاب جهنم ... شفیع تو در بهشت ...
...
...
...
...
... امام علیه السلام ...
قبول مقبول شده ... رسول الله ...
... فرزند رسول
...
...
...
...
...
...
چون ...
...
...
... امام حسین ...

... رسول ...

ازسم از شبی عاشورا بدو گفت مولد صفوان برده و در رابعی یکی داور از یاری امام حسین محروم

کرد ان و ازکر قبرا کنند و برابعی رسان صفوان در برابر فرآید و گفت ای کافر تعقل تو از بید است

که دست از یزید بر دار و بیا با امام حسین یاوری کن که از مال و نسب چیزی ندارد و هر که یاوری بر تو

از خدا بی خبر یزید مردیست فاسق و فاجر امام حسین فرزند رسول خداست یزید را چه مقدار درحرمت

شده و جبرئیل کهواره او را جنبانیده و رفت بیک مصعفی آورده از بی نیاز تو ناسپید و کجی رو است که

دست از حسین بشیدی بر داد و بخیل اشقیا بود که از اولاد زرجهت و تو هم سپیدان را بیرون

چون آن شقی این سخن شنید در غضب شده نیزه حواله سینه او کرد و در نیزه او برنیزه او دلافکند و خدا ارزانی نمود

صفوان ابراز سنان نیزه از صدر زین در ربود و بر سر دست در آورد و بخوی که هر دو لشکر دیدند و چنان

بر زمین زد که استخوانها بشکست و گرد بید پس فرودش از حاسپیاه برادر برادران او که سه

نفر بودند یکان یکان بجان خواهی برادر بر سر او آمدند و هر سه از آن جاهی که صفوان کشیده

بود چشیدند و او خوف حرم و به امام حسین کرد و گفت یا ابن رسول الله از حق علیه حضرت فرمود از

تو راضی شدم خدا از تو راضی باد و هر دو در ابعین سپاه در آورده و اگر کشته بدرقت و از سر دو هر کجا برود

هم می اندرحیت تا که ای عالی از خدا بی خبر بد و زبانی کردند و او را پیاده فرو بیکر حضرت با یاران

تیر سپردند که برکه یا در رفته اند تا سوار شد که قرابی که در سفرکه بودند هم ملحق شدند بعد از او

گرد که بی خبر امام حسین آید ناگاه آن فعی روازه در آمد که یکی از آن مذهب کجی برو که دوران بهشت

منتظر اند و چون این سخن شنید رو با امام حسین کرد و گفت یا ابن رسول الله بخدمت حضرت برم

ایا هیچ سفارشی داری که بوی برسانم حضرت گریان شده و تو سر سپردکه اکر تو شیلی لشکر کنم از عنقرب

بر سر در آید فوت فرودش از یاران امام حسین برآمد و صدای کریه از اهل بیت بلند شد پس هر دو از

بانک فی کف زد و همراه ده را کرد که در سوای او از کار رفتند ناگاه لشکر کفار چون موج خون دوار

زری از رجب بر سر او آمده شتر اکرد اکر اوشیر اکر فتند و او هم حرف از فرحی تیر و نیزه و پیران چه بسا

اسلام زنده ان شبی عاشورا ماه از میخ رشیده و بجان میکوشیدند تا آنکه مسعود نیزه و بر سینه فرزندان کسینه

و نیز سینه او در انکشاف فرار ز برکت در عطیه و فرا پا بر آورد که یا ابن رسول الله ادرکنی یا امام حسین به یاری

سر چون صدای یا امام حسین کوری در کارگوشش امام حسین رسید بر کرگرفت و خود در عقب لشکر زده از

منحرف ساخت و از میان میدان بیرون آورد و بنزدیک خود برده و خون از سینه پاکش زدودت

از رو باقی مانده بود و خون از زرکهای او می ریخت نظر بر سر و ابر و رکن رکن و نیز یعنی غبار از رخسار او پاک

می نمود و میفرمود ایلها بر روح خوبان حاضر تر پی بالا کشیده از زمستان حاضر حیف ای ای بر سر

خوان اسلام مهمان وی خورده و روضه روان حاضر تو بره کرد و نگاه بر روی امام غریب افکند

عرض کرد لذت بر دم برده ام از کوی شهادت که بر سر بوی گلی چیده ام از باغ از حضرت که بر سر

ساقی وارد میسازم که بر سر باده خورده ام از جام عبادت که بر سر کرده اقبال جان روی

بسوی که بگو رو در چند آن بگفتم سر در سلامت که بر سر نغمه بشنوم من که تشنه ماندنی

سکینه ابراز رسانت که بر سر گفتند حال تو خوب است از ی ره او بر دم آن کونه از کوبه شرفت

که بر سر پس بر حرم عرض کرد که ای فرزند رسول خدا ایا از من راضی شدی حضرت فرمود که چگونه

من از تو راضی نشوم خدا از تو راضی باد و بر برزه دهان او برگرفت نغمه حالی نمود و روح لطیفش پرواز

پرواز بال حضرت نغمه سرا بود و دمی رفتن بوصلت دهان کردی خوش است بنده سرافراز زنده جهان

کردی خوش باشد رحل در قصه جان بود و دل او حسرت رو جست خلاصم از قفای این تن کردی خوشت

باشد دمی جان بر لبم آمد که بوسم جانان سر از پی جان جان کامران کردی خوش باشد بیجل یا

امید شرف از ره حرم بشتیان کرفت انا لله و انا الیه راجعون

بعد از فوت او نامعسود حضرت از فرزندگان مسلم پس از شهادت

دانسته ی فرقه آن کرد که از تحفه صلوات را که ساخت بر روح مطهر ورضه منور رسول که و آن نسبت داده کان

وصل فصلی از کرفتن حبل المتین مولانش بر سر بر رفت همگی گردیده و کمربان واردی جهان ارسند

کل و بیرامون شرع مبینش با سر منزل سلامت برده و زند آنکه مهتر او کلستان ولایش عندلیب ان ورادی

ز تب نغمه خوان و بار زدی سر ید سر ریش سلیمان کمران ای هر که حلقه غلامی او در گوش جان

کشید سر از دار ملک سلیمان کرد بده و هم که توده را و روضه رسته از کمک دیده را رسید و نمود و بر کمرسا رسید

چنانکه از اره ادبیت و حد ادبیت رستی رشته ه برقی از قصه سلیمان است که چون ندیده شد و بیدار

رسول فرعان از قبله اکرف خود دار شی کرد سه چند به مردی آورد از دارنه هر دیار نمود و در رهی

سافرت بری راه دار پی چند را ملاقات کرده نا اهل اصحاب لوحی سلیمان دارد و گفت نور امرزده

سلیم ابن نصیحان بوکی پیغمبر افرانان دو جهت سکنم تو را که چون بحجه ساخت بر سر

زود ار من سلام برسان و این لوح را تسلیم او کن پس سلمان آن لوح را بر داشته با جمعی رفیق

روانه شد و در رفقا از کف ابقوم شمام است رسید و خود دیز امرا کفایت کشید تا شهم قدمات

شماره تکفل شوم به تشنید تا موسم اکل است رسید کوسفندی را آورد و پیلبند رچند ان

زدند که بر طرف شده انگاه بعضی از عضو او را کباب کرده پاره بر بان نموده چون سلمان را بجوری آورد

تکلیف نمودند اما مرد کفت من پیغمبر برادرم و دو برادر ایشان کوشت بخورند ا تفو بر از ان کفت ترد لیش عالم

سلمان را بسیار زدند تا آنکه نزدیک هلاکت شد کی کفت ای ران بدارید بشراب از شما

حاضر شود اگر از آن رسم نمایدت خود حرکت هر چه خواهید بکنید چون شراب حاضر شد سلمان را

تکلیف کردند باز کفت من پیغمبر ابراهیم شراب بخرم پس سلمان را بستند و قصد کشتن وی نمودند

سلمان کف القوم مر ارتجه مدار بید و کمک نید که از ارتقای شما بسکم حس بکار زنان سلمان

را برده و برده بهودی بیست و هفت ده درم فروختند بهودی و بیهودی را نقشه دی فعلی نمود سلمان از

سرکذشت خود را اظهار کرد و گفت مرا کنیزت بهتر از آن که بجهه ای آن دعا ی او را رحمت بسیار ارم مهودی

که اسم ضرب رسول خدا شنیده کفت من جهد ارد از اوستش به ارم الله کسب در ارفانه بیرون ما در

و در کمک بسیار بر در خانه او بود کفت این ریک را از امام صبح اگر بر داشته نو را بعضی بر سام رسول الله

تا چه دار بام بود به تا صبح رنگ میکشیده تا که خاستر جان است بس برد ای اسمان بر دار است

و کفت یا رب انک ایت محمد و حبیبه یا نبی و سبعه نبی ترابا و ارمن محمد نبه تو نیست خود از زهد

تا غیر الی جان سنکت نمود حضرت رسول این باح بالا ابر انگیخت که از ریک را از آن مکان برداشته

بمکان دیگر برد که بیهودی نیز شنوده ای از چون صبح بیهودی آمد دید که با تمام آن ریک از مکان نقل

شده کفت ای روز به تو ساحر بودی من از تو مطمع نبودم امکان ترا از زمین دور افراج سکم که سیار

دار ارسیر ملک کسیه پس سلمان را بیرون کرده از آن جای برنا سبیه تا بپره و خت در ترا ملمان را بسیار خوشت

پسند است در دار باغ بود بوی او رکذشت که از سه خرام بکور و بیخم رتصدن کی بعد از آن سلمان کسب

هست فاری جیان دوران باغ کلانه را از بدی رسیده سر در ایشان تمرت را از خدا خواسته دور

از روی خدمت جمعی از دیده از انکی استمال از بسی از ب اعراب ابار بودند تا آنکه از روی دیده که پانصد نفر

بیرابینه دار بری بر سر ایشان ساخته انگشته اند تا در ظل باغ نشسته به ر آن ابر هم چنان بار ایشان حرکت

سکرد و هم سلمان در آن علامت دریافت که در میان ایشان پیغمبری است تا دران بهشت

نفر با خاتم الانبیا بود و دیکر علی مرتضی بیار از درگاه مقداد و عقیل ابن ابیطالب و حمزه ابن عبد المطلب

زیر بید حارثه چون ایشان در قفل نشسته اند از خرمای زیر ان نخلستان تناول نمودند رسید علم مبغرمود زند

کمرا تحفه رها نفقه ده جا القوم سنتی بیمبر کرد بخرمای بر از ز و طعام کشید که ایشان باغ زرد ی رسید

چنان سلمان از نظر بعقد را کفقه نمود حقیقی از رقت است زیرکانه از مدارشی مجلس را معلوم کرد است

و چون شنیده بود که پیغمبرا خرابان از صدقه خوش بسیار کند و هم آن اصحاب حقیقه به ای این حمی کفت

گفت [illegible] صدقه است این صدقه است [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلمان رفت [illegible] آنحضرت آورد و گفت این هدیه است
[illegible] فرمود بسم الله الرحمن الرحیم بخورید پس [illegible]
[illegible] مشغول شدند سلمان گفت [illegible] نشان [illegible]
[illegible]
[illegible] مهر نبوت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible]

[illegible]

ای نهان از دیده یار بیوفا ای فدای کوچه‌گردی صفا ای خوش حالت که داری فرصتی تا
[illegible] چون [illegible] صدای گریه [illegible] شنید گفت ای یار بیوفا چرا [illegible]
ناله میکنی [illegible] گفت ای تازه جوان چون ننالم [illegible] ندارم که از یار خود جدا ام
چون کنم [illegible] چون کنم [illegible] سوی [illegible] میکرد
[illegible] چون کنم [illegible] ناله [illegible] پس [illegible] پیاده شد [illegible]
[illegible] و بزبان حال میگفت [illegible] مانده در دام غم غم مخور ای ندیده از جفای
چرخ [illegible] غم مخور [illegible] در راه [illegible] غم مخور [illegible]
بودند و وداع [illegible] میکردند که صدای [illegible] سپاه [illegible] شد [illegible]
گفت ای یار [illegible] وداع [illegible] سردار
[illegible] سپاه [illegible] شدند [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] گروه مرد [illegible]
[illegible] پاره پاره [illegible] شمشیر [illegible] جان [illegible] غدار
میگرفت [illegible] رسیده [illegible] برده [illegible] میگفت [illegible]
[illegible] فدای تو [illegible] که [illegible] جان در یاری امام حسین در بازی
چون امام [illegible] دید گریان شد و فرمود که این زن صالحه خدا [illegible] جزای
خیر دهد که در یاری اولاد رسول کوتاهی نکردی و حقوق پیغمبر خود را بجا آوردی این صالحه
[illegible] که [illegible] در اعلی درجات بهشت با جدم [illegible] خواهد بود [illegible] وقت
لشکر کفار گرد [illegible] گرفته بودند ملعونی تیغ بر دست [illegible] زد که دستش را قطع [illegible]
[illegible] را جدا نمود [illegible] و بر او [illegible] نمود که [illegible] شهید [illegible]

[illegible]

رسید [illegible] چه [illegible] امام حسین [illegible] چون [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible]
[illegible] سر [illegible]
[illegible] جان [illegible]
دیگر چون [illegible] سر خود [illegible]
بزبان حال میگفت [illegible] تنها [illegible]
[illegible] حال [illegible] ای یار [illegible]
[illegible] نمود [illegible] سر [illegible]
[illegible] شهر
[illegible] ناکام [illegible]
[illegible] چون [illegible] گرده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که [illegible]
[illegible] زنان [illegible] امام [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] جون [illegible] سپاه اسلام
[illegible] بزبان حال میگفت [illegible]
جان دریغ [illegible] جان دریغ [illegible]

دارم [illegible] جان دریغ [illegible]
[illegible] جان دریغ [illegible]

بعد از ستایش و ثنای [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] کنم [illegible] رسیده که خدیجه
[illegible] میکنند [illegible]
[illegible] چون ابوطالب این سخن [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] غلامان [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] خدیجه خاتون [illegible]
[illegible] خدیجه خاتون [illegible]

بیکبار از نظر غایب شود چند کنیز از خدمت بیرون شدند [illegible]

پس شود و دو کنیز دیگر پرده در دست گرفته [illegible] شیشه از عطر میآوردند و دو کنیز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز زر و سای گونه بان سعد گفت که هریک زر شان که بر سینه عیسی زر مدار بر حرز مکنید چون
کشته شدند مکتوب است که هر تنه تیرباران کنیم این سعد را پسندیده آمد حکم کرد
که لشکر بر هر تنه برادر صد تیر آن حضرت تیرباران کردند در آن وقت نفر شیر زرد پیدا ران امام نمانده
نمانده بودند سه باره در فتر حفی ای ایام میخواند نصف بیماه تمام آن سه نفر سر راه بر لشکر
فی الفور کرفتند و تیر حرب شقاق کردید در آن روز خیمه ها در بر استقبال همه بکرزده بودند که راه جنگ
زر یکطرف باشد چون ابن سعد آن تیز دید امر کرد که آتش در خیمه ها درزند پس بود که چرخ
سوز آتش کار افروخته سینه ابلکانه چشم چارده خیمه شیر آتش خیمه تشنگان بس بود در بیچ
سعیها کردی که آتش خیمه ها رسته چون آتش کین در خیمه ها حرم در گرفت اهل بیت شعله ها مند
و قلب سیاه عد در آن هنگام شده و شکسته بود آن حضرت خود بر متوجه حرم بودند امامزاده ای خیمه اطفال
سپر ها کرده از آن آب گرد بدیده بود بهر طرف که آب آن عزم میشد و خود در پیش تیرها
سیده است که بر آن حضرت نباید تیرها از چپ و راست بر هر عضو تن بشکست اخر زین سینه عاشق تو تیر
مادری کن که مند تیر تو در گرد با شتعال آنچه خواهد تو نیست آن بدان زاری کن بیش عمر جو بود
هر تیر و شمشیری رسید که رو بحضرت بیامد همه زیبا ان میخوردند بکار رفت که یکباره بر بدان از
آب رسیده چندان از زخم بر ورشته بود که از گرفت حرارت از پا در آمد بر زمین افتاد
رو بر امام حسین کرده با آواز بلند بگفت ای بیکانه سینه تشنه ام چاه کن نان ان مکر ری درا
زمینکاه دیگر یک نازنده کین جنگ را او نتوانکنی هم من اندر تشنه ام بعد قربان رکن پیش برکت
بر زمین از تن او جان بسیده بر گشته که دیگر تشنگان دیگر چون صدای العطش بگوش امام رسید
عنان بسوی او کردید نرینه خود را کرفت که توقف در و در زده بر سید که تشنه کوی زجاجه حال
مادری او را زود نوجه که چون صدای امام بشنید دیده کشود و گفت ای نور دیده امام بردم که در است

بی‌کسان حسین

بیکسان حیف آنچه دل میخواهد از لعف دیدم من پنا بهتر از این چه کامیابی قی بر سدم
لذا با بردم که تشنه ساکتم خود را زیارت عاشق که میشدند وقت بدن با خود در خوش اندر زمی
که ارشد زند بر وم بیده دار عمر کفت حالی رسول الله بجهد خود دعا کردم که حضرت فرمودند یا عبد عاشق
از شیر حق تیران برید عذیب بار از عکس این حاضران برید مخبران چندان بر زور
باشند یا بکشید یک دم آسمان کوی او در آن برید حضرت فرمودند ای عزیز دل بخوش باد
که چون در اصل بهشت رفتم بیش من فرای بود چون عزیز دوران بشارت شنید چنین کفت بروم
جانا بفرمان ساعت پیش تیر نابکر کس بیم سنگ را در آن پیکر سفر و تشنه از این جهت بس خوش است
بر دار و بیا کاش سکتم خنجر کشیده از ان بیر پس عمر آن آه کشید و جان نثار جانان نمود
بعد از وفت نماز پیشین در رسید ابو ثمامه انصاری بخدمت امام عرض کرد که یا رسول الله
جانم فدای تو باد امروز است که بر سر کوی زینب جان میدهم میخواهم که یکبار دیگر با جماعت
نماز بگذارم که این نماز را ثواب چون حضرت این سخن شنید اه سرد از دل بر آورد و شنید و گفت
و گفت نماز را بیاد من آوردی خدا ترا از نماز گذارندگان محسوب نماید از این کافران مهلت
طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند از میران قیس سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین را در
نمود و در پیش استادند و با دو صحابه آن حضرت مشغول نماز شدند و همه بمعرفی خود چون آن نماز
میکردند نمازی که از خون نماز گزاران در قرب نداردند بر به نیاز آرد بخون خود تشنه گشتند کفر زد
بود و بهر عاشقان این نماز نمازی که از آتش و خون زدیا چه سان نماز شهید نوازی بین الله
و سلامت ننمودند در پیش جهت شهادت برافراشته شد و جان بر زمین کهنه ای رحم و جان می آید چون این تیر
بدن رو میشمرند از شدت زخم بر بدن آن بزرگ به حیران آمد که از عشق آن حضرت آن پاره پاره شد
و تسلی روز دهم نماز رسیدند بار آمد گفت خداوندا گواه باش که من با وی حق زیارت را بجا کرده ام سلام

هر اینجا خود بر سان در سرا بر حرمت خود را مصلی کرد ان این بکف و جان تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون
بعد از نماز بر جد و نشانی دار الصدق همین و پس
از تفرقه صورت شهادت زاکیات شرف سید مصطفی نخبه هم شکار بدکاره را که در طریق عدل و داد بغاوت شد
جان برادر حضرت رسول سید دو حاجی روز دهم دو ار رسول الله که بجهت بر در کرده از کار
و فقدار نامشر بن بلک رفیق که در ابواب آن آب و در کنار تیغ و نیزه از اسلحه مکارت
که چون مهتر و بهتر از اولاد شرف بیت خیمه آن حضرت بیمار زخمهای شد که کین بر که بیک آمده بود
از قاب ایشان عام است که حرمت با سادات مدینه شدند و پیدا نه در چون او از بر
بسر چون نحوالی آن باد شد صحن بدبکان او زیرک نه در چون شان با دار دو نیل رسول خدا
مجمع کردیده بد از آنجا در فرار کرفته بود اسکندر بود که جماعت گل سرور از تفصیل سید اند در از دوقت
شبهان بالصورت پیروی رسیدن جهان زرتیش و مشرفه دو شان از ان سر کرده لشکر کفات
پر سیده تند که توپ کشف مرد از زرین که بخدم چون شنیدم که شما در باره حسین شریک از ریه
آمدم کردند که بدو از در بن و بت فری رود بدارد که سخنی آغاز کردند و گفتند که ریح بی رسیده
که حضرت که چون تا بیان او بسیار شد در سنک جنگ نماید در این باب یک سری بهانه شام
بن جبر و زبان سیان کفر که حضرت از دوقانه باید سعد بن نابیکار شمر در بیکدی که شبهات شده
کفت به فکری کرده بدچرا که بنیاد اسلام بسیار شد دار حرمجر را در پس بدون اوزند و سعاو برین شده
و رشان بنفاذ آن هر پس همه بیکدیگری میکردند و بیکدیگر سخن است در آن بیمار نکرو در از دوقت
هشام بن ابو جهل کفت برای ثواب است که از خیمه جدا شده بسوی قربان کشید نام هیبت
شمشیر بدست کرده و همه حمله زدند و یکی شمشیر بار دین زنند که خون او در آسمان افتاد
بر کنده و کرد در پیش دو عبد سنان به اطراف مصاف کل قبیلی بنفر در که بد به ضربی شدند

در این

و از این و عظیمه خلاص شدم بیکدیگر روی ثواب است که ابوالحکم بیان کرد پس این سخن اتفاق نموده
کمر بقتل آن حضرت بستند و در آن وقت امین و حمی خلیل حضرت جبرئیل در رسید و نشاره و الرسول از جانب
آن حضرت بیم مغاوی که شب است سعادت بیمنو بود آن همه شب در آن خیال بودند در بگر ناگاه شهادت
سفر مشغول بودند متوجه مدینه شوم خود حرم نمودند با چون شب شد لشکر از شب تیغ بدست ابوجهل
دار ابولهب و دیگر حلف عقبه ابن ابی معیط و جمعی دیگر از مشرکین بنی الله علیهم اجمعین بر در حجره
سرور کائنات بدستوری که قرار داده بودند جمع شدند و از شرار میکشیدند که آن حضرت بیرون آید
زند و او را هلاک کنند الهی کفت امروز از اکاه میدارم چون صبح طلوع کند از آن بیرون شده
هلاک سنیم یا جهت بیمنا شد بر معلوم شود که این کار را بانشکار کرده ام بودند در آن شب جناب
رسالت پناه بر را ازجبرئیل بیان نمود و گفت یا علی مشرکان قصد هلاک من دارند ترا باید که
بر در ستر من بخسبی و بخواب که من بگنیم دلیل فوی داری که کسی هیچ نخواهد رسید امیر
مومنان بفرموده پیغمبر آخرالزمان عمل نموده آن شب در بستر خاص رسول خدا بخفت که بود
و نفس خود را فدای جناب رسول خدا نموده هیچ بیم و خوف بر دل راه نداد از شب چانکه
چون علی ابن ابیطالب در آن شب آنحضرت مردی ها نمود از جانب ایزد متعال جبرئیل و میکائیل
رسیده که من در میان شما عقد برادری بسته ام و عمر یکی از شما زیاده بر دیگری قرار داده که کدام از شما
زیاده عمر خود را به دیگری بدهد هر یک از جهت ملک کیف کی حیات خود در خواسته داریم خطاب آمد
که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نباشید که پیغمبر او و حبیب من عقد برادری بود و جان خود را
فدای رسول من کرده است حیات خود را ایثار نموده اکنون شما هر دو از زمین حاضر و بتنعجیه
غدار و دیده و رشت بازو او را باسبانی نمائید و مردان باشید پس جبرئیل و میکائیل بفرمان رب
جلیل از مقام خود پرواز نموده در منزل آن امام ها آمده زیارت نمودند جبرئیل بالین شاه ولایت

رفت و کفت این چه حال تو کیست مثل اگر که خدای تو در سبیل [illegible] بیرون سیاست کرد اما چون

خانه مرتضی [illegible] حضرت مصطفی تکیه نمود خانه رسول از خانه رفته از [illegible]

[illegible] که [illegible] هم [illegible] بر [illegible] بران [illegible]

[illegible] که هیچکس او را ندید بعد از لحظه

[illegible] کفتند [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] از خانه بیرون آمد [illegible] چون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] چون [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

که [illegible] خانه [illegible] از خانه بیرون [illegible]

رسول [illegible] بیرون کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

بغریبان حسرت چون ایشان از این دشت بپای تو روان شدیم مگر در بهشت صحبت
فاطمه دارم حسرت ... پدر [illegible] از [illegible] شدم ... که غریبان [illegible] شدم
ابو القاسم بزرگوار رسید ... [illegible] ... چه میفرماید چون امام شهیدان
نوشته را دید و بوسید و بر چشم کشید چون مطالعه کرد مضمون را مفهوم کرد ... [illegible]
... از دل غم ... برکشید و اشک حسرت از دیده بدامن ... پس ... [illegible]
این وصیت پدر است که ... و از ... ایام ناکام ... نصیب ... [illegible]
... چون اکنون ... [illegible] ... نموده ... [illegible]
... [illegible] ناکام ... دیده پدرت ... [illegible]
... که ... [illegible] ... پس آنحضرت دست قاسم را گرفته
بخیمه رفت ... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
فاطمه را ... [illegible] ... چون ... [illegible]
... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
... [illegible] ... زینب ... [illegible]
... جهاز ... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
... [illegible] ... زنان حرم ... [illegible]
... فاطمه جمع شدند ... [illegible]
... [illegible] ... جهان ... [illegible]
... [illegible] ... چون این خبر به قاسم رسید ... [illegible]
... نموده ... [illegible]

... پدران شنیده ام که ... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
... [illegible] ... قاسم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
که این امام ... [illegible] ... عباس و عون و جعفر
و برادران دیگر ... [illegible] ... قاسم
... [illegible] ...
... [illegible] ... حدیث قاسم ... [illegible]
بعد از ... [illegible]
خواهد رسید
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

که ... [illegible] ... چون ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... یا رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ...
... پس حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... جابر انصاری ... [illegible]
... رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] ... یا رسول الله
... [illegible] ...
حضرت فرمود که ای جابر ... [illegible]
... [illegible] ...
جابر میگوید که ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت فرمود ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت فرمود ... [illegible] ... پس جابر ... [illegible]
... [illegible] ...
بعد از ... [illegible] ... رسول ... [illegible] ... حضرت فرمود ... [illegible]
... [illegible] ... جابر ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
پس ... [illegible] ... حضرت رسول ... [illegible]
که ... [illegible] ...

پیغمبر مرده هستند پس چون علی نموده آن مقصد رسیدند پیغمبر رخصت خواب پیغمبر را به خانه
جابر شد جابر گفت که خانه من جای این مقصد مشغولان ندارد آنحضرت از زبان پیغمبر بر علی تنگ شد
فرمود ای جابر بر گوی طعام و شراب دست تنگ شده که پروردگار وسعت داده است خانه ترا
گنجایش این خلق و طعام ترا برکت دهد پس حضرت فرمود که ای مردم چون بدر خانه برسید باید
که بسم الله الرحمن الرحیم بگویید و داخل شوید و پشت بر دیوار کنید و جابر امیر مومنان را
فرمود که یا علی باید که تو در برابر من بنشینی پس آنحضرت پیغمبر موده آنحضرت عمل نمودند ابوذر غفاری
روایت کرده که در آن وقت ازدحام خلق چنانچه بگوش هر کس رسید که پس برگشتند هیچ نه
وسیع شده بهر همه که تمام خلق در آن خانه جا گرفتند پس حضرت فرمود که گوشت و نان را حاضر
کردند آنحضرت دست مبارک در دیگ میکرد و پاره گوشت بیرون می آورد و در پیش یکی مومنان
مینهاد و در پیش یکی یک گذاشت هر کس میدید که آن بزغاله در مرتبه پاره گوشت بود
جابر متفکر بود که چگونه بهمه رسد حضرت فرمود ای جابر متفکر مباش که گوشت میسر خواهد رسید
جابر میگوید هر از آن نان و گوشت میگرفتم و در پیش آنحضرت میگذاشتم و همه را دادم و همچنان
دیگ پر گوشت بود پس حضرت فرمود ای جابر آنچه در دیگ مانده بعضی از آن هست که [illegible]
کاری آمده از دل القصه چون وقت خوردن طعام رسید آنحضرت دست شروع نماید که جبرئیل
نازل شد و گفت ای محمد [illegible] در پایه [illegible] سوم [illegible] دیگر بد
تا پسران جابر بر این سفره حاضر نشده اند طعام تناول نماید حضرت فرمود ای جابر پسران
خود را طلب کن چون جابر فرزندان و از زن صالحه جابر گفته بود جابر از آن پرسید که اطفال
در کجا بینند از زن گفت در کوچه خواهند بود جابر متفکر مشغول شد هر چند سعی نمود ایشان را نیافت

بجای حضرت

بخدمت حضرت آمده و دعوی کرد که هر چند تفحص کردم پیدا نیستند تا [illegible] دل [illegible] جبرئیل
نازل شد و گفت یا محمد فرزندان جابر هم رسیده اند که زن از [illegible] گشته [illegible]
به آنکه پسر بزرگ جابر پسر کوچک را ذبح نمود و خود از خوف از بام افتاده هلاک شده زن جابر
بسیار گریسته [illegible] که حوال گردید و از طعام از آنکه [illegible] نعش اطفال را پنهان نموده هر
دو [illegible] را [illegible] نموده است الحال از نزد [illegible] رسیده پیغمبر خدا نعش طفلهای خود را
بیرون آورد و [illegible] دعا کند که حق تعالی ایشان را زنده کند و با ایشان در طعام خوردن شریک
باشند چون حضرت [illegible] فارغ شد جابر را امر کرد تا آن نعشها را حاضر کرد و در پیش [illegible]
آنحضرت چون نظر بر آن اطفال کرد اشک از دیده مبارک فرو ریخت و بزبان حال
میگفت که [illegible] پدران [illegible] پس چون [illegible] در ضمن بند و زن جابر [illegible]
زنده [illegible] زن جابر را به پیش فرزندان [illegible] زنده [illegible] آنحضرت دعا میکرد و [illegible]
[illegible] ناگاه با امر حضرت آن [illegible] و کودک بر خاستند و بر رسول خدا سلام کردند پس حضرت
شکر خدا کرده ایشان را با خود بخوردن طعام شریک کردند [illegible] طعام خوردن فارغ شده
بودند که ناگاه [illegible] که لشکر کفار رسیده اند [illegible] از خانه جابر بیرون آمده [illegible]
[illegible] رسول [illegible] کرده فرمود که یا علی از جبرئیل شنیده ام که هر کس این کافر را [illegible]
[illegible] که از زمان آدم تا انقراض عالم [illegible] تمام ملایکه و جن و انس عبادت
کند پس [illegible] سخن فرمود چهار نفر [illegible] شنیدند و تیغهای برهنه [illegible]
مومنان گرفتند [illegible] کردند [illegible] نرم کرده [illegible] شمشیر
هر کس دیگر را [illegible] اهل مدینه [illegible] برادر [illegible] که یا رسول الله هیچ کس را طاقت [illegible]
ملعون نیست [illegible] چرا جان خود را هلاک سازیم هر چند آنحضرت [illegible]

دیگر از [illegible] پیغمبر بود که هر کس او را قبول میکرد در آن وقت [illegible]
[illegible] در این [illegible] امیر مومنان علی ابن ابیطالب [illegible] رسید [illegible] آمده و رخصت
جنگ آن کرد پس [illegible] آمده چنان نعره برآورد که [illegible] بود دریده و تمام آنحضرت
را رسید امیر مومنان [illegible] فرمود منم اسدالله غالب علی ابن ابیطالب آن ملعون چون نام علی را شنید [illegible]
شد و نیزه [illegible] آورد [illegible] حضرت نیزه او را [illegible] و یک ضرب ذوالفقار چهار دست
و پای مرکب او را قطع نمود چون ملعون از مرکب بر زمین افتاد گفت ای پسر ابوطالب [illegible]
[illegible] پیاده شدم [illegible] بر مرکب دیگر [illegible] آن ملعون آورده
و سوار شده سر راه بر امیر مومنان گرفت و گفت ای پسر ابوطالب [illegible] جنگ میکنی [illegible]
خواری کرد آنحضرت فرمود که [illegible] آن ملعون گفت [illegible]
میگویی [illegible] حضرت امیر قبول فرمود آن ملعون [illegible]
[illegible] بخود خیال کرد که چون بطرف [illegible] خود را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و ولایت [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] سر راه بر وی گرفت [illegible] ای ملعون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تیغ [illegible]
حضرت [illegible] گرفت [illegible] پس [illegible] علی [illegible]
شد [illegible] که چون [illegible] چون سپاه ملعون حال او را دیدند همه منهزم
گردیدند و مردم [illegible] متفرق گردیدند یا رسول الله در کجا بردی که چون
[illegible] چون فرزندان [illegible]
[illegible] امام [illegible] قاسم [illegible]

[illegible]

می طلبید و از خون [illegible]
[illegible]
مصیبت [illegible] که چون بسیاری
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رفت ... برادر ... ای پسر ... مقام ... [illegible]

قاسم ... خود را ... بدست ... گفت ... چون ... [illegible]

... کرده ام ... [illegible]

[illegible]

قاسم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این قصه را بگو تا به آن قصه بپیوندد [illegible] حضرت [illegible] معجزه

[illegible] که سید [illegible]

کف که در عهد حضرت رسول [illegible] حضرت شاه ولایت را

[illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربیع الاول [illegible] که [illegible] روایت که فرزند رسول خدا [illegible]
[illegible] بر [illegible] و یاران [illegible] شکسته [illegible] چون
چون [illegible] علی اکبر [illegible] چون دیدند [illegible] در کلام [illegible]
چون [illegible] چهار [illegible] چون [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول خدا دیده بودند
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] که علی اکبر [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] سپاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] چون علی اکبر [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]

۱۱

[illegible] حرف [illegible]
[illegible] علی مرتضی [illegible]
[illegible] چهار حرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] و بکلام خفی تکلم نمود ناگاه حضار دیدند که [illegible] شکافته شد

و هر دو آن صدای [illegible] می‌شنیدند تا آنکه ظاهر شد آنچه یهودی طلبیده بود بعد از مشاهده

آنکه یهودی [illegible] از روی خلوص و یقین گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

انک رسول الله و ان [illegible] صدق و عدل [illegible] یا رسول الله رخصت

ده که بسوی قوم خود برگردم و ایشان را [illegible] تا خود [illegible] ایمان آورند و عده خود وفا نمایند

پس آن مسلمان بنزد قوم خود رفت و ایشان را از آنچه دیده بود خبر داد پس [illegible]

مدینه شدند [illegible] بمدینه رسیدند که آفتاب [illegible] از سپهر [illegible] بمغرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسول [illegible] قرار گرفته [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] و دست [illegible] ایمان بسته

چون آن یهودی [illegible] قرار گرفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای سپاه رخت و شاه ورا سپهدار پوشانید علمدار را سپهدار روان بود ابوالفضل تا
خوب است اگر سر است باشد و اگر نه فلک تفرقه برادرت باشد غمی سپاهش که می
میروم تو پایداری که راه تشنه لبان تنگ کند علمداری ای برادر [illegible] که دلم خون از
زار کودکان تشنه ام ای جوان برادر چندان شرح در فراق با هم نمودند که اشک دیده فلک
خون گردید چون امام دلفگار دید که عباس برگشته شدن یکی رنگ از رخش میشود [illegible]
که ارکان کشور ظهری یعنی حالات من شکسته است از جان شستم پس آنحضرت فرمود
که برادرم هر گاه رخت بر [illegible] میروی سکینه و علی اصغر را [illegible]
تشنگی جان رسیده اند [illegible] پس حضرت بدست
خود [illegible] عباس پوشانید [illegible] پس عباس بدر خیمه‌ها
و خواهرهای برادر که انجا [illegible] رسیده ای زینب و کلثوم انجا پدرم
میروم برادر حلال کنید چون زینب [illegible] غم از برای عباس رسانید [illegible]
از خیمه برون دوید دید که برادرش [illegible] فراق [illegible]
[illegible] برادران [illegible] گردیده زینب [illegible] کشید
و ناله و زاری [illegible] و میگفت ای برادر [illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادرت [illegible] در لشکر [illegible] علمدار [illegible] که خراش کشیدن زاری
یک لحظه [illegible] عباس [illegible]
که برادرم [illegible] میخواهم [illegible] زنده کی
بعد از حسین بچه کار آید [illegible] عباس [illegible]
[illegible] که ناگه [illegible] سکینه تشنه جگر [illegible] برادر [illegible]

دنیا الم [illegible]

رنگ [illegible] برادران [illegible] که ای [illegible]
میروم [illegible] که جان [illegible]
سکینه چندان [illegible] تشنگی [illegible] عباس [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] برادر [illegible] ای برادر [illegible]
از وصال تو [illegible]
[illegible] ای برادر سکینه برادرش
تشنه میروم [illegible] برادر [illegible]
ناله الفراق الفراق از صحرای کربلا بلند شد عباس گفت ای برادر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
دید برادرش [illegible] برادر [illegible]
[illegible] چون عباس [illegible]
[illegible]
تیغ [illegible] برادران [illegible] شهید گردید [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول
[illegible] عباس
[illegible]
چون [illegible] عباس

زلشکر کفار [illegible]
[illegible] لشکر کفار [illegible] آب چون حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] عباس [illegible] برادر [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
لشکر کفار [illegible]
[illegible]
کافری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
پس [illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]

در [illegible]

[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت محمد [illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلمان [illegible] ابوذر غفاری
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

ولادت حضرت ابراهیم [illegible] پدرش تارخ و مادرش [illegible]

[illegible] ابراهیم متولد شد [illegible]

[illegible]

شبها هم چشم ستاره در روز [illegible] بیدار [illegible] زندان [illegible] بزبان حال میگفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سپیده دولت میکند چه منظور ماست در جواب او نوشتم که دیر است نزد من فرصت چون اورا آوردند
گفتم چرا عیاران را دشنام سپیده کرد گفت بجهت آنکه پدرم را کشته است گفتم و ملکه هر که را علاقت
بفرموده خدا و رسول کشته است گفت اگرچه چنین است من دیگر او را دشنام سپیده هم و دشمن میدارم
پس حکم فرمودم که صد تازیانه بر او زدند و در خانه رفتم گردم چون شب در آمد با خود اندیشه میکردم
که اینکار را این دشمنی را چه علت است نقل رستم را به تفحص میکنم با باتش آن رستم با باتش سپیده را هم
در این خیال بودم که در خواب رفتم دیدم که درهای آسمان باز شد و جناب رسول خدا از خود دارد
در ضمنی که پنج حله پوشیده بود حضرت علی ابن ابیطالب فرمود دامن آن مصطفی پوشیده بود و حسنین بر دو طرف
هر یک حله ها پوشیده بودند پس جبرئیل به یک حله پوشیده از کاسه زر دست رسول
خدا آورد گرفت و در سر این نزدیک به پنجاه مرد از مردان بودند جناب رسول فرمودند که شیعه علی
باید بر خیزد دیدم که جمیل کسی بر خواستند یکیک آب نزد سپیده آوردم که کیاستند پس جناب رسول
خدا آب خورد یک آن یکان ای ادب بر سر ورود شفاعت آوردند چون چشم شاه مردان علی بر ملعون افتاد
گفت یا رسول الله این لعین مرا دشنام میدهد جناب رسول فرمود که ای ملعون چرا علی را
دشنام میدهی پس دعا کرد که بار خدایا این را مسخ کن و صورتش را بگردان در حال آن شقی
سگ شد و حضرت فرمود که اورا در همان خانه که ببند تا حق کند من از خواب بیدار شدم
و گفتم در خانه رفتند و دیدم سگ شده و شقی را بیاورید چون در زنجیر کشیده ند سگی را که با ادب بود از کجا هم در این است
روزگار بر این قرار است که نشانم هم به سپیده چون او را دیدند سگ بود و گوشش از او و گردش از دمی ما ببینید فتح
و همه بر سفره و همه اسبی آوردند و گفتند چگونه دیدی عذاب الهی را زانکه سر در پیش افکنده
و آب از چشمش جاری شده شاه گفت که او در آن زنجیر قرار نموده که مسخ است و از عذاب
ملکوت وی از بس نتوان بود و بر او در خانه کردند که ناگاه ملعقه سپیده و انسان مسخ شد

با اهل کسی

با اهل کسی که از نخنه بود همه را رفت افسون در دنیا مسخ باشد چنانچه در زنیست در گور مسخر
که از جنسه خورده بود با علی خدا دوستان اند آنست کرده اند که در خواب هم می خوابند در پیش چشم
دشمنان است سپیده هم ریه دوستان اهل بیت خود را از نورش مشکین باشد کوثر
روحی فدای کی در کی بودی و تنی که فرزند رشید فدای علی و جعفر سرش را برودی رفت
گرفته از دشمنان زهره را با مصطفی روزاب ندارند آن پیکان چنان کردند که از گلوی
باره خوش بدرآورده به نمود نگار رفت اید دوستان وقت آن است که خود را از نو درار
داری از طفل صغیر کشته دیشب از گریه ملک تشنه نشنیده که برادران تشنه چه گذشت
پرورندگان طفل شیر خواره مادر کشیدگان

در بیان محبت و خاتم رباب طفل شیر خوار و ماهیت حسین علیه السلام وزاری مهد بنده ران
سینه چاک دران گان حور سیده در زمانیکه بدینگونه روایت کرده اند که چون نیشه در
وقت حیات آن کربلا را بیاره شکن دلهای آل مصطفی نمی کردید در روف از عمود آوران
رام غیب شنیده مانده بود که در رفت سپیده آن جوانان باید وزار صد برادران حرم نبوت مرغی
بر شنیدن حیات باقی بود که در وقت حرکت باز آن ناشده چون امام بی باره صد شهادت
در زر بیاران و فادار به جگر گوشگان را به خصه فرمود او اعلام با آل شهادت دارد که سید کارزار
را بر خود راست کرده رو به سید آن شد سبیل بر حرف نهاد چون چند قدم از خیمه ها دور شد
ناگاه شیون اهل بیت بلند شد فی الحال بر سینه ماتم از شکست . اورا صدای ناله عیش گرفت
و پس آورد رسید چون به در خیمه ها رسید و نوکران سوال کرد مگر بانو خبر است باید رفت
شهره بانو عرض کرد که ای زینت کلیش شهادت علی اصغر فرزند ما تشنه بر سینه ام زده
که بانو گاز شیر زد جگرم را بجوش آورده دگو بر من ام زد و پر باز صفه آن در ای رضای من از سیاست

تشنه یا شیر در پستانم خشک گردیده نه علی اصغر از تاب تشنگی طاقت دارد و نه از رام ای
چاره ساز من از برای خدا بفریاد صغیر برس که جگرم از برای او کباب شده بیکر ازمن دور
کوثر ثواب بهان بنای طفل این تشنه ارباب رسالت که حضرت بر سر گهواره علی اصغر آمد
صدا بر آورد که ای علی اصغر دیده باز کن که از عین العین خود بر آورده ام چون علی اصغر صدای پدر را
شنید دیده باز نمود برو پدر نگریست چون ازدید بدید بدیده بر سم نهاد و از سر زبان شنیدم که سکوت
شهره بانو خطاب با نمود که ای از دری من اگر از تو در وی شنیده ام اکنون که بدار است
چگونه چنین سخن فرمودی ای فصیح مدار این حرف بحضرت مکرر در آمد و فرمود که دو شنیده که بدار
در وح گو که کرده من از برای شیر این طفل گفتم پس آن حضرت سوار شده و فرمود علی اصغر را در پیش زین
گرفت و روانه شد چون بسیاه سپیده آن رسید فریاد بر آورد که ای مردم هیچ دری کرده پر حق ام
آوردن همان پیغمبرم که شما چشم امید شفاعت او دارید از کجا میروید که دیدید که از پدران
و فرزندان و برادران من باقی نمانده است مگر که همه را به تیغ جفا پاره پاره کردید با وجود دوست بر وی
اهل بیت بسته بچه یکی این طفل که در بهشت است از تشنگی به هلاکت رسیده و از پستان مادر شیر
ملازمش خشک گردیده اگر قبول شفاعت من کنید که این طفل معصوم را از آن جرعه آب ده تا دهید که از برای
شفاعت روز قیامت حق ضرورت با دیدی نیست که با کسی نشد دو گونه را سپر در پیش افکنده بود بعضی گریستند
و بعضی بر یکدیگر سپیده را بفریاد می کردند و از هیچ یک آن جواب نرسید که به تشنه آب
رسانند آب بدارد همین بدانست که رو در کسی جواب بدارد رسید ناله نشاه چون پهلوش ملعون
شقی در آن زمان یعنی حرمله بیکان که تحفه آن سپاه نداشت لکن همین دارم که ریزه دم دمید و در بدن ما را ام
فرمان برادر داده است و رنگ او شفیق سرش خدا رسیدگان بر آن نگوش نگوش شیره جان
زنگ تشنه ای انگیزه بموج گرفت بعد خدنگی شست تیر به ناوک رسید برقی که ننشتم آدم بر

بکشی

بکشید طفل حسین علی اصغر که از سوز ربا دو روی آشکار شده و تشنه بود آن نوک پیکان که به یک تیر نمودند
جان آن همین که آن تیر بحلق علی اصغر رسید دیده باز کرد و بر روی پدر نگریست آهی کشیده و جان
تسلیم نمود آن حضرت دیده از آن حال حضرت مکرر در آمد و تیر را از حلقوم ملکوت رفت چه دیده از عطش
آن طفل را به پنهاد بنای حیر بدرنگه سرخ را به نمود ای روز پیکر را رشته چون وجه گلی زدان
حرکت مانده بسته در گردن بسیار تصور سر از بدن در آرام کمان مسموم چنجر افتران حرم
کشیده منزل کرد و اربعین دور ان سپیده آن جنگ چند نفس کشید و که پیکان پس بیدام
حسین تیر را از حلق علی اصغر بیرون کشیده خون از گلوی آن طفل میرفت و حیرت آسمان بپاشید
و میگفت بار خدایا تو شاهد حضرتی که از ناقه صالح کمتر نبود و داد او را ازین دو حکم کن سپاه ظالمان
پس آن حضرت بر کنیزی بام گرد چون به در خیمه ها رسید فریاد بر آورد که ای بیکس ای بید علی اصغر
بگیر که از چشمه کوثر سیراب گردیده شهر بانو با اضطراب تمام از خیمه بیرون دوید امام حسین
را دید که خون از دو رخسارش روان است و چون شهر بانو نظرش بر خواره حلقوم افکند کلو پاره دید که بجای شیر
از دهان خون کبود گردیده و خون از گلوی او جاری است مالطفیلی نقد جان در رهم در بازار عشق
غنچه خون خورده بودیم در بازار عشق ر بهمه شدن روشن است از رضاوار درد غم بید نوازی که دارد
نابهار در کار عشق در بی نام طفیل در داده ز شیر عشق در ازل دارد شده از سیماه سرشار عشق
پس شهر بانو از در طفل شیر خواره نا نه برار بر آورد شک بر سر گشید و آن بگلوی پاره اصغر نهاد و حکم
مادران از بهر فرزندان نوحه میکنند و بزبان حال میگفت نو نهال سروی من گلستان است
در خیمه که جام شود بغربت که سر مست بهار زیلی بیستانم بیاراستانم طفل سبزی بیستانم
نظاره که گردید بیا زینم رفت بیاتو مرا که به پستان من از شیر است شدم فدای تو کنه
رانی زنی کی هر روز های دگر که بسته باری کی بگوش من رسید نالهای جانسوزت شدم

شدم قدری [illegible] برارت قدری این [illegible] چرا رسیده
زمین [illegible] پس [illegible] قد [illegible] برروی دست [illegible] زار زار [illegible]
[illegible] دست بریده [illegible] میگفت [illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] که [illegible] بریده [illegible] پس [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] دیده [illegible]
[illegible] که [illegible] رفتی [illegible] رفتی [illegible]
[illegible] رفتی [illegible]
[illegible] رفتی [illegible] که [illegible]
زنده [illegible] رفتی پس [illegible] کلثوم [illegible] چون ام کلثوم
[illegible] پس [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] حال میگفت که [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] که گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
زمین [illegible] ای [illegible] که [illegible]

در زبونت چه حال [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] عبد الله [illegible]
که [illegible] رسول خدا [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] پس [illegible] که [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
که [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول [illegible]

[illegible] که [illegible]
که [illegible]
که [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]

کات [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه صغرا [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] که [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] شهادت
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]

خوشحال گردان چون مدت الطول [illegible] رسیده قریب [illegible] روزی که [illegible] جگر نوشته
شرح [illegible] و [illegible] خود [illegible] نموده [illegible] برسد [illegible]
که بدست کسی بگو [illegible] فراق نامه را به پدرش برسان چون [illegible] کسی معلوم نشد
با گریه و زبان حال میگفت ای فلک [illegible] فراق دوستان [illegible] کنم چه در هجر عزیزان نامه
نوشتها کنم مردم [illegible] ندانم چاره خود ای پدر [illegible] فراقت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] فاطمه [illegible]
در شکایت و یاد پدر در حکایت میگفت ای خدا [illegible] که نامه مرا به پدرم برساند
ناگاه [illegible] بر [illegible] نمود [illegible] بیمار [illegible] چون [illegible] قدم [illegible] نشسته
دختری ضعیف [illegible] نمود که چون برگ گل [illegible] زرد [illegible] چون جرس
از کاروان [illegible] چون [illegible] بهار [illegible] سینه [illegible]
[illegible] که [illegible] نامه [illegible] همه کس بوی [illegible]
[illegible] ای دختر [illegible] حال [illegible]
[illegible] حال [illegible] نوشته [illegible] نوشتی [illegible]
نوشتی که [illegible] شکایت [illegible] چهره [illegible]
[illegible] از حال خود [illegible] که [illegible] کربلا [illegible]
فاطمه چون [illegible] از روی [illegible] بگریه گفت [illegible] حسین [illegible] فاطمه
[illegible] من [illegible] پدرم [illegible] نرم
[illegible] نوشته ام [illegible]
نشسته ام [illegible] کربلا [illegible] شود [illegible]
فاطمه گفت ای عرب [illegible] پدرم [illegible] نوشته ام [illegible]

کرد [illegible]

که کتابت مرا به پدرم برسان چون اعرابی کلام فاطمه را شنید [illegible]
ای صغیره بیمار [illegible] مظلوم [illegible] بیکس [illegible] پدر [illegible]
[illegible] غم [illegible] که من [illegible] کتابت [illegible] پدر بزرگوارت
[illegible] دیگر [illegible] دل [illegible]
فاطمه [illegible] گفت [illegible] دل [illegible] پدر [illegible] بوی پدر [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] برسد [illegible]
هرچه بود [illegible] وصل [illegible] حسین [illegible] دل [illegible] این کتابت را
[illegible] برای رسول خدا [illegible] اعرابی میگوید که چون کتابت [illegible] دختر بیمار [illegible]
[illegible] گفت ای عرب [illegible] که من [illegible] چیزی ندارم [illegible]
[illegible] از من [illegible] ندارم و گفتم [illegible] ندارم [illegible]
پس [illegible] دختر امام حسین [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] ای عرب خدا [illegible]
[illegible] کتابت [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] ای پدر [illegible] فراق [illegible] برادران [illegible] ای پدر [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] جدا [illegible]
[illegible] برادری ندارم [illegible] مادری ندارم [illegible]
[illegible] ای عرب برای خدا [illegible] پدر [illegible] همراه [illegible]

عرب [illegible] کرد [illegible] اگر [illegible] فراق [illegible]
[illegible] پدر [illegible] برای خدا [illegible] برادرم [illegible] چون فاطمه
[illegible] اعرابی [illegible] وقتی رسید [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
چون [illegible]
[illegible] رسید [illegible] اعرابی [illegible]
که این [illegible] جوان [illegible] گفت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جناب امام حسین [illegible] سلام کرده
[illegible] حضرت جواب سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
اعرابی [illegible] گفت [illegible] غلام [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه صغری [illegible] حضرت چون [illegible] فاطمه [illegible] اعرابی [illegible] فاطمه
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] چند [illegible]
پس [illegible] امام حسین [illegible] اعرابی [illegible] بیمار [illegible]
کتابت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

پدر سلام من [illegible] برادران [illegible] ای پدر [illegible] باران [illegible]
ای پدر [illegible] ای پدر جان [illegible]
[illegible] ای پدر [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] ای روی [illegible] از جای من [illegible]
ای پدر [illegible] خدا [illegible] خواهرانم [illegible] ای
[illegible] برادر [illegible]
خواهران [illegible] قاسم [illegible] سلام
[illegible] فاطمه [illegible] پدر [illegible]
[illegible] کتابت فاطمه چون [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] پاره پاره [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] کتابت [illegible] فاطمه [illegible]
بعد از ادای [illegible]
[illegible]
جناب [illegible] رسول [illegible]
چون [illegible] سیف [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری [illegible]
کرده [illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خود را [illegible] سیف [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قوم [illegible]

در حیره متحیر ماندند و همچو رحمی که تو هم مثل ایشان ایات برما ظاهر سازی باید گفت که تو پیغمبری
در آنحال جبرئیل رب جلیل وعده بیت المقدس پیش حضرت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله
حق تعالی میفرماید که من آن ایات را برای تو ظاهر کنم بگو تا از این قوم هر چند نفر معجزه پیغمبری از تو خواهند
چون رسول خدا صلعم مضمون وحی را بایشان بیان نمود گروهی معجزه نوح و جماعه ابراهیم
را خواستند و فرقه معجزه موسی و جماعتی دیگر معجزه عیسی خواهش نمودند آنها که معجزه
نوح طلبیده بودند حضرت رسول ایشان را فرمود که شما در شعب کوه ابو قبیس رویده
ملاحظه کنید و آنها که معجزه ابراهیم خواسته بودند بایشان فرمود که شما بیرون مکه روید تا صنع خدا را
ببینید و آنها که معجزه موسی خواسته بودند بایشان فرمود که شما پیرامن خانه کعبه روید
و بنشینید و آنها که معجزه عیسی خواهش نمودند سر گروه ایشان ابو جهل بود حضرت فرمود که شما نزد
من باشید تا آنچه خواستید ببینید پس آن سه طایفه رفتند چون صبح برآمد جماعتی که معجزه نوح
خواسته بودند باز آمدند و با واز بلند کلمه شهادتین گفتند و از روی صدق مسلمان شدند
و دیگر گفتند یا رسول الله چون ما در شعب کوه ابو قبیس رفتیم سر بالا کردیم که ابر از آسمان
پیدا شد و از آسمان فرود آمد چندان که زیر ما تنگ شد که بکوه رفتیم آب بر سر کوه آمد
نزدیک بود که غرق شویم این عم تو را دیدیم که بر روی آب چون کودکی با وی همراه
بودند گفتند اگر نجات می‌طلبید دست بوصی برادر من زنید ما بایشان متوسل شدیم ما را
بیرون آوردند جواب بایشان گفت مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من مثل اهل بیت منی اختلف علیها
فغرق این بیت کشتی نجات است هر که پناه بایشان برد از بلا خلاص یافت و در دنیا و عقبی بسعی
باید که متمسک شد هر که از طریق ایشان تخلف ورزید حق جل و علا بیزار شد پس قوم ابراهیم آمدند
زبان حال گویا که از آتش نیز برآوردند ما را بالکلمه شهادت بر زبان جاری گشته چون رسیدند گفتند یا رسول الله

بیرون

که چون به بیرون صحرای مکه رسیدیم شعله‌های آتش از زمین برآمد و در هوا آتش فرود
می‌آمد چنانچه آنکه گرداگرد ما را گرفت نزدیک بود که همه بسوزیم ناگاه در هوا صورت
زنی پیدا شد که روپوش بر روی خود کشیده بود در آنحال گفت اگر نجات خواهید دست
در دامن من زنید و همه را از آن آتش بیرون آورد حضرت فرمود آن زن دختر من فاطمه بود
و شوهر و بچه های ما همه آل اند که همه را دوزخ نسوزد که در فردای قیامت دوستان
خود را از آتش دوزخ نجات دهد که از اهل بیت و ازین همه نیز آنها میگویند در این
سخن بودند که جماعت موسی آمدند و شهادتین گفتند و گفتند یا رسول الله
ما در بیرون کعبه نشسته بودیم ناگاه دیدیم خانه مبارک از جای خود برخاست و بر بالای
سر ما در هوا بایستاد چنانکه گمان بردیم که بر سر ما خواهد افتاد ناگاه حمزه را دیدیم که نیزه در دست
داشت و سر نیزه را بخانه مبارک نهاد تا خانه بجای خود قرار گرفت حضرت فرمود آن کسی
که حمزه عم تو است بر زبان قادر تعالی و قدرت رسول خدا بنده و در این کرامت است
از خوارق عادت در روز بعد ابو جهل این سخنان را شنیده و از عداوت خون خود بجوش آمد و حضرت
با ابو جهل فرمود که مسلمان میشوی آن ملعون گفت هرچه علوم است که چه خواهی دید ما را میدید
زنده یا مرده ایشان را که نشسته است گرگ را بگویید تا از این پیغمبری بیزار شوند حضرت فرمود مردم
تیر که هر وقت مرغ بریان در پیش کشتی تو نخوری برادرت زنده از آنجا که در این
در پیش خود دارد سر آن مرغ زنده شده تا برادرت رفت دیگران از آن مرغ هم خوردند ناگاه
دانه مرغ بریان زنده شد و بر آسمان پرواز کرد و در این ابو جهل لعین گفت که این کار را
که تو میکنی سحر و جادو بود از رسول رب و در دود جبرئیل فرمود آن مرغ بریان و ... بر آسمان
... ... پس حضرت ... ... ابراهیم فرمود پس ... بر آن مرغ

بجز آنکه آن مرغ بامر خدا زنده شد و تصدیق پیغمبر نمود پس حضرت با ابو جهل فرمود که
مسلمان شو که بسر هر دو جهان رسی گفت که من هرگز ایمان نیارم تا یک روزی بر در خانه آن مرغ
بیلاری در بر بود و بر بام خانه حضرت فرمود تا مرغ را بگیرند و بیرون آن ... نمود یا رسول الله
فدای تو شوم آن مرغ را بر سر نوکی ... ببینید که ... از نبوت نور قمر از سینه و چشم
شفقت نمود ... با ابو جهل ... فی نور ... ...
در دشمنی چیزی فروگذاشتند و ... آنچه در دل داشتند ... ...
... را در صحرای کربلا ... ...
روایت کرده اند ... ...
زینب ... ...
... ...
... ...
وداع اهل بیت چون گذشت
یکی از ... گفته
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
شهادت ... ...

لشکر ... ...
... ...
... ...
که از ... ...
القصه چون ... ...
پاره پاره ... ...
... کربلا ... ...
... ...
شهادت بود ... ...
... ... ذوالفقار ... ...
... ...
... ...
در روح جلال ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

بگوشش اهل غم میگفت سینه زنان بشنید که هم اگر دوه شکر ز حیل میباید زدن شاهی
چو میگرد و رسید از رهش نام نیک بر خوارت زنده از زر بیم فرضی از ساربانت بیت رو که
ری بر دار در تصور انکه از اهل بیت بدر اوفتی چو ای که خشنده هر یک بنواز دو از سر کوشه رسید
نخل بیرادو داع میکرد نه وار حضرت کودکان پدر را در اهل بیت و رید رزینی سینه زد و خوار او
پدر را در سو بصر روشنی اسری فرموده که زار حسرت اهل ان شهر با نوشن امده ورکاب
رکب بر ره مهر جوارت کرف تو باد میکشید و میگفت که ای طایر روضه فلک ای عیش نکه دارت
نشنه زبان ای تشکی سینه بر سوز و ای تشنه دل آتش افروز بر سر شهر بر کشی بکر بر کشی سکم
جام بیچین جام به پن کرباج خالی شده سوم میگفت ای بزرگوار شهر با نواز همه اهل بیت
غریب تربت دل پیکو شهر رشتم میس ازدیار خود دور و ازچون تو یاری جهان چون نور فنی سی بهوی
که ارکم و پس از خواب شده دیده بر روی که کنیم ای میم بر در خود دیگر کوم وای چی بر تو سائل
از که چو هم دلم از اتش غم سوخته فدای تو کس کی روم که جدا شده ام غریب و طن خود جا شده
جفای زمانه در زد از هم جد بازخم الم کرده زند در جانم فرود خته است بد تب ناگک جای بر سر دو جای به
نموده است رو در کار سر از من بسی جفا رسیده بیکسی بسیار که مانده ام بغربتی جوانه هنوز ز ر
با من سنشره بر ز صبر و یاری کن بر و لیکن دل ز الکی شهر یاری کن چون حضرت امام
حسین این کلام از ان مام شنیده رسید است که شهر با نو مخین است بر سر به خاک سپر و کفت
و غم کرو بیده ورور رسیده شوق میموده و بزبان حال فنی میفرمود زین جهان مهر کنده نبود
ری یار بکس پیدار حیسم کنی فرغت ز اندر پس بیتنا به دار سر بیر از پس هر جا بود دارم یکر کام
مل کرده مسر بیک از صبر و قرار ای شهر بانو تو همسر ابر ان هستی و از ان نسل امام انکه ام
جدا خواهد شد شهر بانو چون این سخنان از شنید سر تا قدم ز دو دید که کمر ز دو ز کار هنوز

بس کار روز دوری از اهل بیت بارکر بام بیکه با نبده ام ای ور دم مانده بیکه هم در فراق کوه دلی
دلا یکربا نده از زخمات کردش فلوک بسر ور بر مانده بیکه بیکان جفا افلوک بر جانم
زنده بر کش کر چون و دین پچر که پدر مانده نه همین بر ستم بر روی منقلب ارسالت القدر ز
کو شسته بلبشند اینس پیشتر مانده راه بود اهر ار دسر بر ر کسکی نا بی سفر با همین جو حله امت
ندارم این کار است دل ضعیفی به این همه اتش محنت در ان باشد چگونه قرار کبرد کسیکه بحر رفیق
که رس همه بواغ فراغ نو دید از چه نشد بر بر دو تو هم اکنون سرانش جریان فی ز زخم مهر اهمیت ها
درد صبر است علاج هجر دارم اما چکنم نمیتوانم با ان همه در در داغ و خاری خود کودکان کلثوم صبوری
بکمال زکی و ان همه غم کار نکشیده کوه مانم بیش جست فرمود که ای بانوی ستار دیده
غم وای ستوده بپرده مانم چنان که ام جفا از کشتی روا کرده دیده و کسته بود در جستجوی حرم
از انکه بی الرام کرفت خدا انجا حبه در حیمه اهاله از ان تو بر ان سوار شد که بهر جا خدا داشته
تر خواهد بر دو پس بخیاط اهل بیت را وداع کرده خاک بسید ان کوفه کرد رسید چون چند
قدم رفت زینب از عقب فریاد زد که ای برادر از برای خدا ایستاده تر بر دار اسعد تعجیل مکن اول معین
هر کسی تو وصال پدر و مادر برادر و ابری دوس در ور دمند غم فراق میموده ام حسین که اندازه اب
خودبرا یار رسید بکمر به دیگر رشته در کردن برادر کرده ادرا میبوسید و میگفت میرسم لمبادر قبری
دیدار زینب نشسته ای برادر کرم صبر کن تا سیر نبینم که جفا برادر از جدا میکشند و اتش کار های سبب
بس دارد اهل برادر بغل کرفت و میگفت که نسیه ای بود زینب را در زنجی که از ان روز ابر ان مقدار
دار شنوو هر دو است که چون برادران یوسف را بصحرا میبردند اصرار بسیار در خدمت حضرت یعقوب
کردند یعقوب راضی شده رفتند یوسف کفتند که دوست بر دو و از بیداد رو اه ایار بوقفتند به با سیم
بیه صحرا رفاقتی کو سفند ان روم یوسف که پدر رفت و دست و در کردن پدر کرده صحبت سده الاالا

میبوسید و در میش رفتن صحرا میبود یعقوب از انحس محبوب راه چاره ندید پس فرمود
شما بر دید و در شحره او وداع با شید تا حمیا سلم در برادر دام ورا بر شحره او وداع در ضعی بود
که هر کس بسفری میرفت که از او با بای درخت همراه میرفت و او را او داع میکردند
و بر میکشتند چون یوسف با برادران روانه شدند حضرت یعقوب بر خواست تا به در ان
بر سر وقای محراب درد بر عصای بحران بر کف در راه شغر ان امد از دید ایشان از کنار
نا بیرون یک درخت رسید سفارش یوسف را بیرادر کرده و یوسف را وداع نمود چون ایشان
روان شدند یعقوب از یوسف رسیده و میگریست بر داشت که یوسف را خواهری بود
از یار خود تش رفت نام دیدند وراوف زینب خواب دیده در خواب دید که یوسف را کرک برده
بر حسرت از خواب بر خاست و کفت برادرم یوسف در کجاست کفتند همراه برادران بصحرا
رفته کفت پدرم چه شد کفتند بوداع ایشان رفته است خواهران یوسف بیتاب شده و با خود
کفت شما در ایوسف از صحرا دیر اید و من بی بیت و طاقت هجران وی ندارم بر خواست چادری بسر ز
برادران روانه شد و فنی رسید که از ایشان بیرون رفته و از عقب فریاد زد که ای برادر یکم باشید تا من بیایم
بیر سم و بر برادران ان یایستاد ای برادران بدید ه انصاف بنگرید یوسف با برادران ایستاده فتنه
میرفت و خواهر ش نیز بر بیرون شد رهبر باشد که پر از دمتن عنکاه میرفت و میسیدست
بر میکرد و چگونه دست از کردن او شی برادر دو دختم خود همه یاران و برادران و برادر زاده که
کرشته و دیده بود و چه رسیده خود را سپید او دست زینب فریاد کرد برادر روی زبان حال میکفت ای یس
بیکسان دارد از جدائی برادر دار رسید از جدائی جدائی میکشید بیاد مرد خدا انسانه ز دو ی بر داده کرد
ماند بعد از این ارام در دل فراق دوستان کار مشکل بر دارای غم که روز خوش نبینی ای
هیچون روز خون نشینی ز محرومی بنام یار خواری نبودم طاقت کم با صبوری پس بنشیت بیچاره رفت ز کریه
بر داشت.

بر رفت امام حسین میرفت و زینب از عقب نگاه میکرد و دره میکشید و زار زار میگریست لاعلاج نجمه
برکشت و سر بر زانوی الم نهاد و بزبان حال میگفت عمر کوتاه من این سفر هجران در دار کوتاه از جل
نا سفری رفته باز خوف از ردادن جان من ازان میترسم که تا بسوم با ردیم کفتی بیا ز امل خوان شده
از داغ جدا دلی بس این چاره نیست زغم بار دربار کاشکی میتا ماند و از جهان ریکم است بید ای که میگفت دل
اتش هجران که دار جون عشق کذشت هر یک دل صد هزار از انده هر یک ز فراق تو ای دهر نیل در استعمال عشق شوقت
از خواب امام زین العابدین که در وقت سر بستر بیماری افتاده بود دل با آتش نیست دارد چشم حسرت در راه که
شاید یکه هم دیگر پدرم را به بینم ناگاه دیدم مرغ بی بال سفید او بر رکن داخل خیمه کردید و مرا دار بر کرفت
میبوسید چون زبان میکفت شدید دیدم پدرم بود از پس که تیر بر بدنش زده بودند چون مرغ بیر برادر دو
بود هر از است بده اکل جال شدم پس ا کفرت و صیتها بس کرد که ای غریب بیمار بالوون
بدار اکن و طریقه صبر و شکیبائی را از دست مده چون بر روضه جدم بر روضه جدم از منی سلام برادر
و شبیلی سر از من پیغام بده که حسین سر در راه شد دار بیاری چون ای سر و نوشش کشته بیاد از
تشنه اطفال من بجا رید پس امامت را امانت بیدرود دارند و دان دیده اخرین پدرم
بود چون عشق از ستاده کذشت حیدری تشنه هدالنی ح میدند اهل بیت امام با سید وزاری
نام مانم خیمه را رسیدند خوالی حی رایدند که سیج دیده نه دیده زین ای شکم عشق انسته چون
از ره هجار حاشکسته خونش ز رخم جم جاری چون بکر کشته از شکاری خوان ریز
تنش بخون گشته بچخیر کرد به عقب از پر تیر در خون شده حق با سینه در پی شک در فته
میکرد بچخیه چون نگاهی از سوز جگر کشته ای از باد ام شکسته اندام هنوز ز رسته رهی
بهر کام چون دارد ضعیف که کرید زرشتهها نهی که غلطید چون اهل بیت خوابی مرا چگ
دیدند معلوم کردید که دیگر سیدی ندارند و زبانها الشعار بخاک بر امده او برا دار جانا کرفته

[illegible]

یکی از کردنش افکنده دستی بافواه نقش این ابیات میشی که ای صرصر هجر از من جگر بردی
سرو نیک رفتارم چکردی ملی میسود در روی زمین حسن گفت با دو چشم خونین که برو شهادت
افزون کو صحن در کربلا گوهر کو سکینه امده و بوسیده رکابش [illegible] بود این گفتگو
[illegible] که [illegible] راچکری [illegible] روزگار [illegible] افکنده ان [illegible]
[illegible] را [illegible] که پس در [illegible] رم [illegible] هجران [illegible] چون [illegible]
[illegible] شهر [illegible] در [illegible] و بر سینه میزد پس از ناله و زاری [illegible]
[illegible] ای [illegible] دفاعی [illegible] امده و شهربانو [illegible] پس گفت
امام حسین [illegible] رسول خدا [illegible] شنیده [illegible]
خاتون [illegible] شهربانو [illegible] ای [illegible] برادرم [illegible]
[illegible] برادرم [illegible] سکینه [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] برادر [illegible] سر راهمین [illegible]
سر راه همراه خود بر شهربانو سکینه [illegible] منم حسین الوداع الوداع انم حسین الوداع الوداع
[illegible] باب [illegible] سفر [illegible] سلام [illegible] حالا از [illegible]
[illegible] سلام [illegible] که پیش [illegible] بانوی [illegible]
که جان [illegible] بعد از [illegible]

حضرت باری [illegible] رسول [illegible] سلام [illegible]
[illegible] که [illegible] قدم [illegible]
[illegible] صدق و یقین [illegible] کودکان [illegible]
[illegible] که روزی جبرئیل [illegible] خاتم [illegible] امیر مومنان

دا[illegible] شد جبرئیل چون امیر المومنین را دید [illegible] رسول خدا فرمود
که با جبرئیل [illegible] ای [illegible] رسول الله [illegible]
حضرت [illegible] پرسید که [illegible] جبرئیل گفت [illegible] که حق تعالی [illegible] از جبرئیل پرسید که [illegible]
و من [illegible] بودم [illegible]
[illegible] نور [illegible] که [illegible] جبرئیل [illegible] و من بنده و [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] چون [illegible] رسول از جبرئیل پرسید که عمر تو
چند است گفت [illegible] هزار سال [illegible] من او را
[illegible] هزار بار دیده ام حضرت رسول فرمود که [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] امیر المومنین فرمود که [illegible] چون [illegible]
جبرئیل [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که حضرت فرمود [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] علم الیقین [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] فاطمه [illegible] بودم [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] ان [illegible]
[illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible]

که [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] روی [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] که [illegible] علام الغیوب [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] که [illegible] ان [illegible]
میگوید که [illegible] حضرت [illegible] چون [illegible]
چون حضرت امیر [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible] که یا علی
[illegible] برادر [illegible] امیر المومنین فرمود
ای [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت رب العزت
[illegible] برادر [illegible]
بود و [illegible] روزی در صحرا [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] قوم [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] که مادر

درایں

در این باب [illegible] امیر المومنین [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] برادر [illegible]
امیر المومنین [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible]
[illegible] ای اهل مدینه [illegible] امیر المومنین [illegible]
جمع [illegible] که [illegible] ولایت [illegible]
که مردم [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] پس [illegible]
ان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] که [illegible]
[illegible] مردم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] که [illegible] امیر المومنین
[illegible]
که [illegible]

بود و در قدم اهل بیت [illegible] از دو پای مبارک آنحضرت را میبوسید و میگفت [illegible]
در [illegible] تو مسلمان شدم که من گواهی میدهم که خدا یکی است و بغیر از او خدا نیست
و جناب محمد مصطفی رسول خداست و تو وصی او [illegible] که همراه [illegible] مسلمان
شدند و خلایق [illegible] سرزنش کردند حتی آنحضرت فرمودند که این قصه [illegible]
حضرت فرمود که [illegible] ابلیس لعین است و او را دوازده هزار
جنی و پری مطیع اند و این پسر را [illegible] کرده بودند و من با ایشان مقابله کردم و ایشان را
دعوت نمودم قبول نکردند پس همه را کشتم [illegible] رسول [illegible]
با علی کجا بودی وقتی که حسین [illegible] گرفتار
بودند چون [illegible] یاران [illegible] برای شنیدن [illegible]
که [illegible] برادران فرزندان پاره پاره کردند [illegible] بود
و اولاد [illegible] چون [illegible]
در صحرای کربلا [illegible] شهادت [illegible] که
بقتل خود راضی شده قبول امداد نمود

منقول است [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] شهادت یاران و فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شنیده [illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلام کرد و جواب شنید پس حضرت فرمود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در صحرای کربلا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]

خدا [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاران [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام [illegible]
یاران [illegible] آنحضرت [illegible]
رسول [illegible]
و یاران [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
چون فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از آنچه بود [illegible] که هر قسمی [illegible] باقی همه [illegible] بود که [illegible] برادران [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
چون [illegible] امام [illegible] که آنحضرت [illegible] نگاه کرد
و [illegible] که [illegible] مرا [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام [illegible] چون [illegible] امام [illegible]
[illegible] و گفت [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] چون [illegible] کار [illegible] امام [illegible]
[illegible] و آن [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] چون [illegible]
امام [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] بود [illegible]
چون [illegible] که [illegible]
که [illegible] خود [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible]

آنحضرت

[illegible]

[illegible]

دلشنوده

در بیماری اهل بیت [illegible] رسیدند امروز است که [illegible] خون گریست امروز است که [illegible]
دیگری [illegible] زار زار [illegible] رسیده [illegible] چون تازه [illegible] امروز است [illegible] محرم [illegible]
[illegible] قراری بودند [illegible] تعزیت داری [illegible]
[illegible] این همه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] که در روز عاشورا [illegible] چه گذشت

مستمعان شرح تعزیت داری [illegible] نغمه سرایان [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که چون [illegible]
جوانان آل [illegible] چون گلستان [illegible] شکوفه [illegible]
باده [illegible] شهادت [illegible] وصال [illegible]
معرکه [illegible]
از شمیم ریاحین [illegible] ذوالجلال والاکرام
[illegible] رفتند [illegible]
[illegible]
[illegible]
آل عبا [illegible] امام حسین [illegible]
چون نوبت شهادت [illegible] امام [illegible] از هر طرف [illegible]
[illegible] از هر طرف [illegible] کودکان [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] از هر طرف [illegible]

[illegible]

که [illegible] امام [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible]
چون چشم ام کلثوم بر آن [illegible]
[illegible] در خاک [illegible]
[illegible]
[illegible] امام زین العابدین
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]

[illegible] که امام زینب خاتون [illegible]
جان [illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] امام [illegible]
[illegible] الفراق الفراق [illegible] خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] خاتون [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خاتون [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون امام [illegible]
[illegible]

چند بار از شط ... ولیکن ملک ... که ... تحسین کردند

... صدق ... کوثر ... زخم ... تیغ ...

... کف ... زینت ...

... صدق ... عقاب ... پرواز ...

... شال ...

... چون ... خلاصه چون تشنگی بر ان امام ...

بود و در ... فرات رسید ...

... که ...

... امام حسین ... حضرت فرمود که ای ...

... که من هم ...

... ای حسین ...

... چون رسید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در خدمت رسیده ام هر چه از کنیز فرمان بردارم حضرت رسول فرمود که یا فاطمه [illegible]

و جز از خویش [illegible] حکم کن [illegible] قبول [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

در است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوف مکن که این شیر بجای فرقت بدرست میرود که کشتی ما را دریا ... ال ستم ... کشیده چون
ان شیر بقتلگاه رسید بر حوالی کشتگان میگردید و تن ... را بو میکرد تا بسر نعش شیر یکه بر زمین
امد چون نعش بر ان بدن پاره پاره چید پر از خون از دنباله در امد و چون پدر
محربان بدور او میگشت و از خون ان حضرت ... میمالید و ان نعش مطهر را بو میکرد و ... شهیدی
جور ... امام حسین گذشت و نعش میکشید چون ان ... سعد دید گفت ان زر را
مخ [illegible] در زمین در ان وقت کو ... را ... در برای حرم ... غارت ... اطفال
میرفتند ... بکیرن و ان در میان لشکر گفار بود چون ان ... شنیده ... ان
شتر ... بر ... رو ... گذشت میگفت ای ستمکاران بر ... وای ... ان
چون ... رسول خدا ... میکنید و ... شرم ندارید ... چون نعش ... [illegible]
اند شیر از ... و او را ... نشد پس لشکر گفار ... کاری ... که
... [illegible] ... چون ... شیر ... با ... بدن ... شیر ... رست
بنحمه ... در ان وقت ... دل ... و ... ان ... بکام ... کشیده
بود ... اورد ... که ... بنی ... ان ... گفت
... ای ... همه ... ان ... بر ان
... در ان وقت ... سعد ... ان ... شیر ... گرفته ... را ... ان
شرم نداری که ... ان ... سعد ... که ... ای
... [illegible] ... که ... ان ... زنند
... از ... ان ... که ... ان ... فرستد ... بر ...
... ان ... غارت میکردند ... ستم ... [illegible]

بر بدر شته ... [illegible] ... بر ... میکردند ... سحر ... هم دختران ... بیت ... نمودند عقد ... بردی را
... [illegible] ... رسید ... که ... از ... وقت من ... که ... رسید ... بر ... شیند
... [illegible] ... دیدم ... میکشند
و ... ان ... غارت میکردند ان اطفال فریاد ... و ... ان ... و ...
... ارث ... انجا ... بر ... مظلوم ... که ... رسید ... غارت
کرد چون ... گوشواره ... طفل ... از ... بود که ان گوشواره ... او ... فاطمه ... کرد
ان گوشواره ... می ... که گوشواره ... کرد ... ان ... گفت ... فرزند ...
... از ... گوشواره ... گفت ای ... ان
گوشواره ... که ... پدرم ... ان
و ... گوشواره ... پدرم ... کار ... ان ... دار
پس ... دراز کرد ... ان گوشواره ... که گوش ... پاره شد گوش
بعد از
دارد بیرون ... طفل ... کشید و ... نعش
... ای ... بعد از ... ان ... سلام ... کلثوم ...
... [illegible] ... ان ...
... [illegible] ... ان ... از ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قرآن ... که ... ان ...
... [illegible] ... ان ... که چون ... ان ...
... ابو بکر ... [illegible] ...

روایت شده ... رسید ... که ... بعد از ... که ... این بود که ... را ... مکر
... [illegible] ... رسول ... دو ... یعنی
که ... رسول ... اشتر ... بود ... کرد و ... را ... کودکی ... به
... ان ... و ... فرزند ... شیر ... ان ...
... [illegible] ... زمین ... بود و ...
چون ... زمین ... که ... زر ... دار ...
در ... و ... بود ... که ... دار
... سجده ... آمد و گفت ... رسول خدا ... ان ... گفت
... که ... سال ... یعنی ... رسول خدا ... بود ... گفت
... شد اعرابی گفت ده هزار دینار زر سرخ ... رسم ... پدر ...
... دارم ... نی ... که ... ان ...
... اورد ... گفت ... تا ده ... ان ... گفت
... ان ... که ... گفت ... اعرابی ...
و گفت ... ده هزار دینار ... بر ... ان ... گفت ...
... سرخ ... و ... ان ... در ... ان ...
... [illegible] ... را ... بود ... گفت ...
زر ... ان ... و ... که ...
زر ... ان ... چون ... زر ... اعرابی ...
و ... زر سرخ ... ان ... زر ... شیری و ... نجهیل

انفعال چون ... عمر ... ان ... که ... ان ... شد و
... که ... ان ... و ... دارم ... و ... که ... اورا ... شد
... ایام ... که ... ان ... و ... از ... کیفیت
... که ... از ... که ... زر ... که ... ای
... عمر ... گفت ... از برای ... که ... زر ...
... ان ... که ... ان ... که ...
... ان ... ان ... حلال ... سر ...
... [illegible] ... گفت ... که ان ... داده
هزار دینار زر سرخ ... پدرم ... که ... از ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... سگان ... و ... گوشت ...
که ... ان ... سگان ... زر ... سگان ...
... [illegible] ... چون ...
... [illegible] ... سگان ... چون ... که ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... چون ...
و ... سگان ...
... [illegible] ... چون ... ان ...
... سگان ... [illegible] ... چون ان ...

محمد زاده بدیع الملک بزرگی ... به در ان موضع ایستاده دست بر زمین نهاد و دست ایشان
از قسم کرد رعیت گفت ای پدر بر سر سلطان منور باد که در زخم برادر کی نهاده ایم
طلب میکنید ایشان بقدرت خدا بر زبان آمده گفت ای پسر امیر سلطان کسی که
واقف از احوال بهشت و دوزخ باشد و از ضمیر ملک و ملکوت خبردار باشد که زعفرانی
در گیسوی ای پسر من بد کردم و جزای خود دیدم امیر رحیم تو از تسلیم ام که دست از دامن
کسم فضل و بیزار از این عصر و از اهل بیت آن زمان است و سردار کشته بیرون ان سر در
اول وقت و بعد از وصیت یعنی علی مرتضی بیدار که هر چه دیده که با پیغمبر آخر زمان دیده
است با علی مرتضی ... از بلند مرتبه تنها تو بر در آن راه پس که از قصه ای است
و عالم بر حسب ... که نفس بیدار و در آن سر در آن کار ... جمال مشکل
بیت بغیر از او دیگری نه روشنده ... و ... پس جمع ... در سرستان
امد و دامن ترک که هزار بار جان من فدای جوان تو ... را دیده ... بر دامن ...
فرمود بر و و او را بر ... دار و بر و بدان خانه که بدرت می نشست از طرف شمال
زیر فلان حجره ... که ... در ان موضع ... بردار و تسلیم او کن
پس محمد رفته ... در ان موضع رسید چون ... گفته
چنانچه حضرت ... نشان گرفته بود ... تسلیم ... کرده چون ... معجزه ... دیدند
شاه ولایت دیدند ... به ... هزار ... بیعت ...
و بار ... کرد ... خدمت ... در روز
چون ... طریق ... نشان ... که ان بدان ... رستم
پیش کرفتند و بعد از ... خون ... او را بخشیدند که ... ورق

سبحه

سنجیده شده از درکوری نهمه کمر ... محضری است و بهم خورشید و ماه ... دو کوکب
برایشان ... کواه چگونه گوشت ... از زمین تا به وقت ... که ... دختران امیر
و اهل بیت ... دستگیر دارد ... که سر ... گوشش و ... کشته از رفتن اهل
بیت بیقین که ... بر سر نیزه ... تا به ... اهل بیت ... شهید

نوحه سنجی ان ... پرده ... و گوشش بیران

فانون ... بیمنه روایت کرده اند که چون بعد از شهادت امام حسین تمام اسباب امام ورثت
عترت محمد ... اهل بیت ... سپاه دلان کوفه ... رفت بعد از غارت اسباب
بچه بیمار ... پدر ... دختران فاطمه زهرا ... اسیر کردند
بخرم از ... منقول است که ... که ... حسین
یا سر از ... به ... کشته ... رسیدند
شد ... منقول ... اهل بیت ... قربان ... کعبه ... بریده
چون ان ... خون ... روان ... کشتگان و منزل ... که ... سینه
ناگاه چشم ... بر بدن پاره پاره ... حسین ... دیده ... بیند که ایشان
دیدند ... چون ... قرآن ... خاک ...
قرآن ... پاره پاره ... دیدند و ...
زاران ... کشته ...
کی ... مسکن ... شد
کاهی ... نیزگان ... کی ... کی میگفت
ای ... زار ... گفت ... بود

که مو ... سکینه ... بدر ... برادر ... بانه
... سکینه ... از پدر ... چشم ... فانون ... که
می گذارد پدر ... حسین ... پدر ... نیم سکس
بدان جسم پاره پاره ... قرار ... که از دل ... گوید ... دی گذار به بالین
بابا ... دی گذار که ... حسین ... خون ... برادرم ... حسین ...
به ... دی گذار که ... جگر ... و وصال ... جانم
... که ... زینب ... که ... خون ... زینب ...
... نرگس ... دیده ... ندیده ... زعل
... منقول ... زینب ... سکینه ... پدر
... سکینه ... کشتگان ... برادر ...
... منقول ... سکینه
... علی اکبر ... گفت ای برادر
... برادر ...
می برده ... بیمار ... پس بدان ... برادر ... رسید
... علی اکبر ... علی اصغر ... که ... عمار ... چون
... کشته ... علی اصغر
... سر ... و گفت ... چرا
شده ... چون ... کشتم
دیده ... علم ... دیده ... برادر

بیشتر ... جای ... اود ان ... کاری کرده ... که ... نجر
و ... کشتگان که ... سوی ... دیده ... بران ...
... که جبرئیل ... و دیده که ... فاطمه زهرا ...
در پای ... کشته ... که ... بریده ... مرتضی ... خون و
خاک ... شهید ... دیده ...
... چون ... بدن ... پاره ... دیده ... فرشتگان ... بدان
... دست ... زینب ... برادر ... شهادت
در گردن ... سر کرده و ... ناله ... اهل بیت ... برادر
... کشته ... لشکر کفار ... بر حرم ... کاروان ... برادر
سروری که چون ... رعیت ... حال دیده ... کشته و ... شد
... شهیدان ... نمودند ... چون ... سر ... زار
در آمد ... کشته ... که ... شنید ... گفت ای ...
... شدم ... ای تو حال ... سکینه ... شهید ... سکینه ... که بود ...
... که ... گردی ... که ...
... سکینه ... برادر ... گرفت ... کرده ای پدر ... دیده ام
... کربلا ... سکینه ...
... ای پدر ... که چگونه ... ای پدر
... ندارم ... کرده ... ای ... تو ...
کس ... سکینه ... بدن ... بود

کو موکلا ...

بحال تو که از کشته پدر یکسر جدا شدی و شیفته خواهر بیسر و در بدر و آواره ایام و گرفتار اهل
کوفه دست ام گشتی ای برادر من با تو الفت گرفته بودم و تو همدم من بودی و از [illegible] از تو
جدا شدم چکنم که نمیگذارند که ساعتی در پیش تو درد دل گویم آیا درین سفر با هجران بخت چکنم
و در فراق برادران و یکه زارم کاش [illegible] که [illegible] خواهر [illegible] میرود
پس این بیکسان را که زار گریه میکنند سوار و بکوفه روانه کردند چون کاروان اهل بیت براه
میرفتند و از عقب نگاه میکردند و از سوز دل ناله میکشیدند

بعد از بیان [illegible] و پس از صورت زاری سکینه [illegible]

مروج مظهر امامی که سیاح صحرا چون گوسفند سر از تن مبارکش [illegible] تسلیم و تیغ در قفا نهاده
چگونه در حدیقه شیعه و تحفة المجالس است [illegible] صحیح از [illegible] یاد
کرده اند که او گفت که در خدمت حضرت علی مرتضی بودم آن شب [illegible] بود که حضرت [illegible]
سوار شده [illegible] روانه بود در اثنای راه در موضعی فرود آمد و فرمود که وضو سازم
[illegible] دیدم که [illegible] کرده [illegible] که از [illegible]
آنحضرت پرسید که [illegible] گفتم [illegible] از آن [illegible] چون [illegible] فرمود
[illegible] الله [illegible] میان [illegible] بر آن [illegible] چون [illegible]
[illegible] پیش آمده [illegible] از آن [illegible] در [illegible] کرده
[illegible] فرمود [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
کرده [illegible] کفت یا امیر المؤمنین [illegible] وارث [illegible]
[illegible] چون [illegible] دیدم [illegible] گفتم
[illegible] که [illegible] نوادگانت [illegible]

حرم گرفته و بر [illegible] زینب [illegible]
و آن [illegible] گفت یا ولی الله [illegible] برادرم [illegible] فرمود
[illegible] پیش [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که ای [illegible] جواب داد که [illegible] فرمود [illegible]
چه [illegible] گفت یا ولی الله [illegible] برادرم [illegible]
[illegible] بودم [illegible] برگشتن [illegible] که [illegible] دارم [illegible] چون [illegible]
گرفت گفت یا امیر المؤمنین درین سفر [illegible] که [illegible]
که [illegible] برادرم [illegible]
حضرت [illegible] کرده [illegible] چون حضرت [illegible] فرمود
[illegible] که [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] الصلات [illegible]
بعد از [illegible] سکینه [illegible] زنان [illegible]
[illegible] مردم بود [illegible] بیده بعد از [illegible]
مردم که [illegible] پاره [illegible] بودم [illegible]
مردم [illegible] سینه [illegible] چهره میکنند و
[illegible] بودم که [illegible]
از کوفه بیرون [illegible] که [illegible] کوفه بود
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] گفتند در [illegible] گفت [illegible]

و مدینه [illegible] که پدران و مادران [illegible] یکشنبه [illegible]
و آن [illegible] علم [illegible] پنهان [illegible] اورا
[illegible] حضرت فرمود [illegible] من [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] از آن [illegible] رفتیم [illegible]
آنحضرت در [illegible] و گفت روزی که [illegible] بودم [illegible] رسیدم [illegible] سنگ در
[illegible] یک [illegible] گفتند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ناگاه [illegible] سنگی [illegible] سید [illegible]
آن سنگ که [illegible] گفتند [illegible] آن [illegible] انبیا [illegible] نقش
حضرت فرمود که [illegible] انبیا [illegible] نقش [illegible] جمع آمده بودند
[illegible] سنگ [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] رفته [illegible] مبارک [illegible]
سنگ [illegible] روی [illegible] چون [illegible] نظر کردند [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] موسی و عیسی [illegible] نقش [illegible] همه [illegible]
آنحضرت [illegible] و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و [illegible] ولی
الله و خلیفه رسول الله [illegible] گفتند که [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
که در تورات و انجیل خوانده [illegible] رسول [illegible] علی [illegible]
[illegible] تو را چه مانع بود که [illegible]
از حسین [illegible] کربلا [illegible] اهل بیت [illegible]

بر [illegible] ای [illegible] از [illegible] چگونه [illegible] دیده [illegible]
[illegible] که [illegible] پاره پاره [illegible]
صحرا آمده [illegible] مرغان [illegible] حضرت [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] مرغان [illegible]
[illegible] و [illegible] شمع [illegible]
بدینگونه روایت کرده اند که چون [illegible] حرم [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] شهیدان [illegible]
و بعد از [illegible] کوفه [illegible] شهیدان [illegible]
[illegible] روان [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] صحرای [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] پرواز [illegible]
[illegible] تعزیت [illegible]
[illegible] مرغان [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] کرده ام [illegible]
[illegible] کرده ام [illegible] مرغان [illegible]

بر بالای بازار رو پرسیدند که بهر چیستی در خون نشسته که مرغ بی‌بال و پر شکسته تهمت این
حرف بر سر آمد عقل [illegible] زر در [illegible] مرگشی [illegible] سبزی زمینگه [illegible]
میگه آنزی که آتش زد بر این حال خبرت که [illegible] زدل بوی کباب زمرغ گفت ای طیر ان
اوج عزت وای طیور [illegible] قربت بعد [illegible] بر و از اوج زند [illegible] و ام وگل گشت
چمن حسینی ناگوار است بدیده که چون من [illegible] صیاد [illegible] از نه پرواز نمودم از قفس
گذارم بدشت کربلا نشسته جگر گوشه رسول خدا او و همای اوج اصطفی را دیدم که از [illegible]
کربلا بخون طپیده [illegible] باز [illegible] نمودم [illegible]
ای مرغان وای بر شما که چون [illegible] سهر [illegible] ودانه نخورده بر [illegible]
این دنیای فانی [illegible] حال [illegible] فرزند رسول خدا [illegible] کرده اند و بدن او در [illegible]
کربلا بر سر خاک [illegible] و خون از [illegible] جاری است چون مرغان نوای غم [illegible]
شنیدند [illegible] بریدند تا بکربلا رسیدند [illegible] امام حسین را دیدند که چون مرغ [illegible]
بر [illegible] کربلا خون [illegible] سر [illegible] حال [illegible]
[illegible] جلال [illegible] مانده [illegible] سر [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس ای

پس از نوح مرغان [illegible] بر بالای [illegible] کربلا می‌آمدند [illegible]
[illegible] از [illegible] شهادت امام را [illegible]
از [illegible] مرغان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مدینه [illegible] یهودی [illegible]
[illegible] یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مرغ [illegible] بستان [illegible]
[illegible] یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یهودی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یهودی [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شسته دیدم خود را [illegible] دیده ام [illegible] که از دیده [illegible] کوربلا [illegible]
از [illegible] خوش [illegible] سینه [illegible] بود [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible] دیده [illegible]
[illegible] شدم [illegible]
[illegible] دارم [illegible] شدم [illegible]
[illegible] شدم [illegible] که [illegible] دیده [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] چون [illegible] که این [illegible]
[illegible] بعد از چند روز [illegible] رسید

بعد از [illegible]

[illegible] سلام [illegible]
[illegible] که از [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] فارسی نموده اند که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]

شنیده ام

شنیده ام که [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] چون [illegible] که [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] از [illegible]
[illegible] چون [illegible] اول [illegible]
[illegible] چون [illegible] که چون [illegible]
[illegible] چون [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

نموده که آیم تو با آنکه در پای حسین [illegible] خود رسیده از آن [illegible] زر [illegible]
و آن [illegible] از [illegible] عفو [illegible] گفت خدایا [illegible] که [illegible] خود [illegible]
گو که کشتن نفس [illegible] خود [illegible] با انکه [illegible] کشتم [illegible] هر [illegible] که یاد [illegible]
[illegible] از [illegible] حق [illegible] من همین [illegible] دل [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] بودم [illegible] امام حسین دیدم [illegible]
بسیار [illegible] رسیدم [illegible] و [illegible] جمع [illegible] کرده بودم
در لشکر [illegible] در صحرای کربلا [illegible] گرد [illegible] بعد از [illegible] پس [illegible]
مخدرات که سراپرده [illegible] کربلا [illegible] برده [illegible] چون [illegible]
شدم که چون [illegible] قاتل [illegible] آن حضرت [illegible] که [illegible]
نفس [illegible] که [illegible] تیغ [illegible] چون [illegible] رسیدم [illegible] پاره پاره
دیدم که بر روی زمین افتاده [illegible] خاک [illegible] بر [illegible]
آن نور [illegible] بدن [illegible] آسمان [illegible]
بجستجوی بدن امام حسین [illegible] دیدم ناگاه آن صد پاره او را دیدم که [illegible] داده [illegible]
[illegible] نوری [illegible] دیده [illegible]
همان زیر جامه را دیدم پوشیده و بندی که دل در آن بسته بودم در آن کشیده اما گره
بسیار بر آن زده بود پس رفتم و یکیک از آن گرها را کشودم تا یکی باقی ماند چون خواستم
که آن گره را بگشایم آن بدن دست راست خود را آورد و بروی آن بند نهاد من دست
آن مظلوم را گرفتم و هرچند قوة کردم نتوانستم او را دور کنم برخواستم و در میان حربگاه
حربه دیدم او را بر داشتم و بر سر آن نعش رفتم و آن تیغ را بر بند دست آن مظلوم گذاشتم

ومقصود

و [illegible] از [illegible] هرچند [illegible] کردم [illegible] بجنبید کردم و [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] دیدم [illegible] پس [illegible]
[illegible] کردم [illegible] زیر [illegible] دیدم [illegible]
و زمین [illegible] ناگاه [illegible] عظیم [illegible]
که [illegible] عظیم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] شنیدم که کسی [illegible] میگفت این [illegible]
[illegible] این [illegible] تشنگان [illegible] این [illegible] که خون [illegible]
[illegible] که [illegible] کفن [illegible]
[illegible] کفن [illegible] ای [illegible] کجا [illegible] کشته [illegible]
[illegible] میگوید [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] ناگاه دیدم [illegible] هر دو [illegible]
[illegible] زنده [illegible] صحرا [illegible]
[illegible] زمین [illegible] ناگاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پاره پاره [illegible] گردد و آن مادر کیست که گریه در گلوی او گره شده و در راه گفتگوش بسته این
پدرت علی مرتضی و زینب برادرت حسن مجتبی و [illegible] که همسره [illegible]
[illegible] چون [illegible] بدن [illegible] دیدم که آن بدن صد پاره [illegible]
برخواست و در جایی که خون از زخمهایش میریخت بروی خاک نشست و در آن وقت دیدم
سری از [illegible] سلام [illegible]
سلام ای [illegible] نور دیده من که [illegible] پدر سلام علیک [illegible]
پدر سلام علیک سلام ای [illegible] برادر [illegible] هزار بار [illegible]
سر جسم ناتوان حسین فدای جان شما باد جسم و جان حسین [illegible] سلام علیک
[illegible] سلام علیک [illegible]
در [illegible] پس آن بدن [illegible]
شکایت [illegible]
و کودکان [illegible]
[illegible] که ناگاه فاطمه زهرا [illegible]
بعد از آنکه [illegible]
[illegible]
فاطمه زهرا [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
میگرفت [illegible]
حسین [illegible]
[illegible] فرزندم [illegible]

جل تشنه

حسین تشنه کام کشته [illegible] بالا [illegible]
خون [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
که [illegible] خاک [illegible] بدن [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
و این گفته [illegible]
بعد از حمد [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] علیها [illegible]

در خلوت جلالش نامحرم و نسیم اوهام در ریاض قربانش گذاره کیر رازم است [illegible]

[illegible]

عجیبی پدید آمد که گویا شمع و چراغ روشن کرده اند زنان [illegible] چون نزدیک رفت
دران خانه سری دید که نور ان سر تا باسمان میرود و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] شده و بزبان حال میگفت اندرین
سر [illegible] خورشید [illegible] باشند یا که [illegible]
[illegible] بلبل گلستان [illegible] این زاغ [illegible]
این [illegible] خورشید [illegible] روی زمین [illegible] زنان [illegible]
[illegible] خورشید از آسمان [illegible] زمین فرود [illegible]
که [illegible] حلال [illegible] زاغ [illegible] دیده [illegible] چون صبح
گریبان دریده پیش [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] بصورت گریبان چاک کرده [illegible]
[illegible] بزبان حال میگفت یارب [illegible] که این
سر [illegible] کرده [illegible] فلک [illegible]
با که خورشید [illegible] زنان [illegible]
[illegible] چون [illegible] و بسیار بوسید و بر صدف
سینه نهاد و چون [illegible] بزبان حال میگفت [illegible]
[illegible] بر سر [illegible] روی [illegible] بوده که [illegible] گاه
[illegible] این سر [illegible] زنان [illegible]
[illegible]
[illegible] رفتم [illegible] نهال [illegible]

بوسه گاه

بوسه گاه مصطفی را از [illegible] جدا کرده اند بر روی خاک [illegible] این [illegible]
این [illegible] زنان [illegible] سر [illegible] رسیده اند [illegible] کرده اند
غایب شده اند زنان [illegible] در خانه [illegible] شده و بر بالین [illegible] نگاه [illegible] چون
[illegible] بیرون [illegible] چون [illegible] دیده بودند [illegible]
بر روی خود زدند که [illegible] چون [illegible] سر [illegible] گرفت و بزبان حال
میگفت چون [illegible] چنین [illegible] چنین [illegible]
[illegible] از بام فلک [illegible] شده اند [illegible] چنین [illegible] فاطمه ای بلبل
شبی مهمان [illegible] رای [illegible] بیرون [illegible] کردم چندم
چون [illegible] زنان ناله میکردند [illegible] این نقل [illegible]
[illegible] هاتفی [illegible] زنان [illegible] داور روز
جزا [illegible] فرعون [illegible] هاتف [illegible] که این
[illegible] نزد این سر آمده ناله میکردند [illegible] بودند
[illegible] این سر بود [illegible] و یکی [illegible] فرعون [illegible]
از همه بسیار ناله میکرد [illegible] بود صدف گوهر پاکش بود این همه ناله
[illegible] از برای [illegible] بود [illegible] از غم [illegible]
بر [illegible] بود [illegible] آورد که چون
از صورت امام شهید [illegible]
روان [illegible] شمع [illegible] چون [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible]

بر فرزندان [illegible] این سر فرزند رسول خداست [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] بیرون رفت [illegible] گفت
[illegible]
[illegible] فرزند [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] کوفه [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] بزبان حال [illegible] چون [illegible] دروازه رسیدند [illegible]
کوفه از بر [illegible] از کوفه بیرون آمدند هر که [illegible] آورد
[illegible] چون [illegible] دروازه [illegible] زنان [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] از پدر [illegible] ناله‌ها
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible] بار [illegible]

[illegible]

[illegible] حرم گفت [illegible] دختران فاطمه [illegible]
که [illegible] ما که
[illegible] چون [illegible]
[illegible] چون زنان [illegible] دختران
[illegible] در خانه [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] روی [illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] حرم [illegible]
می رود
بعد از [illegible]

حضرت عزت جل شانه پیش از آنکه آفرینش جهان [illegible] و ماه عظمت قدرته صنع
و آفرینش حضرت رسول را آفرید که ضمن مسائل رسالت بر [illegible] زنده [illegible]
نبوت بنام نامی او در سلسلهٔ آفرینش کرد آنکه چون ذات او از [illegible] جبرئیل امین چون
فرمان و سرمن از [illegible] قدرت حضرت باری رسیدی بر سر و بدر [illegible] جلالش الله
چنانکه منور [illegible] از صدهای جهان بار باری [illegible] از عالم غیب [illegible]
نازل شده از جمله آنکه به رسالت معجزه و معجز [illegible] کسی معجزه [illegible] صبح روز عید
که جمیع [illegible] از لطف [illegible] فلک [illegible]
بشان [illegible] زر [illegible] و در آن روز [illegible]
حسن [illegible] همین حسین چون [illegible]
دیده [illegible] مردم [illegible] چون [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] عالم [illegible]
وای [illegible] امروز [illegible] بزرگ و کوچک [illegible]
سرور [illegible] پرده [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
که [illegible] عیدی [illegible]
نو چون [illegible] عالم [illegible] برگزیده گان حضرت [illegible]
[illegible] عیدی [illegible]
[illegible]
سر [illegible] عالم

مهتر و بهتر [illegible] تمام [illegible] بارگاه احدیت [illegible]
چون عرض کرد که [illegible] عالم [illegible] چهار [illegible]
[illegible] چون [illegible] فرمود که [illegible]
قدرت [illegible] چون [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] چون [illegible] حضرت [illegible] جبرئیل
عرض کرد که یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] جبرئیل گفت
یا رسول الله [illegible]
شد [illegible] رسول [illegible] امام حسن [illegible]
که [illegible]
[illegible] امام حسن عرض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
جبرئیل [illegible] رسول [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] برگ گل [illegible] نسیم [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گلگون [illegible] گل [illegible]
پس جبرئیل [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]

دختری فاطمه نام در حضرت امام که بیمار بود [illegible] او را در مدینه گذاشت
و سفارش او را به ام سلمه نموده بود و خود به سفر عراق رفت بیمار چون [illegible]
[illegible] از طرف عراق کسی آید
و تفحص احوال پدر نماید [illegible] هر که از آن کوچه می گذشت [illegible]
می پرسید که ای عبور کننده از کجا آمده و چه خبر داری [illegible]
[illegible] باری می گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ای پدر از حال من [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیث از سنان بن عیسی ... عبارات ... نموده از انکه از قول حلاوت بخش
کلام ... جناب امام حسن روایت نموده که روزی ... بزرگوار
علی مرتضی ... پدر ... افزون از جمیع انبیای سلف
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] می گشت [illegible] این شهر از این طرف طوفان [illegible] رونق شمع [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] گل [illegible] از فراق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دل دختران خویش را فرستادی [illegible] هذا زمان را چگونه است که [illegible] فرزندش [illegible]

و من او را با غسل و کفن در سر خاک دفن کردند [illegible] فی هذا زمان [illegible] که دختران [illegible]

[illegible]

بر سبیل [illegible]

[illegible]

و در مجلس راه نمی‌رسید سر به دو پهلوی ... مسجد جامع جای رسید پس از منبر زنان را
صوتی [illegible] در جوار مسجد جای و شکایت این زنان را به درخانه خدا بردند دارد خواهان حلقه [illegible]
بر دارد و از رفتند بر دار [illegible] از درون [illegible] زنند یک [illegible] از [illegible] ادر [illegible] در خون [illegible]
او [illegible] بعد از آن [illegible] بسیار [illegible] الحلال [illegible] قرعه [illegible]
دیده‌ای [illegible] زدند چون [illegible] خدا [illegible] خشم [illegible]
در چه [illegible] مسجد [illegible] می‌بود [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] همین [illegible] بودند [illegible]
[illegible] فرمودند زنان که [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] که [illegible] کشته [illegible] چراغ
[illegible] در مسجد [illegible]
کربلا نه [illegible] گذشتی چه [illegible]
[illegible] روزی [illegible] گذشتی چه [illegible]
[illegible] از جان گذشتی [illegible] گذشتی
[illegible] بودند [illegible]
[illegible] از جان [illegible]
[illegible] برزند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] تیری [illegible] چنین
[illegible] چنین [illegible]

دیده [illegible] چنین
بعد از [illegible] حضرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسید [illegible] اسلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نور [illegible] عالم [illegible]
[illegible] جامع [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] حسین [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] در مسجد
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] ابوبکر گفت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ابوبکر گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابوبکر گفت [illegible] علی [illegible]
[illegible] رسول خدا و خلیفه رسول خدا [illegible]
[illegible] ابوبکر گفت [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] رسول خدا و خلیفه [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] روانه شد [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
چون [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

از لشکر [illegible] عاجز و از بیان تقریر [illegible]

[illegible]

بشنوید که [illegible] حضرت [illegible] شدند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیدی در خواب دیدم که [illegible] مثل موسی و هارون با سر و پای برهنه گریان که از تربت
[illegible] و غبار بر [illegible] شکسته حال و صورت پر از گرد و ملال
گفتم [illegible] رسیده و چرا
[illegible] با سر و پای برهنه [illegible] برای [illegible]
[illegible]
کرده [illegible] اکنون سر او را با اهل بیت تمام [illegible] درین زمین فرود آمده اند پس گفتم
[illegible] گفت [illegible] او را شناسیم
که او پیغمبر حق است [illegible] در باره او عهد و میثاق گرفته [illegible]
[illegible] جای او در دوزخ است [illegible] گفتم [illegible]
که [illegible] گفتند [illegible] چون [illegible]
کرده امام حسین است [illegible] همراه او [illegible] امام زین العابدین [illegible] شد پس نزد
سر امام حسین [illegible] سلام [illegible] جواب [illegible] شنید پس [illegible] نزد سر امام حسین
شهید آمده و گفت ای سر بریده [illegible] السلام علیک ای سر بریده [illegible] السلام علیک
[illegible] از موسی [illegible] هارون [illegible] السلام علیک [illegible] شنید
که گفت سلام خدا بر [illegible] گفت [illegible] سلام [illegible] قبول [illegible]
شدی [illegible] که چون اسلام قبول کردی [illegible] چون [illegible]
[illegible] جد و پدر و برادرم [illegible] چون اسلام [illegible]
[illegible] پس امام زین العابدین [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] کفر [illegible] اسلام [illegible] زینب

[illegible]

زینب [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] حضرت خاتون [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible] گوسفندان [illegible] در کمال حیرت [illegible]
[illegible] ناگاه گرگ [illegible] گوسفند [illegible] بزبان فصیح گفت که [illegible]
[illegible]
[illegible] گوسفندی [illegible]
حکایت [illegible] این قصه [illegible]
[illegible]
بکلام [illegible]
[illegible] در کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
سالکان وادی [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول بودند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسید [illegible]

زین العابدین افتاد و بدیهه مصرعی برنجستم که با کرشمه ناز در دام غم با کسی بیاری بی همدمی
شهریاری مالک ملک خوبی و فرزین حسنه از زین و زر دعوی کلاه شاه زر برنش زده سلام
کرده و سنبل مشک از رخ به جانب شود آن حضرت جواب سلام داده گفت ای جوان تو چه کسی که همه
شهر خندان و شکر بانی و همه شادند تو غمگینی همه مسرورند تو غمگین همه بر زبان کلمات
زار زار حسرت و بر زبان حال یک گفت یا مولا جسم که را پایداری بجهان نگذارد جسم [illegible]
نور حق بر زبان نگذارد بعد از آن گفت که آدم بود نشاد شود این غرابت که [illegible]
نگذارد بر کف [illegible] ارغمی از غمان [illegible] شدم و بر فراز این شهر آمدم
چه میشه که بآن شهر نمی آمدم کاش می برد غم به سر کوی [illegible] و ندانم اخرش [illegible]
نبند حق دلم چکنم که دستم بجائی نمیرسد که داد دل از زمین [illegible] چه کنم چه چاره سازم که
غریب مستمندم بکجا روم چه گویم که غریب [illegible] سر کرده دارم اکنون [illegible] بنده
کشته بهر ازو بهرم [illegible] ایم بن العابدین گفت ای پسر دراز تو بر این شهر [illegible] می آید
[illegible] و چه زده بر کف [illegible] زاده [illegible] اگر از زود [illegible] حسرت
بار کو [illegible] شهر [illegible] که ای امام غریب گفت که ای جوان آن کسی که پدرم [illegible]
[illegible] شهر [illegible] بیرون رود مردم این شهر [illegible] پدرم مشغول [illegible]
از نظر [illegible] و بیان [illegible] که ای [illegible] که در دل [illegible]
[illegible] این دیدن ندارند [illegible] سینه [illegible] از این [illegible]
[illegible] دارد که [illegible] سر این [illegible] بیرون برد [illegible]
بمن آمد [illegible] کرد که [illegible] ای [illegible] دیگر [illegible] جوان [illegible]
[illegible]

با سر [illegible] فراق [illegible] سهار [illegible] در [illegible] شهید [illegible]
[illegible] فراق [illegible] این [illegible] کرده [illegible]
سر [illegible] بیاورد و در راه با خود بر زبان حال میگفت چه کردی ای فلک [illegible]
[illegible] بر [illegible] پس [illegible]
هر یک [illegible] و از برای امام زین العابدین [illegible]
داده [illegible] حضرت [illegible] آورده [illegible]
کوف [illegible] شنید [illegible] که [illegible]
زمین [illegible] بود که [illegible] چون [illegible]
اللهم [illegible] که [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible] جمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بود [illegible] زاده گان [illegible] بودند [illegible]
[illegible] شهید [illegible] چون [illegible] که [illegible]
در [illegible] حلقه ماتم زده می گریستند همه چون عاشقان [illegible]
چون [illegible] همه چون دسته سنبل [illegible] چه بوی کل [illegible]
[illegible] ماتم زده [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible] که [illegible]
[illegible] مردم این شهر همه [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این شهر [illegible]

و از حال [illegible] که [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible] که [illegible] چون [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] که [illegible] بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غریبان [illegible]

بعد از روای حمد باری و پس از بیان کلمات [illegible]
صلوات [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]

گریان حضرت رسول فرمود که ای کوه اگر بیابی و کسی بمکی که نهنگ گریخته خورده بود در آن روی
کوبد که درخت آن تیر شیخ خشک شد دیگر کسی از آن تیر شیخ [illegible] ندید عقیل ابن ابی طالب
روایت کرده که در سفری همراه رسول الله بودم در راه فرسنگی راه تشنه شدم گفتم یا رسول الله
تشنگی بر من غالب شده [illegible] گفت برو بدان کوه و بگو رسول خدا میگوید که [illegible] بدهد
کوه رفتم و گفتم رسول خدا [illegible] کوه بسخن درآمد و گفت [illegible] رسول الله خدا را
بگو که از آن زمان که شنیده ام که خدای تعالی فرموده که وقودها الناس والحجارة
چندان گریسته ام که در جگر من آب نمانده [illegible] عقیل ابن ابی طالب نقل کرده
که همه در سفر حضرت [illegible] که قضای حاجت کند [illegible] که خود [illegible] کند در آن صحرا
درخت بود متفرق حضرت [illegible] فرمود [illegible] بهم آیند [illegible]
تا که آن درخت مجتمع شده مانند [illegible] گردیدند [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] که در همان سفر [illegible] بموضعی رسیدم ناگاه [illegible]
دیدم [illegible] رسول خدا [illegible] گفت [illegible] یا رسول الله
[illegible] شتر [illegible] رسید [illegible] فرمود که [illegible]
چه میخواهی گفت یا رسول الله این شتر را [illegible] کاری کند [illegible]
[illegible] و [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] شده و [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] شده ام و کاری [illegible]
شنیده ام که [illegible] فرموده [illegible] عذاب [illegible] رسید و [illegible]
با [illegible] که [illegible] فرمود [illegible]

گریه و زاری

که زاری [illegible] گفت یا رسول الله عهد کردم که دیگر [illegible] بر [illegible] و در روی
[illegible] گفت یا رسول الله عهد کردم
که [illegible] یا رسول الله خدای [illegible]
[illegible] بهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چه دید و از [illegible] چه شنید

سخن [illegible] و [illegible] ستم [illegible] سفر

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شمع [illegible] ابن [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible] شمع و چراغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آری آری

زاری زاری [illegible] شمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بهار [illegible]
مادر [illegible] بی [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] شعیب [illegible] موسی [illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسید این نور دیده که بود پا برهنه همه طفل بوده پیر [illegible] خواهر موسی کلیم باشعله طور تجلی
بزبان حال میگفت ای نور برق تجلی [illegible] کرده بر سر آتش غمها [illegible] کرده این
سینه [illegible] که زرد [illegible] کرده [illegible] [illegible] کرده مرهم [illegible] پدر
بیمار کربلا بزبان حال میگفت [illegible] ای پدر این چه حالست
[illegible] فرزند نور [illegible] چند از ره [illegible] در بدر
[illegible] بزبان حال میگفت ای [illegible]
[illegible] این [illegible] کرده [illegible] این [illegible]
[illegible] نفس خود می کرد [illegible] ناگاه [illegible] می کرد [illegible] دیگر [illegible]
که خدیجه کبرا و بعضی از زنان حرم [illegible] در آن بودند و [illegible] رفتند [illegible]
[illegible] آوردند و [illegible] ناگاه [illegible] دیدند [illegible]
فرود آمد و [illegible] که ای [illegible] که خاتون [illegible] می آید دیده
[illegible] می آید فاطمه [illegible] می آید [illegible] فرزند خود [illegible]
[illegible] می آید [illegible] چون [illegible]
[illegible] کسی [illegible] که [illegible] میگفت
السلام علیک [illegible] چون [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] روی زمین کرد [illegible] می زد [illegible]
[illegible] کردم [illegible]
[illegible]

نو دیده [illegible] زینب [illegible] بیهوش [illegible]
[illegible] بیهوش [illegible] چون بیهوش [illegible]
[illegible] زده بودند چون [illegible]
[illegible] سر [illegible]
زده کان [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
چون [illegible] شمع چون [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بزبان حال میگفت [illegible] کیستی [illegible]
[illegible] کیستی می [illegible] شمع [illegible]
کیستی [illegible] کیستی
کاش [illegible] چون [illegible] بودی [illegible] جان [illegible] کیستی [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] کیستی [illegible]
[illegible] کیستی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] بزبان حال گفت ای [illegible]
امام حسن [illegible] حسین [illegible] امام حسن [illegible] حسین [illegible] کربلا [illegible]

امام حسن [illegible] از این پسران [illegible] این کودکان [illegible] جد [illegible] حسین
[illegible] شهید کربلا
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
ناگاه [illegible] گفت ای پیر [illegible]
[illegible] بودم [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] بودم [illegible] پس این پیر [illegible]
شدند [illegible]
[illegible] شد
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] که [illegible]
[illegible]

[illegible] باین مضمون که [illegible] حال [illegible] چون
[illegible] زمین [illegible] زمین [illegible] کفت ای [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] ام سعید [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ام سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] ام سعید [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
[illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
[illegible]
[illegible] ام سعید [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
[illegible]
[illegible]

و هر قسمه که از آن اکل می نمود ... یافت و هر که گوسفند داشت که از آن درخت برگی میخورد

و از شیر ... زیاد میشد و اگر شیر ... می ... از ...

[illegible]

بهمره پدر خویش می دوم اینقدر پدر شهید شد و گریه کردیدم به من چگونه بخون نشینگر
کردیدم پس سهل مگو به چون آن کودک این شنفتم و دانستم که دختر حسین است گریبان بدرید
خاک زدم و ابرهم کردیم تا بر افلاک کردید بعد از آن گفتم ای دختر گفت منی داری اینقدر دیگر
از روحی و درد است بار گوش لی یافته منکر این شیام نازه و دی مرا برادرم دیده هم کور باد
من پس سهل جدی رحم دار مهتجد تو ام اندر کوی جدت بنا کرده ام این در آن در
عمری بنا کرده ام بودم از روزی که این قال قبض امده بگوشش گوش جای از چون این در
کرده ام چون سکینه دانست که این پیر از جمله پیران اهل حق است و از زمره شیعیان است گرید
حیدر اگر از است خوشحال شد گفت ای شیخ می بینی که سر این جه داری از سینا سردم بگیر
زنند بشتر برد و بیران نیزه دار بگو که سرها را پیشتر برند که مردم به دیدن سرها مشغول
شوند ما از چشم ما محرمان محفوظ باشیم پس سهل مگو به نیزه دار این نیزه دار رفتم گفتم صد دینار می
دارم اگر قبول کنی جهل صد دینار به تو بدهم گفت چه حاجت است گفتم سر امام حسین را
با سر ها از سینا سر ما دورتر حرم بیرون ببر و از زنان دور شو از ملعون بامید زر
از سینا شتران بیرون رفت پس بوعده وفا کردم چهل صد دینار بدو دادم و دانستم که دیگر
بار خود را بر اهل بیت ببینم از کثرت مردم میرفت پس آن کافران حرم محترم رسالت را
شهید کرده ای بردند و در مسجد جامع که از هر جا پیری می روند در آنجا بار نشستند
آن اسیر بی از ظلم شکوه کردن به در خانه خدا رسید صد بار به غل زنجیر زر جفای اشقیا نشسته
چون خسته سپیر ایشکر به رنه سکه کار بجوف به بانگ از نار بر باحال می گفتند یا رسول الله
رو بر سی مگر بینی دیده بخت حال ما را این دو نجوم ارتعیس کودکان خویشتن را این همه آورده
اند فکر این رشته های دلکش تابان است یا رسول الله ما فرزندان تو هستیم که شهر به شهر و دیار به دیار میبریم

وکاهی در فراسهه فزره در دریب با بهار بسری می برد مردم بر روی است که سر دو پسری در آن منجی ایستاده بود چون
چشمش بر بیمار گریه افتاد و گفت ای جه به خدا و سپاهی شما است و مردم را از رفته شد حاجی
دارم بیمار گفت بیان بپرسه فران خوانده گفت خوانده ام حضرت فرمود که این آیه خوانده که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی ای محمد بگو که من در رسالت اجری از شما خواهم مگر
دوستی خویشان خود را از آن گفت بلی این آیه را خوانده ام از خویشان فرمود که ای شیخ این آیه خوانده
که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی از آنچه از غنیمت گرفته اید خمس آن
از خدا و رسول و خویشان است گفت بلی این را خوانده ام گفت آنچه ذوی القربی ما هستیم که نزدیک
بر رسول خدا ایم باز فرمود که ای شیخ این آیه خوانده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا گفت خوانده ام حضرت فرمود که ماییم اهل بیتی که این آیه در شان ما نازل شده و هم
به طهارت و حجت ما شهادت داده پیر از سخن حیران شده گریان شد و از گفته خود پشیمان گشت
یابن رسول الله توبه کردم دارم که مرا بخشی پس جامه را از سر بر انداخت رو به سوی آسمان
کرد و گفت اللهم انی ابرء الیک از دشمنان اهل بیت پیغمبر اسلام و در پای آن امام زین العابدین افتاد
و در خاک مسجد و دی گفت ای سید من آیا من اهل بیت رسول تو بر او که سر رده ام بر حقوق او را نظر هم
نکرده ام در کر نویه بر قبول کرده با ما فرض بگیر در حال دعای آن پیر مستجاب شده در خاک تربت نبوده
روی با سخن شنیدن در زنان فروشش از اهل بیت بر امد پس امام بیمار و اهل بیت بر آن پیر
دعا کردند و پیر در ربی دیگر آنچه بر شد از زندان است در حق کردن پسر امام زین العابدین
فرشته بجلاد فرمان داد تا او را به درجه شهادت رسید
بعد از آن راوی نشانی صورت باری صورت ز ارست و از فرصت شد رفته منوز رقصه رسید که
رتبان زحمت بیچ تماشی ازت خ رفتند رهنت بر اکیام سبتوری میراه و تمار ریاست بوده آن مقدار

فاطمه زهرا دید که خویش را زرده کار او با خود را بدل کردند گفت علی با کرسنگی و حسنین بر حرام
باد گرسنه پسر روی از شادی عم مکنم آنچه از آنها من کردند منهم مکنم از حیات الاخره نبعثم برکنار
برکه از همراه بحکم که آدم مکنم پس فرزند هم تا خود را بی دارد و در آن برکنده کان
باب خانه از ایشان کردند روز دیگر که در روزگار قرص نجاشی کرد تا امر زمین اوفق بحجت بهاری
رزق خوردن بر سر خوان کرد این نهاد و همه سر خورد و یکسال و دیگر از آن جو دست بگل
تا دیگر نشیم از این تسلیم دادار جبر کرده بسوی هر یک قرص بر ایشان داد چون موذن صدای اذان
بیچ روزه داران دزدی فاطمه زهرا رفع صبح را بفره بهار هنوز از کلام طعام لقمه برده
بودند که صدای بر آمد ای مکنف که ای پدر بزنان داری محتاج غریبان ممنی از مسکین که به ارتش
جوع چشم و چراغ زرد و پیر این باب بر آمد و عطا جبیم به جال خود داده دارحی این قصه
فاطمه زهرا این دو روز دیگر بر شب بر این شیره گریه بنالد و جسم ما امر رجاء رسیده بارشاه
هر دو آن سبیح نموده تا خود را بی بیرد و بیجان وی فاطمه زهرا و حسنین و فضه بیابی کردند هم
باب خالی از ایشان کردند روز سیوم که سفره در از داشت فرص خورشید بر جمیع ایام نهاد فاطمه
زهرا بدست زهرا روزه ش دیگر جو را دست بس کرده و تمام شیم را رفته بعد از نخستین نیان
چون زبان از صدای رسیده ایدی و سنان در شب بدن حسنین از شدت گرسنگی چون بید میلرزید
چرا که مصطفی بیمار و روزه بود و سه روز بود که افطار نکرده بودند با مید آنکه شب از دیگر هموار نشود
چون سفره را بار کردند دوست با این دو از نمود نمی که داوری از پشت در بر امد که کسی گوید
هم فرمی که با وجود پانچ تا از گرسنگی جان رسیده ام طعامی طلب شده از دهان حسنین بر ای
بر ای رضای خدا مرا بیرون باطلیند و ببت ذره رسیده ابر موسی از صدای سید حسنین و هاتف
بیچاری بار قرص نانه خود را با تمام رسیده فاطمه زهرا و حسنین و فضه بیمار فرصهای خود را بی داد

انشکه درک فراخ دنیا الموستین و تحفه زمانیس و ابواب جنان مرده است که در فنی کمی
بین باغ مصطفی و گلدسته ریاض مرتضی شهید شبیل پیهرف و خدا زهرا و فهرین ملکات سیم در عشا صا
حسن مجتبی و امام حسین مشغول بکریه در ضمن آن مدعا ظاهر شد در آنجه در آن مدجب بیمر بودشان
دسته زنان و حسنین خود هم نظر کردند که چون خداست این بایع مرتضی بستر سخت شد فرمود که مر
سه روز روزه بدارند و چون روح پیمبر از شقاوت و تبر آن کافران ما هم شفا و رحمت للعالمین
شربت شفا بکام آن فرسان کافر بر رضایت زانحضرت بیرون بنذر بعهد خود وفا کردند
و ارادت روزه بجمیع عمل نمودند و در آن ایام قحطی بود در سینا خاص عام بود که مرتضای تحصیل زاد
برای روزه داران خود از خانه بیرون آمد یهودی در جوار آنجناب بود حضرت فرمود ای
یهودی که میقداری شمع جو بداده با قدری پشم که آن پشم را دختر رسول خدا از برای تو بریسد
و آن جو را به اجرت شد شاید یهودی قبول کرده پشم و سه صاع جو آورد تسلیم فاطمه زهرا کرد
ازنخ پشم دو نخ ازدرده و صورت حال را بیان فرمود فاطمه زهرا یک ثلث ان پشم را پرده
لان جهل شیخ شعوب شیم شیم جو است و قدر یک صاع از آن جو ادب نموده که قوت برای حسنه
روزه داران باشد و وقت ان شعر را هم رشته بعد از آن از در از خبر کرده هم بر یک ارماح
پت کیف صمن جو بعمل آورد چون وقت افطار کردند تا که او در بیرون بر مرد که کف زی
اهل بیت طهارت و حسینا جود و کرم ای صادقان این مسکین گرسنه که از غایت جوع از هم
رشته بیتاب کرده و بغیر از آن حضرت امید بجایی ندارم ای جود چه کرم بار این فقیر که صاحبه
او بود بال مسکین عطا فرمود و سید عالم فاطمه زهرا این حضرت قبیل نمی و سرفه جو نه خدای بسو
آنچه نان خود را بی داد و حسین نیز تبعیت پدر را سر تعلم و ید مستور ساز نموده قرار نجنبه خدا
ملک علوم با وجود ضعف ستاری و از ایام روزه داری طعام خود را بی داد چون فاطمه

زند و زینب هم به سبب افطار کردند [illegible] روز [illegible] چون [illegible] امام حسین از همه صغیرتر بود
[illegible] باب [illegible] کرده بود [illegible] امام حسین [illegible] تقویت [illegible]
بیماری [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] که در [illegible] رسول خدا [illegible] بود که [illegible] بود [illegible]
و [illegible] چون از [illegible] فاطمه و حسین [illegible]
[illegible] باتفاق هم [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] رسول [illegible] علی [illegible] رسول خدا [illegible]
که [illegible] چون [illegible] رسیدم و [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] در آن [illegible] که [illegible] بودم
بعد از آن [illegible] دیدم و در [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] همه [illegible]
[illegible]
و در آن [illegible] جبرئیل [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] که [illegible] دیدند

[illegible] ظهران [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که چون [illegible] شهیدان [illegible]
امام حسین [illegible]

دماغ

[illegible]

[illegible]

امر کرد

و نصرانی با تو می مصالحه کند پس برای قتل فرزند خود چه خواهد کرد که این ستمها نموده و ای برتو
و در آن روزی که جد و پدر این پسر با تو می مصالحه کند و مادرش [illegible] خواه شود و پدرش در مجمع
گریبان گیر تو گردد و ای یزید من قربان این حسین پیغمبری که در حق وی کمال شفقت
[illegible] و پیشانی خود برای [illegible] قصاص در راه [illegible] یزید [illegible] جلاد [illegible] که آن
[illegible] یهودی کف [illegible] از فرزند رسول خدا [illegible] ستم او را این خواری
شهید کردی بگو [illegible] فدای او کنند تا در روز قیامت [illegible] شهید [illegible] شدم
پس [illegible] برداشت و بر روی سینه گذاشت [illegible] سرم فدای تو
[illegible] کردی [illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

ای ابوطلحه تو پیش برو ببین ما را برای چه چیز خوانده ابوطلحه نیز آن طرف و از پیش رسید که حضرت
رسول را با اصحاب دید از برای چه چیز خوانده ام سلیم گفت یک قرص نان جو [illegible]
بیان کرد که [illegible] فرستادم و از برای آنحضرت فرستادم ابوطلحه بیرون آمد حضرت
حاضر را بعرض رسول خدا رسانید آنحضرت فرمود که با اصحاب ما را [illegible] ابوطلحه آنحضرت را
با اصحاب داخل خانه کرد حضرت فرمود که ای ام سلیم آن قرص جو را بیاور چون آورد
حضرت دست مبارک بر آن مالید و انگشتان را از هم گشاده برکشید فرمود ای ابوطلحه ده نفر
دیگر را از اصحاب بخوان چون آمدند فرمود که بنشینید و بسم الله الرحمن الرحیم بگویید و از میان
انگشتان من طعام خورید ایشان ده نفر بودند از آنحضرت [illegible] خوردند و همه سیر شدند ایشان را حضرت
روانه کرده و ده نفر دیگر طلبید چنین ده نفر می‌رفتند و ده نفر دیگر می‌آمدند تا آنکه هشتاد نفر از آن
یک قرص سیر شدند پس حضرت فرمود که ای ابوطلحه و ای انس بیایید تا با هم طعام بخوریم پس آنحضرت و ایشان
همه سیر شدند بعد از آن حضرت فرمود که ای ام سلیم بیا قرص جو را بستان و بخور و بهر که خواهی
بده آنحضرت بیرون رفت و از این قبیل معجزات [illegible] بسیار
[illegible] نوشته‌اند که [illegible] با فرزندان امام حسین در کربلا
چه کردند و اهل بیت را اسیر و از شام بر زند از منهال چه معنی وارد شده بشنوید و به بیکسی ایشان
گریه بکنید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اورده ام [illegible] [illegible] از این [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بودم شنیدم که [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیا بلکه دیگران خود فرار کنیم [illegible] خون جگر [illegible]

همه [illegible] دیگران [illegible] روان [illegible]

که [illegible] منهال میگوید که [illegible]

زمان که [illegible] منهال [illegible]

[illegible]

گرفته [illegible] صدای [illegible]

[illegible] تعریف داری چه بلبلان همه [illegible]

در آن خرابه [illegible] چنان [illegible]

[illegible]

منهال میگوید که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این قصه و پدر [illegible] اما کسی را میرسد که این کار [illegible] پس از آنکه یزید [illegible]
با خود بمجلس [illegible] این بود که [illegible] خود را [illegible]
زبان [illegible] سعادت [illegible] چون [illegible]
شاه مردان [illegible] یزید [illegible] شاه شهید [illegible] قبول [illegible]
نکرده [illegible] نمود و خورشید [illegible]
[illegible]

و در سپهر نبوت فروغ مصطفی تخت نشسته بود و بعد از او داری فرمان شه با مدار بود در زنوف [illegible]
فانم [illegible] سر هدایت و فرموده کیست در ماه این علم علی ابن ابیطالب کیست آنکه زمین مرا بر پا به
ورین مرا ازو خواهد گسترد کیست آنکه بو جده صرف خواهد کرد کیست آنکه ابو تراب فتوح بعد از من سروی است
و در زنوف [illegible] ولایت ثابت شد و مصطفی شیخ وقت شهر جهه و از شیخ امام الکثیب فی حب
ابو تراب یعنی بنده الله علی ابن ابیطالب روحی فداه جواب داد که لبیک یا رسول الله
[illegible] فرمود که [illegible] که فضل و مرتبه خود را بداریم که در شب که ما [illegible]
قدر مرتبه داری شاه ولایت فرمود که نعم یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی بصحن مسجد رو چون
رفت طلوع کند او را خطاب کن و بگو السلام علیک ایها الشمس چون امیر مومنان امر نموده رسول
علیه الصلوة عمل نمود رفت در جواب ابو تراب بزبان فصیح گفت علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا
باطن و هو بکل شیء علیم چون رسید آن کلام بسمع نمودند همه منکر شدند بنده و گفتند یا رسول الله
نور دیگر شنیدیم می گفتی یا اول یا آخر [illegible] فی صفت حق سبحانه و تعالی آن حضرت فرمود یا اول و آخر صفت خواهد
و هو الله وحده لا شریک له یحیی و یمیت و هو لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اتفاق گفتند
پس چرا ما ازو شنیدیم که این صفات [illegible] برای علی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فرمود که استغفر الله ثم توبوا الیه [illegible]
[illegible] اول و آخر [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت یا ظاهر [illegible] یا باطن [illegible]
یا باطن یعنی جمیع علوم باطنه [illegible] و هو بکل شیء علیم [illegible]
[illegible] که هیچ [illegible] مگر آنکه بتعلیم علی کردم [illegible]
[illegible] که [illegible] همه [illegible]

از عبدالله

از عبد الله ابن العلی ابن الحسن روایت کرده اند که ابراهیم ابن هاشم [illegible] و او را
مدینه بود و هر روز جمعه [illegible] منبر جمیع کردی و علی ابن ابیطالب را [illegible] گفتی
تا در یکی از جمعه ها [illegible] بود [illegible] منبر افتاده [illegible]
دیدم که منبر [illegible] رسول الله شکافته شد و از آنجا مردی بیرون آمد [illegible]
گفت ای عبد الله [illegible] که [illegible] فرمود [illegible]
و بس که خدای تعالی [illegible] چون [illegible] دیدم [illegible] علی ابن ابیطالب
میکرد تا که دیدم [illegible] منبر [illegible] کف [illegible] فریاد میکرد [illegible]
[illegible] و اصل شد خداوند تعالی [illegible] فدای [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] روزی که
[illegible] جگر گوشه [illegible] کربلا در خاک افتاده [illegible]
[illegible] چگونه تحمل نمودی [illegible]
[illegible] بار [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] روایت کرده اند [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]

بودم ناگاه دیدم [illegible] از آسمان نازل شد [illegible] که [illegible]
[illegible] دیدم که [illegible]
فرمود [illegible] از آن [illegible] بیرون آمد [illegible] امام حسین
[illegible] دیدم که [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] دیدم نوری [illegible]
[illegible] دیدم چون [illegible]
کردم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] کردم [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
اهل بیت [illegible] امام زین العابدین [illegible] زینب خاتون [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] زینب خاتون
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]

همرای تو

همرای تعزیه [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] حسین [illegible]
[illegible] شهدا را [illegible]
[illegible] شهدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] شمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زینب خاتون [illegible]
[illegible] پس امام زین العابدین [illegible]
[illegible]

[illegible]

... چون غریبی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

وازمنبر بزیر آمد و مردم آن لعنت را از آن شنیدند فی الحال متفرق شدند و بدین بیان میکنند چون
بر او در چشم اهل بیت مردم صبر نتوانست کرد بمنزل خود میرود ای دوستان فدای چنین امامی چه جای تقرب
بدرگاه اله و این گونه جنت ارفع و جاه و رفعت بمدار بر میکنون ...
راو که نشسته و سفاهت کوثر نقسیم و ... را با نعم او و ... درانی در نشسته بنیان بر سقف ... تا شبی
خود و دوستان اهل بیت خود را فرزندی کرامی و فضل ... خود را برای امر رشید و ان
ما رسید ... ای دوستان ... شفقت چنین است که با قدرت ید اللهی سر بر شیر ... میشد
و یا دوستان مرحوم نشسته با علی چگونه از عهده حقوق نور دیده که فرزندان فاطمه زهرا برای سیرای
زنان با نشسته شهیده دختران رسول خدا برای ... از ادای ... قوم شریر کرده اند ... محرم
زرحیه ... که بر سر ایشان ... ماه زار کرده ... رسیده کی دیدن ... در ... که این قیم
سیروان صغیر ... در فراق پدر بزرگوار چگونه مدارا نمود
و نیایستی ... و ... نیاز فراق ... باین ... گذری
منظران صرین ... ناگاهی ... گونه روایت کرده اند که چون اهل بیت امام در دار ... نعیم معظم
... روزی ... که ... ای ... روزی ... که ... کوارا
... از جگر ... خون ... نکرده چون ... امام حسین ... اور ... شبی ... بود
... دل ... خوان ... از ... نگری ... بیان
حال ... گذاری ... حالا ... شبی ... ای ... را
... راه ... خشته ... برادی ... و ... شمعی
... برادر ... فراق ... بنی ... بیا ... خوابی ... ی
... شبی ... که ... گریه ... فرزانم ... بگریه ... و ... در ...

بیاض

بس ... افتد که ... ایران خوش ... آسوده ... شدند ... جشن
با سر دای باغ امامت ... گلزاری چون ... قتلگاه ... سرخ ... چون داغ ... سیرابی
... بر ... ارتق ... دیده ... شب ... اکش ... بیک ... باسید
زبان ... بیکرا ... نیست ... سیر ... فراران ... هزار ... از هزاران ... گویدکه
که در آن باغ ... دیدم ... سرخ که ... دیده ... از ... مده ان ... .
نگاه کردم که ... سر ... خون ... سیر ... یکی ... و ان ... جهار
دیگر ... بی ... پای ... از او ... سر ... دیدم که ... که در ... اری
ان ... میکرد ... زرگی ... احوال ... گرفتم که این بزرگ ... در آن ... کف ... ادم ... اند
... نوح ... ابراهیم ... کلیم الله ... گفتم آن یکی که چون ... کمان ... بر فرق میزد ... ار
... که ... کف ... شهر ... آن ... باغ ... در ... آن ... پیغمبر
خدا ... که ... بدر ... کسی که ... تو بود ... گرفته بودی ... تو بود
... بود ... سر ... دیدن ... حسن نشسته آن کف ... پیغمبر ...
... گفتم ... اسلام ... پیغمبر ... دیدم که ... ارت ... شدم و گفتم ...
... شکایت ... ایکم ... خوش ... دیدم ... حسن و ...
... اسم ... که در نهایت ... و ... شیر ... ارت
دارد ... بر ... کف ... ابرو ... دیدم ... شده ... روش ... چین
... کف ... حسن ... از آن ... رسیدم که ... رسیده ... ان ... که ... ا
... او ... سر ... ای ... دار ... روی ... شرح ... کف
ان ... علی ابن ابیطالب ... پس ... در ... پیغمبر ... گفتم ... بزرگوار ... ان

بس همدم و همراه خواهر زینب گو بگفتش که چه حکم خواهران ... بند بگریه همه خواتین
... بگریه کف که زینب چه میکنی ... گفتش که دلی دارد ... خداوند ...
در ... بود ... اکبر ... سفر ... پدرم پس ... ام از ...
... از ... دی ... خستند ... در تشنگی با دا ...
... ام ... بر ... کشتی ... شکسته ... خون غریق ... کی
که ... شهید ... که کفن ... غلط ... خوش که ... در راه همراه ...
غریب که رفت ... فرزند ... که ... بر سر ... نوجوان ... قرآن نمود ...
میگویم ... ام ... دل ... پاره ... وجگر ...
مجروح ... خون ... پدر ... ام ... ودر ... جوان ...
... ام بودم می دیدم که دریای ... فوج فوج ... فرود ...
میکردند و بالا میرفتند چون من از خواب بیدار شدم ... بود
و بیا ... بر کلام ... که ... من ... دوست ... شهید
... کذاری ... صلوات و سلام ... دیوان ...
... که ان ... سر ... جنبوت ... مذکور ...
... که از وجود ... معین ... نبوت ... نبوت
... در کار اسلام ... ام ... شی ... و ...
... و ... این ... حضرت ...
حضرت علی ... و علی جمیع اولاده ... کواه عالم بودن ... امام ...
... کتاب ... اند که ... امده اند

وگفتند یا علی ... ستاره ... خود ... که از ... سئوال کنیم اگر جواب ... بگو
... در ... فرمود که ... که اگر ... شمار از سئوال ...
... گفتند چنین باشد ... فرمود ... آن ...
ان گفتند اول ... فرمود ... این ...
... العظیم ... پاک ... خداوندی که ...
می ... حکم او ... همه ... خداوندا ... کسی که ...
... سئوال ... ان ...
که ... تسبیح ... الحق ... حقی ...
... تسبیح ... در ... میکند ... که ...
خداوند ... کسی که ... ان ... سئوال ...
... سئوال ... که ... حضرت فرمود که ... میگوید ...
من ... یولد ولم یولد ... خداوندی که ... فرزند ...
کسی ... خداوند ... کسی ... جواب ...
... سئوال ... حضرت فرمود که ... سبحان ... العظیم ...
... پاک ... خداوندی که ... خداوند ...
کسی ... که ... گفتند که سئوال ... است که ... تسبیح ...
حضرت فرمود که ... سبحان ... والحمد ... روح ...
... پاک ... خداوندی که ... بخشند ...
... که ... دارد ... کسی ... که ... چهار ...

وان سنگریزه‌ها که بزرگ بوده معبود نشستند همه گفتند والله وحده لا شریک له زانی این آیه یعنی گواه
قسم که ما در تورات چنین یافته ایم که شما قوم هودی و [illegible] پیغمبر بودند هر یک از جانب پروردگار
آمده بودند که وکیل بودند چون شیخ زمخشری در [illegible] تفسیر [illegible] هر چه مسلمان شدند و [illegible]
رفتند وان پیغمبر از کس [illegible] چرا به ایشان اسلام در آمدند و این آیه در تفسیر آیه تسبیح له ما فی
السموات والارض ومن فیهن وارد شده یعنی آنچه در آسمانها و زمین است
و در زمین است از ملائکه و انس و مومنان همگی مر خدا را تسبیح میکنند و تسبیح آسمانها و زمین
و نباتات گواهی دادن است بوحدانیت حق تعالی و هم در قرآن مجید است وان من شیء الا یسبح
بحمده یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه تسبیح میکند حق تعالی را و هم چنین ثنای او را میکند و دوازده روزی
روئیده و خوانده‌ام او نیز [illegible] میگوید که چون درخت را [illegible] میکنی صدای از آن پیدا می‌شود
زمین آن تسبیح است منقول است که از جمله مخلوقات تسبیح آفریده از قمر کمتر است و تسبیح او از همه
کمتر است و قمر در شبانه روزی دوازده هزار بار حق تعالی را یاد میکند شرم باد مر بنده کافر را که
هر که تسبیح خود را [illegible] یک تسبیح قمری نشود با این همه که صحت و تجارت چه بازار و اما
که از زبان ما جاری و چه باکی است که از افعال ما جاری [illegible]
اگر [illegible] ندارند به نقد [illegible] در بازار ماتم حسین [illegible] خدا [illegible] حرام
از آنکه شنیده که [illegible]
و [illegible]
[illegible]
که [illegible]
از [illegible]

انجام سر فصل صغیره امام حسین از خواب دیدن پدر بزرگوار چه گذشت
شنیدنی [illegible] وصال و جان نثاران دیدار وصال چه [illegible] سفر فراق
و هم در آن راویه [illegible] بدین گونه روایت کرده اند که در زمانی که [illegible]
[illegible] حرم اهل بیت [illegible]
[illegible]
دیده از [illegible]
همراهی که در غریبی [illegible] چون غریبان [illegible]
جفا [illegible] فراق شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] امام حسین در حلقه
ماتم [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نشسته [illegible] بزبان حال میگفت فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خالی از [illegible]
وصال [illegible]
[illegible]
میگفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از فراق پدر [illegible]
از سفر [illegible]
الطفل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این صغیره [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
میگفت [illegible]
[illegible]
اهل بیت [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
سینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتند [illegible] امام حسین [illegible]
پدر [illegible]
و پدر [illegible]
که [illegible]

این نوازش برای ابوالفضل میرزا بود و بدان سبب ... روز ماه ... [illegible]
ان پی ... کرده چون ... سر کرده سپاه ... [illegible]
که ای ... فراق ... ابوالفضل میرزا ... [illegible]
رفتند ان ... غریب ... [illegible]
امده ... برداشتند و در پیش ان ... [illegible]
... رسید که این ... گفتند مطلوب ... [illegible]
روایت چون ... ابوالفضل ... [illegible]
ان ... که چشم ... [illegible]
... که نتوان ... [illegible]
که ... [illegible]

توعیان

[illegible]

حرکت

[illegible]

میرفت تا انکه داخل مجلس یزید پلید گردید [illegible] که در انروز ان [illegible] جام خلوت و ان همه
[illegible] مجلس ارسته مشغول کشیدن شراب و شیرینی [illegible] بود که ای
چون دل خود را از خون شهیدان می کشید [illegible] شراب را در [illegible] طشت [illegible] که سر ان
امام را در ان نهاده بودند پس مشغول نرد بازی میکردید و [illegible] کشیده جام [illegible]
فلک مهره نرد حریف کفر [illegible] میکرد ای دوستان حسین سری که نقش نگین
مهر نبوت بود [illegible] در طشت [illegible] کشته [illegible] امامت بود از خون
گلوی خود سرخ گردیده [illegible] حسین [illegible] بود [illegible] گرفت [illegible]
امامت مینمود از صفحه [illegible] شده [illegible] کشته [illegible] شکفته گل
[illegible] که در ان
یزید [illegible] از [illegible] یزید [illegible] دندان [illegible] مبارک انحضرت میزد و میگفت
حسین [illegible] در ان مجلس حاضر بود [illegible] سر [illegible]
[illegible] امد از یزید پرسید که ای امیر [illegible] کیست و چه مذهب داشته و چه کرده که [illegible]
ستم که بر ان کرده [illegible] یزید گفت [illegible]
[illegible] نصرانی گفت پدر او کیست گفت علی ابن ابیطالب گفت [illegible] که مادر او که
بود گفت فاطمه زهرا گفت برادرش [illegible] گفت حسن مجتبی سوال کرد [illegible] این سر [illegible]
گفت حسین [illegible]
که او را [illegible] اسیر کرده [illegible] نصرانی [illegible] گفت
[illegible] این سر [illegible] رسول [illegible]
رفتم و شوق [illegible] در سرم افتاده [illegible]

پا به حضور پیغمبر داشتم تحقیق کردم که این بزرگوار از چه چیز محظوظ میشود که بهدیه برای او برم گفتند
طیب و عطر [illegible]
شدم [illegible] نشسته بود [illegible] شریف کعبه
[illegible] نشسته بودم [illegible] میکردم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] رسید [illegible]
چون [illegible] قبول [illegible] شرف اسلام مشرف شدم انحضرت پرسید که
[illegible]
[illegible] بودم ای یزید [illegible] خدمت [illegible] نشسته بودم [illegible]
با خود [illegible]
[illegible] از مشرق [illegible] ماه [illegible]
نبوت [illegible] رسول خدا [illegible] همین حسین که سرش [illegible]
حسین که [illegible] همین [illegible] همین [illegible]
[illegible] همین حسین که [illegible] همین [illegible] علوم [illegible] همین حسین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس رسول خدا [illegible] انحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] بزرگوار [illegible] که [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] که در حضور [illegible] شود [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] چون [illegible]
رسول فرمود که ای نور دیده [illegible]
[illegible] سوال [illegible] چون [illegible]
شنیدند چون [illegible] گفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] پس ان دو بزرگوار [illegible] جد خود [illegible]
و ببینیم که [illegible] چه حکم میکند چون [illegible] جد خود [illegible]
[illegible] حسن [illegible] رسول [illegible]
اگر بگوید حسن بهتر نوشته [illegible] و اگر بگوید حسین بهتر نوشته حسن ملول [illegible]
بسیار رسول [illegible] فرمود که ای نور دیده [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حکم [illegible] معنی
[illegible] که ای نور دیده [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] حکم [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
فاطمه [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
پس [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]
که ان [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل نازل شد [illegible]
حسن [illegible] حسین [illegible]
[illegible]

نوشت که این را دیگر شنیده بودی تو سبب زیان چه کرده شکسته بود بار [illegible] خدا [illegible]

تفاوت روزگار [illegible] کسی که زینت [illegible] کسی که این همه [illegible]

کسی که تشنه دیوان [illegible] کسی که جوهر شمشیر [illegible] کسی که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیاد و سنگری یعقوب [illegible] مرتضی امام زین العابدین در غل مجلس یزید شده

چون چشم یزید بر آن زنجیر [illegible] گفت می شنیدم که علی ابن الحسین [illegible] کشته شد گفت امام

حسین برادری بزرگتر بود [illegible] علی اصغر [illegible] شده [illegible] امام زین العابدین را

[illegible] یزید گفت ای پسر حسین [illegible]

[illegible] امام زین العابدین [illegible]

[illegible] نبوت و [illegible]

[illegible] یزید [illegible] تطهیر [illegible]

لزوم نبوت [illegible]

پدرم که فرزندی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگوی نافه من السلام علیک سوی که کردم جوابی بده جوابی بده تو از لطف عالم بده که دلم نگارم

چه از بستم حضار مجلس نگاه میکردند دیدند که ناگاه آن منبدیل از روی سر آم رشته و بزبان فصیح

گفت نعیم نعیم علیک السلام [illegible] علیک السلام علیک السلام ای [illegible] ندیده

هیتم علیک السلام بسوی مدینه چه گشتی روان [illegible]

[illegible]

حال صدای [illegible] از اهل مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible]

گریستند — بعد از زیارت شاه نجف حضرت …

و پس از ارسال تحفه صلوات و افزایش جناب … سلام الله … نثار مرقد مطهر و روضه منوره امامی
که محبت خاندان … ایشان … عداوت جناب … ایشان … انجام است … و دیگر
مدایح خاندان ایشان فتوح روح و راحت و طهور و نیز آه … در کلام … هر کس …
شهور … این قول است که در حدیقة الشیعه و تحفه … پس … دلیلی بر آن
از مهر سپهر برتری جناب امام حسن عسکری … روایت … کرده …
رسیده … امام حسن ابن علی … آنحضرت روایت کرده که روزی در صحن … سلام
بر زبان … پدر بزرگوارم علی ابن ابیطالب بعد از سلام …
که در این موضع تسبیح و تهلیل و تکبیر … شهید …
که پدرم … فرموده که … زندگانی کرده …
روح و قوت جان … خدا … نور … فرستاد و نور او …
دیده که هرگاه گرسنه شده ام … رفع گرسنگی و رفع تشنگی … شده پس …
این … العبدی …
رضی … و دیگر از حدیقة الشیعه و مناقب و سایر کتب منقول است
سلمان فارسی که در شهر مداین چون اوان وفات رحلت رسید و وقت وصال … نزدیک
نزدیک شد شخصی زاذان نام در خدمت سلمان بود و در وقت … در بالین آن پاک نشسته بود
زاذان پرسید که یا سلمان غسل و کفن و دفن تو که خواهد کرد فرمود آن شخصی که جناب رسول
خدا را دفن نموده زاذان گفت یا سلمان تو … در مدینه است چگونه آنحضرت
… خواهد شد سلمان فرمود … که چون روح از بدن … سفر کند …

نشسته

نمی یابیده باشی که آن … دیدار … خواهد شد … السلام
… هر چه فرموده چون کسی را … سلمان چشم … این بوستان …
… پوسیده … روحش جلوه …
… پوشیده ام ناگاه دیدم که خورشید فلک امامت و ماه برج ولایت …
جناب علی ابن ابیطالب حاضر شد سلام کردم و شنیدم پس دیدم آنحضرت چادر از روی سلمان
برداشت ناگاه سلمان تبسمی کرد و آنحضرت فرمود که … بعد …
… سلمان چون … جناب رسول خدا … آنچه … بعد …
بعد از آن چادر بر روی سلمان کشید و … غسل و کفن او کرد بعد از دفن سلمان نماز ظهر را
در مدینه طیبه ادا فرمود و این شهر … این روایت … نقل کرده که زاذان
گفت … که آنحضرت بر سلمان نماز … دیگر …
گفت چون … پرسیدم فرمود … جعفر
طیار بود … صف … هزار هزار ملائکه حاضر شده بودند که بر سلمان
نماز کردند … کتب … این حدیث … امیرالمؤمنین …
… مسجد … خاتم الانبیاء …
… فرمود … رسول خدا … در خواب دیدم …
و نماز بر سلمان فارسی الحال … آنحضرت …
تا بیرون مدینه … پس …
وقت نماز ظهر رسیده امیرالمؤمنین … مسجد … آنحضرت …
حضرت فرمود که … رفتم و بر سلمان نماز کردم و او را دفن نمودم و برگشتم …

گریستند و آن … بعد از … رسید که سلمان …
برحمت الهی واصل شد … غسل داد و نماز کرد و دفن نمود …
چون مدایح … ابیطالب …
شده بود پس … نقل کرده …
… خدا …
… خدا … این همه معجزات …
…
…
نمودند نه از خدا … و نه از رسول … و نه از … فاطمه …
اسیران دیگران …
…
… امام زین العابدین
…
… اسیران …
وادی …
…
…
…
…

دربار

بار به گریه … ناگاه جوانان یهودی … جناب امام زین العابدین علیه السلام …
…
…
…
حضرت فرمودند که …
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…
…

بدان جبال افتادم که از بیرون [illegible] و پیش بودم که ناگاه از طرف قبله نعره بگوشم رسید که این بیچاره
بر خود لرزید چون نظر کردم دیدم شیری نعره زنان بسوی من می آید چون بنزدیک رسید من از روی خشم
بر من نگریست و در گذشت تا بقتلگاه رسید بهر نعشی که میرسید او را بو میکرد و گویا گم شده داشت
که او را میجست تا آنکه بر سر نعشی پاره پاره بر خون افتاده چون کمی بو کرد [illegible] پاکش بسر میکرد و بآن کف
خون زخمش [illegible] همین [illegible] کشید [illegible] چون پدر
[illegible] آه [illegible] کشیدی
[illegible] گاهی [illegible] از دل پر [illegible] آهی [illegible] افتاد در خاک
کرد [illegible] پس آن شیر [illegible] کاری کرد [illegible]
بیهوش شدم وقتی بهوش آمدم شب بود [illegible] روی زمین [illegible] ناگاه شنیدم که
از طرف [illegible] صدای [illegible] بلند شد و دیدم که [illegible] بر آمد [illegible]
آن نعش میرفتند [illegible] زیارت میکردند که ناگاه دیدم مردی [illegible]

[illegible]

مقدمهٔ شیخ و شباب زنان را تزویج نمود روزی آنحضرت نماز بامداد فرموده بود شخصی پرانتر
که فلان موضع برو که زنی مسجدی است و بر یکجانب مسجد خانه است مردی و زنی آواز بلند کرده اند
هر دو را نزد من آر آن شخص بفرموده فرمان [illegible] و جان و پا [illegible] و دیار اسکان [illegible] نموده آمرد
و زن سرا [illegible] رام [illegible] و دکور آورده حضرت با [illegible] خطاب کرده فرمود [illegible] نزاع
[illegible] داشتند آنجوان [illegible] که زنی امیر [illegible] بفرموده نزد آن بس این زن را تزویج نموده ام
چون بان خلوت کردم در نفس خود [illegible] که سر از معاشرت او [illegible] که اگر قدرت
[illegible] و در [illegible] او را بیرون میکردم پس از آن بس [illegible] و میان ما نزاع [illegible] ما این زمان
که امر [illegible] شده [illegible] صدور یافته بخدمت آمدیم آنحضرت بحضار مجلس فرمود که [illegible]
که در نزد مردان نبایستی و نخواهند کسی [illegible] بر [illegible] بیرون رفتند غیر از آن زن و مرد
کسی در خدمت شاه ولایت باقی نماند در آن وقت حضرت [illegible] اسرار [illegible] نهان [illegible] روی
مبارک بان زن کرده فرمود که این جوان را می شناسی گفت نه حضرت فرمود [illegible] شناسی
اما آنکه چون [illegible] منکر [illegible] از آن گفت فرمود که [illegible] که [illegible]
گفت [illegible] فرمود که [illegible] از آن [illegible] وضع [illegible] زاد [illegible] کرده
گفت [illegible] فرمود که فلان شب تو برای [illegible] بیرون رفتی [illegible] راه [illegible]
[illegible] از او [illegible] و [illegible] مطلع شد [illegible] چون
حمل [illegible] شد آن کودک [illegible] در [illegible] و [illegible] در جای [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] او را [illegible] که [illegible] سنگ [illegible] طفل [illegible]
[illegible] سر او [illegible] جدا [illegible] سر او را [illegible] پس او را [illegible]
و رفتند و [illegible] که حال [illegible] زن چون این همه [illegible] گفت آنحضرت فرمود [illegible]

فرمود

زن گفت

زن گفت یا [illegible] بر حقیقت [illegible] دیگر [illegible] که حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمود که چون شما رفتید [illegible] آن طفل [illegible]
[illegible] بزرگ شده [illegible] فرزند است [illegible] پس حضرت [illegible]
فرمود [illegible] چون جوان [illegible] در [illegible] بود پس حضرت بان زن فرمود
که فرزند خود را بردار و برو که [illegible] بعلی [illegible] فدای تو شوند
ای [illegible] ای [illegible] بر [illegible] فدا [illegible]
کسی [illegible] کاران [illegible] مادران و فرزندان [illegible] جدا [illegible]
برادران را از [illegible] منع [illegible] و دختران را [illegible] میبرند و کسی [illegible]
[illegible] در آن [illegible] بودند [illegible] برادران [illegible] کرد بعد از [illegible]
[illegible] این [illegible] شنوید که [illegible] بعد از [illegible] چگونه [illegible]
قافله سالاران کاروان بلا [illegible]

[illegible] و [illegible] که چون [illegible]
شهیدان از [illegible] امام زین العابدین [illegible] و شکیبائی [illegible]
میگفت [illegible] که در سر [illegible] که دیگر روی آمدن مدینه را ندارم
[illegible] میگفت [illegible] رفت [illegible] این [illegible] خلاصه
کلام آنکه بعد از [illegible] زاری [illegible] که [illegible] خود [illegible] چون [illegible]
منزل [illegible] روزی زینب خاتون بام کلثوم گفت [illegible] سخاوت [illegible]
کسی [illegible] که [illegible] همراه [illegible] کنداری [illegible]
و در همه جانب [illegible] ام کلثوم [illegible]

ای شهر [illegible] بودی که فخری [illegible] از کثرت ناله [illegible] که هرگز [illegible]
[illegible] روزی که رسول خدا [illegible] رفت و چون [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] روزی بود که جناب امام حسین از مدینه بیرون [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
خاتون اهل بیت [illegible] جمع کرد همه [illegible] عزاداران [illegible] در آن [illegible]
که [illegible] اهل مدینه [illegible] اهل بیت امام [illegible] بیرون [illegible]
چون چشم زنان مدینه [illegible] دختران فاطمه زهرا [illegible] عزا [illegible]
بر سر [illegible] روزی که [illegible] با امام حسین [illegible]
که می آمدند همین یک بیمار همراه [illegible] [illegible]
[illegible] حال [illegible] شد [illegible]
[illegible] کاروان [illegible] سالار [illegible] شهیدان [illegible]
[illegible] علمدار [illegible] قاسم علی اصغر [illegible]
[illegible] چون [illegible] جعفر [illegible] چون زنان بنی هاشم [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] و [illegible] دختران [illegible]
[illegible] زینب خاتون سوال [illegible]
[illegible] زینب [illegible] حال [illegible]
چون [illegible] حال [illegible]
[illegible]

که قابل [illegible] که از [illegible] چه [illegible] خلاصه کلام [illegible] که از [illegible]
بودند [illegible] فرستادند که [illegible]
[illegible] که این [illegible]
[illegible] اهل بیت رسول خدا [illegible] قبول کرده [illegible]
و از خدمت [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] چون [illegible] مدینه رسیدند [illegible] که ای شهر [illegible]
[illegible] که [illegible] حال [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که ای [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible] مدینه [illegible] چون [illegible]
شهر [illegible] روضهٔ رسول [illegible] کاروان [illegible]
می آید ای اهل وطن [illegible] از شهر [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] مدینه [illegible]
در شهر [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] زنان [illegible] شهر [illegible]
از کثرت [illegible] زنان بنی هاشم [illegible]
[illegible]
[illegible]

الیوم

در کربلا سرداره رفت برای افراز ری بسلان کفر از جای پامال بر وحالی ورزین کرده زندان
عزت که بی بستی کنف قاسم خاکش می دید حاضر زندان حق دیار آن زمان که خیمه ها پیشه شد کار
سداره ری یاران و بعد از شهادت برادرم ماجمه دستگیر و زین العابدین در زنجیر و در شهید
بر بریزه شقیعه از کربلا تا شام سر برادرم در همراه بود و زینب ما بیمار همراه ام [illegible] سخن آن
زینب و از ما رحمت سکینه بی پدر غلغله در صحرای مدینه افتاد که شد [illegible] پس فوج فوج
مردان به بدن بیمار گرم می آمدند و آنحضرت را تعزیه میگفتند و زانو [illegible] بر گرسنه تشنه
و جامه ژولیده بر سر بسته داغ که دیده [illegible] زینب داری به رخ سر بر بر انداخته دستها
و رزت و اشک از دیده پاک میکرد و از گذشته ناله و گریه نمینمود آن سخن گفت [illegible] شده
مردم که زندان شنید چون مردم شنیدند آنحضرت خطبه در نهایت بلاغت مشتمل بر حمد
و ثنای الهی و شکر و سپاس فلا [illegible] زبان فرمود که حمد میکنم خدا را که صبوری داد ما را در تمام
مصیبتها و بینوا کرد ما را [illegible] بلاها [illegible] شهادت رسید بمنزل سعادت بعد از آن
کفت ای برادران [illegible] بعد از این واقعه [illegible] اند در [illegible] بلا [illegible] کردم
مل بعد از این معلوم [illegible] بود که در واقعه کربلا در [illegible] شهداء [illegible]
خون گریست و در [illegible] ایشان اند در [illegible] بریده و در [illegible] ایشان [illegible] بر آورند و ما [illegible] در
خاک و خون [illegible] و سفر [illegible] از کجا [illegible] خون آلود [illegible] چون آنحضرت حال
اسیری و شهر بشهر گردانیدن و زنجیر در گردن خود را بیان فرمودند [illegible] از [illegible]
که غلغله در عالم ملکوت افتاد [illegible] صحصه [illegible] خواتین و [illegible] که ای یعقوب
عباس [illegible] کرم [illegible] از خدمت [illegible] حضرت [illegible] قبول کرده [illegible]
زنبرای [illegible] کرده پس [illegible] شهر شدند [illegible] که چون [illegible]

دروازه مدینه رسیدند با ماتم جانگداز حضرت زینب زبان فرمود ای مدینه جد ما دیگر
قبول چو مکه نبود هم سفر با حسین ابن رسول و قرة عین بود با نور چشم مرتضی آمدیم و زینب
با مادر [illegible] رسول شد جز امان رسول فرزندان کرده [illegible] با ماتمکده قوم جهول
مادر ای بیمار محنت زده [illegible] فرزندت شد از ما مول آنحضرت [illegible] بیمار زینب
هم سفر [illegible] بیدم [illegible] رسول زینب خاتون و نفر فاطمه زهرا گریه [illegible]
و میگفت ای بیمار [illegible] تو سالم که زینب [illegible] همراه بردم و با خود نیاوردم ای
مادر [illegible] روی تو [illegible] از فرزند جوانم کاش [illegible] فرزند با مدینه بیاید
چه کنم [illegible] برادرم [illegible] بودم [illegible] روی [illegible] برادرم [illegible] نیزه گوی فرق
شده از بار که [illegible] شهادت و در آن من که از خون حسین بود [illegible] سر قربان شدن
[illegible] دارم [illegible] نه [illegible] کفته شد [illegible] دارم چون اسیران
در قتل مدینه [illegible] روضه رسول الله رفتند چون چشم [illegible] بر روضه منور [illegible]
[illegible] در [illegible] کربلا [illegible] رسید
[illegible] می بردند [illegible] میگفت [illegible] میگفت [illegible]
اسیری [illegible] میگفت [illegible] میگفت [illegible] از زنبر [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] میگفت [illegible] گریه [illegible] میگفت شد [illegible] میگفت [illegible]
[illegible] میکرد [illegible] میگفت [illegible] حسین
[illegible] علی اکبر [illegible] و [illegible] چشم [illegible]
گرفته با جدا [illegible] که علی اصغر [illegible] زینب [illegible]
[illegible] زین العابدین [illegible]

پس از آن [illegible] اسیران شهر بشهر و دیار بدیار میگردانیدند [illegible] سر [illegible] برهنه سوار [illegible]
[illegible] بار [illegible] کربلا [illegible] بار [illegible]
یا رسول الله حال این اسیران [illegible] ان [illegible] حسین [illegible]
نه ماتم زده گان عزت غریب [illegible] دختران [illegible] بجای [illegible] اسیر
زینب [illegible] نمی [illegible]
روی [illegible] آمده ام [illegible] روشنی دیده [illegible] چون دل
پیش [illegible] از همه [illegible] بود [illegible] بادی بود [illegible]
[illegible] رسول الله
که [illegible] فراق [illegible] و بعد از آن [illegible] که [illegible] دل
مجروح [illegible] پاره پاره بود [illegible] و در آن سفر [illegible]
و دختران [illegible] بود [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible] چون [illegible]
چاک [illegible] جده [illegible] ام [illegible]
[illegible] میدانم [illegible]
[illegible] حال [illegible] بعد از این [illegible] رسول الله
[illegible] سکینه [illegible] میگفت [illegible] پدر [illegible]
[illegible] فراوان [illegible] گریه [illegible] اسیران [illegible]
[illegible] ام [illegible] بر [illegible]
[illegible] چون ام سلمه [illegible] روضه رسول الله [illegible]

و میگفت فاطمه که از بیکسی مانده گرفته بدی زینب خاتون [illegible] و بر سر [illegible] میگفت [illegible]
جگر [illegible] بار [illegible] علی اکبر [illegible] علی اصغر [illegible] زینب شهیدان [illegible] بار [illegible] فاطمه چون [illegible]
دو دیده [illegible] زینب خاتون را [illegible] رقیه [illegible] برادرم [illegible] لباس سیاه [illegible]
[illegible] زینب خاتون چون فاطمه صغری [illegible] سکینه [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] خواهر [illegible] میگفت بیا [illegible] برادرم [illegible]
که [illegible] برادرم [illegible] برادر [illegible] خواهر [illegible]
شهید شده [illegible] ندیدم [illegible]
[illegible] که شد [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] سلام [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] کرده از [illegible] نفسند

بعد از ادای ثنای حضرت [illegible]

صورت [illegible] رسول [illegible] سلام [illegible] روضه [illegible] حضرت الهی
[illegible] ثبوت [illegible] روز [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] شهادت [illegible]
امام زین العابدین [illegible] امام [illegible] العابدین [illegible]
ابن الحسین امام زین العابدین [illegible] ابو خالد که [illegible]
[illegible] محمد حنفیه [illegible] چون [illegible] مدینه [illegible]
برادرم [illegible] بمدینه [illegible]

اند همت که بشوق ملازمت آنحضرت برادرم محمد حنفیه گفت یا ابا خالد چون به بندر رسیدیم سلام برایشان علوان
الحسین پس از انکو محمد بن علی میگوید که بعد از وفات امام حسین اکثر اولاد امام موسم داده را با ... متم
باید که این امر پیش بنکه از ری و اکثر قسمان ... با بد درین امر کسی را حکم ... نایب باشم ... حکم
و باید رت با صواب تو این مرتبه منقطع ... ابو خالد چون با برادر محمد حنفیه روانه مدینه گردیدم بعد از ان که
بشرف ملازمت امام زین العابدین رسیدیم و پیغام شما را رسانیدیم آنحضرت فرمودند که ابا خالد بحمد ...
... بگو که امر امامت ... بیجهد ... او ... میسر ... و این اراده ... که ... از حضرت
رسالت پناه صورت ندارد و ان امر ... فاطم ... بعد از پدر بزرگوارم پس مرجوع ... از ان
سخن ... ابا لاری باشی ... حجر الاسود در دعوا داوری درست ... حکم ... بحقیقت ... هر که امام
کواهی دارد امر امامت با ... مرجوع و مفوض است ابو خالد گوید چون ... ام ... زنان محمد حنفیه نیز ... اند
زمانی شد امام زین العابدین بجهت ... صورت شریفه مکه روان شدند پس ... محمد حنفیه نیز حجر الاسود را امد
و منهم در ملازمت ایشان بودم چون ان ... حجر ... اند امام زین العابدین فرمودند
که ای عم برای امامت خود بنزد حجر الاسود سوال کن که ... پس محمد بن علی پیش امد و چهار رکعت نماز ... ادا
کرد ... حجر الاسود ... شهادت ... به حقیقت ... دعای خود ... جوابی نشنید چون نوبت
کرم ... و یعقوب ال عبا امام زین العابدین رسید آنحضرت پیش رفت و چهار رکعت نماز گذارد و دعا برخواستند
فرمودند که ... حجر الذی جعله الله ... بیت الحرام ... ان کنت تعلم ان ... الامر
... امام ... علی جمیع ... و لم ... الاخص فی الامامة یعنی ای سنگ ... تعالی نور اکواه ... نیند
بر ... کان ... که ... محرم ... اینکه ... جمیع بندهٔ کان
خدا ... گویند ... به کلام ... شهادت دهی که او ... امر حقیقت ... راوی گوید که ... بر
اسمی حجر الاسود ... بزبان فصیح گفت ... امر امامت ... بن الحسین ... از که ... اولاد ...

و بر جمیع بندگان خود واجب گردانیده و امتثال امر او را بر کافه امت واجب فرمود چون محمد بن علی این سخنان را
از حجر الاسود شنید دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع
و مرجوع است و بعد از تو هر که باشد ... سزاوار است که محمد حنفیه این ... را ...
کرد ... از روی اعتقاد ... وضوح حال ... شهادت ... روایت دیگر امده که حجر الاسود ... شهادت
داد که ای محمد بن علی بدانکه علمای ... حضرت ... بر تو ... بر انچه ... بحکم الهی
... بر کافهٔ ... لازم و بر عامه ... واجب ... که ... او کنند ... جمیع
... رسول الله ... روایت دیگر ... که ... پس محمد بن ... امر ...
محمد حنفیه میگفتند که ... که اگر ... بر ... چاره ... ایشان دیده
... برادران ... امام زین العابدین به نزد حجر ... رفته شهادت ... از ان
... و همگی جواب ... شنیده ... نداری ... ائمه ... بدانسته که ... استحقاق
... امامت ... که ... و ... که ... بر ... اهل
شهادت ... حجر الاسود ... زین العابدین ...
... ابن الحسین ... که ... از ... زاری ... یعقوب ال عبا بود
و از ... که ... در ... این ... گذرانیده :
عابدان محراب ... چه ... فرزان
... سنگ ... خلوت ... در ... محرابها ... امثالکم ...
و فاریاها ... که ... خضر ... سنگ ... زاویه ...
و ... گفته اند ... که چون کشتی ... بحر ... سید ...
... گوهرهای ... را ... از

سید زنان ... علاوه ... و امام ال عبا و یعقوب ... زین العابدین چهل سال در این
اندوه و محل چندان گریست که ... خوان ... آنحضرت را ... از ...
بجا رسید ... گریان ... بدیان ... این ... اندازه ... رگ ... که
... این همه ... که ... چه ای که ... از ...
... از ... کلاتش ... ای ... از مجمع البحرین ... عاشقان که ... ان
... کشتی ... خدمت ... که ... که ... بجدی بود که راوی میگوید روزی از ...
مدینه می گذشتم دیدم از ناودان خانه آب جاری بود ... گذشتم ...
... کف امیر ... چرا ... این آب ... گفتم ... با ...
آب ... باشد ... ای محمد ... دیده ... این ... زین ... زمین ...
این ... از ... اندوه ... بر ... بسیار ... این ... زین
العابدین ... سر ... آل ... این آب ...
... دیده ... شهادت ... از این آب ... سر ...
... زین العابدین چنین ... که ... آب ...
امام زین العابدین ... که ... گشته ... اند ... شهید
... چون ... این ... رسیدم ... که ... زین العابدین
گفت امیر ... گریه ... که ... ناودان جاری می شد ... ان ... گریه
سرشک ... جاری ... گفتم ... آنحضرت ... سر خود ...
... کفتم ... کشتی ... بحر ...
... کردند ... کفتم ... سلام ... ایشان

بگو غلامی از ... میگوید ... بوسیدن ... ان ... شد ... چون ...
به رخصت ... خود و ... که ... ما ... نظر ... بدید ... چه ...
بباید ... ان خادم رفت و بعد از ... امده ... چون رخصت یافتم داخل شدم و ان
خادم ... آنحضرت ... سلام کردم و جواب شنیدم ... دیدم ان
... دارد چون آب ... وضو ... ام چه خیال میکردم این
قدر ... که چندان می گریست که ان آب ... آنحضرت ... ایشان ...
دیگر ... زار ... اشک ... گریه ... آب ... او ...
... آب از ناودان جاری میشد و هر چند ... از ان آب وضو ... اشک
... بگذارد ... که ... وضو کنند ... که ... که
... تاریخ ... گویند ... بحال ... که از
وقتی ... چهار ... سید ... شدم و عرض کردم
که ... این ... دیده ... شدن ندارد ... شود که
اشک ... جواب داد که ... وقتی ... ان اشک
... وقتی ... این ...
... نازنده ... که ... نوح ...
کی شود ... آنحضرت ... دیگر ...
شنیده ... یعقوب ... پسر گم شده بود و ... دیگر ... بود ...
که یوسف زنده است با وجود ان ... از ... فراق پسر ... چندان
دیده ... کور ... نور ... که ... تمام ... هجده ...

وگوش خود شنیدم که پدرم از کوفیان آب میطلبید او را جواب نمیدادند و صدای
العطش این غریب بی یار بمی‌رفت و کسی به داد او نمیرسید من برادران بر روی خاک گرم
پاره پاره دیده ام و سر پدر بزرگوار را بر نیزه کوفیان نظاره کرده ام من اسیری دختران
و دست بستگی خواهران مرتضی را میدیدم من یتیمان گریبان [illegible] جفا [illegible] دیدم من [illegible]
در گوشه مسجدها و کنج خرابها بسر بردم من بحسرت کشتگان تنها خون دل میخوردم من در بیماریها
بالین نداشتم من در غریبی [illegible] میگذاشتم از مشاهده که چگونه نمی‌شدم و چه سان از دیده
آرام گیرم آنچه من دیدم ندیده دیده دوران در کار آنچه بر من رفت نتوان کرد [illegible]
در روی [illegible] دارد و هر دل غمی من چه سازم که [illegible] صد هزار لب فرو بستم بیان شرح
این الم [illegible] داده ام هر چند سنگین [illegible] بارم گرفتم آتشی آهی بدل کردم نهان چون
دارم عنان دیده های اشکبار در کتاب ملهوف منقول است که چون آن مسافران سفر جفا و درد
سر منزل غم کردیدند و بیابان گردان وادی اسیری در مدینه طیبه پای [illegible] گشتند چون [illegible]
بی آرام [illegible] در [illegible] و [illegible] سر بزیر بال حسرت بردند و [illegible] صحرای
فراق [illegible] اشک میخوردند روزی [illegible] حضرت زینب [illegible]
امام زین العابدین آمد چون چشم آن امام [illegible] افتاد فرمود که ای عمه آمده
که خواب خود را نقل کنی [illegible] امامی که چشم بیدارش از خواب دیگران
[illegible] فدای تو شوم خوابی دیده ام حضرت فرمود ای عمه بگو آنچه دیده ای گفت
[illegible] هر چند [illegible] چون [illegible] فریضه فارغ شدم [illegible]
[illegible] اسیری [illegible] چند آن گریستم که [illegible]
[illegible] رفتم ناگاه در خواب مادرم فاطمه زهرا را در خواب دیدم چه مادر [illegible]

فرامان گریه کرده [illegible] چه مادر از فراق [illegible] سر [illegible]
چه مادر [illegible] از خون [illegible] چه مادر [illegible] چه مادر [illegible]
چه مادر [illegible] چون [illegible] چه مادر [illegible] فرزند بریده [illegible] الاسلام [illegible] چه مادر
[illegible] الهی [illegible] چون مادرم [illegible] دیدم
و سلام کردم بعد از جواب [illegible] کردم که [illegible]
و [illegible] برادرم [illegible] این خون [illegible]
این [illegible] شهید [illegible] این حال [illegible]
[illegible] برادرم [illegible]
کشته مادرم چون این [illegible] گفت [illegible]
که [illegible] برادر [illegible] صدای ناله [illegible]
[illegible] که این صدای [illegible] صدای مادرم فاطمه
زهرا [illegible] که [illegible]
[illegible] رها که [illegible]
وقتی که حسین برای [illegible] زینب [illegible] چون برادر
[illegible] میرفت [illegible] زینب وقتی [illegible]
بر روی سینه حسین [illegible] چون [illegible]
[illegible] وقتی که [illegible] چون [illegible]
[illegible] بود زینب [illegible] که [illegible]
[illegible] برادرم [illegible]

تو از آن خون چهره و کفن [illegible] از خون حسین [illegible] صورت [illegible] ای زینب [illegible]
[illegible] زخون [illegible] برای [illegible] برای کودکان
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] گفتم ای مادر [illegible] خون از صورت [illegible] گفت ای زینب [illegible]
صورت [illegible] و [illegible] خون حسین گفتم ای زینب [illegible] دیده ام [illegible]
[illegible] حسین [illegible] سینه [illegible] و از اشک
دیده [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] و احمد [illegible] الله [illegible]
[illegible] با [illegible] و [illegible] دوازده
بر [illegible] و [illegible] خون [illegible]
و [illegible] هر چند [illegible]
از [illegible] بزرگواری [illegible]
[illegible] موسی کاظم [illegible]
[illegible]
[illegible] گفته [illegible]
از علی بن [illegible] روایت کرده که روزی در خدمت [illegible] امام [illegible] موسی کاظم [illegible]
[illegible] بودم [illegible]
[illegible] برفت [illegible]
[illegible]

و دست بر کفش [illegible] در آن حال خوف عظیمی [illegible] کرد [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible]
[illegible] کردم [illegible] دیدم و [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] ندیدم و شنیدم که فرمودند [illegible] حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] کردم [illegible]
[illegible] فرمود چون [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
که [illegible] گفتم [illegible] که [illegible]
[illegible]
این بزرگوار [illegible]
[illegible] که [illegible] چه رفت [illegible] زندان [illegible]
[illegible] زندان [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که چون [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم [illegible]
[illegible] که چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] جمع [illegible]

که بنای حرکت را منهدم سازد و چنانچه این تاکید را علی ابن اسمعیل مینمود که برادرزاده
آن حضرت بود نه با وجود آنکه چندان رحمت از آنحضرت میدید که بیان نتوان نمود از بس اخلاص
خالی از آثار [illegible] شفقت و شعار نشد که آن سینه آتش حقد و سر گرم کینه امام مظلوم گردید
در همان سال زیارت مکه معظمه را بهانه کرده بقصد گرفتن امام روانه بیت الحرام گردیده و نامه
نوشت که تمام سادات و علما و اشراف ممالک بجمعه آیند و غرضش آن بود که بنای بیعت را
برای اولاد خود مستحکم گرداند چون عازم مکه شد اول دفعه بمدینه مشرفه آمد بعد از چند روز
فضل ابن ربیع را بطلب آنحضرت فرستاد و در آنوقت آن عالیجناب در نزد قبر جد خود مشغول نماز
بود و در اثنای نماز فضل ابن ربیع ملعون با چند نفر دیگر از خاصان بر سر امام ریخته نگذاشتند که
عبادتش را بانجام رساند آن امام چون را گرفتند و از روضه رسول الله بعنف بیرون کشیدند
در حالتی که آن مظلوم رو بسوی قبر کرده و بفریاد حزین میگفت که یا جداه [illegible] از حرم
محترم تو به بین چگونه میبرند یا جداه شکایت است بسوی تو میکنم از صاحب حرم چه توقع کنند
یاران تا که تیغ بقصد حرم کشند میگفت یا رسول الله اولاد تو را از خانه تو منع میکنند
و نمیگذارند که بمالان کوی فراق در دارالقرار روضه تو علوج در مهجوری خود کنند
[illegible] نگذارند در روضه بمالان بس است وای جفا از صد [illegible] بر گرفتاران بس است
ای آرام [illegible] بنای [illegible] بار [illegible] ای جانا چند رنج بر سر سالان بس است چون مردم
مدینه آن گستاخی را نسبت بسبط پیغمبر ملاحظه نمودند از هر طرف آواز ناله و گریه بر آن مظلوم
بلند کردند و هرکه آن جنابرا میدید زار زار میگریست عزیز دل هارون که دوران تاب
[illegible] آنکه ماندگان را [illegible] که بد حال آن صاحب حرم از خون جگر کون سنه بند
چون بشتری [illegible] لعین ان [illegible] بعد از غیبت [illegible] که بسزای آن علیه اللعنه والعذاب

بود.

بود نسبت بامام یحیی اورده حکم کرد که آن جناب را در اوج امامت سالار بند کینه کشیده [illegible]
ملعون بران قرار گرفت که آن امام را از روضه جدش روانه بغداد نماید که مردم مدینه
که بکدام ناحیه رفته بنا بر آن دو محمل آراسته یکی را به بصره و یکی را به بغداد فرستاد آنحضرت
در آن محمل بود که رو به بصره میرفت و جمعی را همراه آن محمل فرستاد و نامه به عیسی والی بصره
و برادرزاده هارون بود نوشت که آنحضرت را محبوس نماید هفتم ذی حجه بود که آنحضرت را
به بصره در آوردند و مدت یکسال عیسی آنحضرت را در حجره که در طرف دیوان خانه او بود محبوس
کرد و روزی در آن حجره را برای اکل و شرب و تجدید وضوی آنحضرت میگشودند و
بسته بود [illegible] زندانش گردید [illegible] حبس نمود او را از آتش کرد [illegible]
افروخته در آرزوی غریب [illegible] از سنگ حوادث باز [illegible] بر خون دل بسته [illegible]
هارون [illegible] این قدر [illegible] که آن همای اوج جلال مدت یکسال در آن حبس بود
دیگر بار هارون بعیسی نوشت که حضرت را شهید کند عیسی [illegible] نکرد و اقرار عیسی بهارون
نوشت که با وجود موسی ابن جعفر در حبس بایدم که من متعرض قتل او نمی شوم تحقیق کرده هر چند از قرار
او تفحص کردم بغیر از عبادت و مناجات قاضی الحاجات چیزی از او نیافتم و هرگز نشنیدم که بر او نفرین احدی
کند چون نامه به هارون رسید کسی فرستاد آنحضرت را به بغداد بردند بعد از طلبیدن و در خانه فضل ابن ربیع محبوس
کرد در زندان [illegible] هر شبی در کنج زندان [illegible] میگفت
از [illegible] محیط [illegible] زندان [illegible] هر فلک از آتش [illegible] در دل [illegible] الظلم
که چون [illegible] که در برابر [illegible] مروت که هارون ملعون جاریه
او را بخدمت امام بزندان فرستاد غرضش این بود که از حجت آنجناب امام متهم شود و در قتل
بر روز چون جاریه بزندان مظلوم رفت حضرت فرمود که مرا از چنین [illegible] با شغل این فرمایش

اعتبار در [illegible] صورت حال را به هارون گفتند در غضب شده گفت بموسی بن جعفر بگوئید که
برضای تو محبوس نموده ام آنچه خود میخواهم چنانچه میکنم پس حکم کرد که جاریه را در نزد او بگذارند
و برگردیده چون چنان کردند هارون ملعون خادمی پنهانی فرستاد که برو ببین که موسی ابن جعفر با جاریه
در چه کار است چون خادم آمد دید که آن جاریه در سجده است و میگوید سبحانک سبحانک قدوس
چون خادم این خبر را به هارون رسانید ملعون گفت که البته موسی این جاریه را سحر کرده برو آن جاریه را
طلب کن چون جاریه را آوردند تمام بدن او میلرزید و هر دم رو به آسمان میکرد هارون از جاریه صورت
حال پرسید گفت نزد آنحضرت رفتم گفتم [illegible] بمن نمی فرمائی فرمود [illegible]
بلند [illegible] چون نگاه کردم [illegible] نظرم در آمد [illegible] چون [illegible]
[illegible] نهرها [illegible] زلالی [illegible] سلیمان [illegible] داود بلبل
[illegible] چارطرفش [illegible] از گل خورشید باغش [illegible] ان موسی [illegible]
در آن چمن آب آتش ز هر جانب [illegible] غلمان بی خدمت کنیزان غلمان [illegible]
[illegible] افلاک [illegible] جاریه گفت ای خلیفه حوریان و غلمان را دیدم که
[illegible] در دست گرفته [illegible] انواع طعامها و میوه‌ها [illegible]
[illegible] شدم و بسجده افتادم هارون گفت خواب دیده [illegible] جاریه گفت که بخدا قسم که [illegible]
[illegible] بودم [illegible] نبودم تو در خواب [illegible] بیدار بودم تو بیت که [illegible]
بودم [illegible] بخواب اندر نباید [illegible] زندگی [illegible] اگر در خواب می بود [illegible]
دیده در خواب [illegible] هارون آن جاریه را بیکی از خازنان داد و سفارش کرد که این را از
فاش نکند پس آن جاریه در عبادت بود و میگفت عبد صالح [illegible] گفتند [illegible]
که او عبد صالح است [illegible] از حوریان و غلمان [illegible] شنیدم که او عبد صالح [illegible] ندارم که [illegible]

[illegible] امام موسی کاظم چندان در زندان هارون ماند بود که بدن آنحضرت کاهیده [illegible]
[illegible] رگ در [illegible] از بدن لطیف آنحضرت باقی نمود در سالهای شب تا صبح در مناجات مر بعبادت
ملک علام قیام مینمود شبی آنحضرت بزندان بان گفت که امشب میخواهم بر بام زندان بروی شاید نسیمی
بیدار من وزد و لحظه آسایش کنم چون شب تاریک شد مردم بخواب رفتند زندان بان با قفل فولادی آنحضرت
در آن بود بر داشت و ببام خانه گذاشت چون حضرت بر بام زندان مقام نمود و بصد شوق در زیر آسمان بعبادت
و حضرت [illegible] رسانید [illegible] و در آنوقت آمدی آنجناب را خواب ربود هر دو لب آنحضرت از بس
زندان کاهیده بود که نسیم شمال [illegible] انجناب آنحضرت چون [illegible] بیهوش [illegible] چون [illegible]
آن بدن [illegible] بلند نمودند و [illegible] گریستند و [illegible] که [illegible] مجروح امروز در
در [illegible] چون موسی بن جعفر [illegible] که باید آنجناب [illegible] کرد و حق الهی [illegible]
که [illegible] امامت را در [illegible] کوشش کنند که [illegible] خلق الهی امام
مظلوم فرستاد و گفت موسی بن جعفر را از من سلام برسان و بگو پروردگار تو [illegible] مصلحت
من این را [illegible] ترا [illegible] الهی [illegible] آنحضرت فرمود
که [illegible] و [illegible] عالم [illegible] عرض کن که آن [illegible]
[illegible] که هرکه پروردگار [illegible] آن [illegible] شنیدن
[illegible] بعد [illegible] الکلام [illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible] بر [illegible] هارون ملعون [illegible]
[illegible] نامه نوشت به [illegible] خود که در [illegible] بودند که [illegible] را برای [illegible] بنویسند که [illegible]
رجوعی ندارم [illegible] نفر از [illegible] ملعون [illegible] هارون [illegible] بفرستاد

و از انوقت خود از زر دوزی نگاه میکرد که بهتر از تخت انحضرت را چگونه بقتل میرسانند چون کفار فرنگ داخل
آن قلعه شدند نظر ایشان بر انحضرت افتاد سپهری را بر روی خاک دیدند مسیحی با دل صد چاک آمدند
رو از تنش پرده ناموس مریم و دشمن ایشان بخشید خاک ادم ز هر چشمش بود آن عین الحیات
خرقش داده مهر و نظری برای رسیده آن هوای اوج اقبال زمین را داده جا در دست اک چون فرنگیان
نور ایمان سر آیه انحال دیدند همه اسپه خود را حاکم کردند بدین ایمان بمرده در آمده و از رزار از تکبر گشتند پس
بسجده افتادند انحضرت دست بر سر ایشان میکشید و بزبان ایشان با ایشان سخن میکرد هارون سعود این
شاهده احوال بر خود لرزید و ترسید که فتنه برپا شود و بر خود را طلبید که این جماعت را بر خود از این ولایت
بیرون کن جماعت فرنگی در وقت بیرون رفتن برای تعظیم انحضرت سجده کرده به خاندان نبوت نیاز میرفتند که بهلاک
حضرت انجناب نشود غرض هارون هیچ کس برای انکه فتنه از آن مصطفی را کشتن او و بیران نکرد گرچه
اب رفتن از سر چشمه کم کرد دیده بود یک شمع فتنه مخفی هر کز این طغیان نکرد هر روز که چون امان
رسیده دولت بکه فضل بن ربیع بقتل آن امام آمد امر نه نمایند انحضرت را نزد یحیی فرستاد و در آنجا چند بود چون
یحیی را بفضل انجناب تکلیف نمود یحیی نیز اکرد و نهایت احترام نمود و روز بروز تعظیم و اجلال بسیار میکرد
چون هارون جهت انحضرت را پنهان شهید کند هر روز در قتل انجناب تدبیر میفرمود انقدر میکرد و آن
کفر باطن با تمرد ظاهر برای پیدا کردن کس بقتل آل پیغمبر نی بندد کمر چون دل خود سخت رو نا سست
عهدی را تا کت بد بر رخ اندیشه اب از کفر در نای در جستجوی چون خودی باشی روان سندی شد که
بود آن کینه جو در آدم خبر هم راه کسی که هارون در شبه قتل آن امام بنام هر کسی که میداد حق درست نمی امد انگشت
شد و سندی نزد خویش قرار گرفت که بزهر جفا شهید کند پس طبقی از طعام و قدری انار خورد و زهر
کرد و چند دانه با قی گذاشت پس بوزن و رشته طلبید و دانه را تر نموده رشته را زهر آلود بیران کشید تا که
درست که زهر در آن جا گرفته و آن دانه را در میان طبقی دیگر گذاشته و بنجاهی داد که برای انحضرت برد

بموسی بن جعفر بگو که خلیفه میگوید چون این رطب بسیار مرغوب و لطیف بود نخواستم که بی انحضرت بخورم قدری
قدری خود خورده و قدری بجهت شما فرستادم و خود را میخواهم بر طبق که گذاشته ام همه را تناول کنی و هیچ باقی
نگذاری ناهمه را بخور و هیچ کس را که دانه را بکذارد پس غلام آن طبق را برداشته بخدمت امام برد و پیغام
خلیفه را رسانید حضرت قدری چشید و تناول از آن رطب برداشت و میل میفرمود هارون سعود را کسی بود
که او را بسیار دوست میداشت و از بسیاری الفت داده از طلا قفس بود در انوقت انگشت چهار شده ابتدا مود
انحضرت نگاه میکرد و حضرت یک رطبی که زهر آلوده بود با قفلان شرداد و انداخت چون سک آن رطب را
خورد در حال خود را بر زمین زد و فریاد میکرد تا بمرد حضرت از هارون بیشتر بود و بعد از مردن آن سگ
غلام طبق را برداشته بخدمت هارون برد و هرچه دیده بود بیان کرد آن ملعون از شنیدن این سخن
متغیر شده دانست که موسی ابن جعفر رطب مسموم را خورده و سگ مرد گشت و زهر را تلف کرد و او را صحبت
بی حرمتی کینه رشتن را آگاه کنند که بتاسف بر حال سک میخورد امثی که امام ومشتی طبرا از اربرزان
از داشتند حضرت را در بالای ماندند و در قتل او سعی میکردند و از نیاوران و غیبتها را بجز کس زنون
شمرده هیچ حدیث دیگر بعرض حاستان میرسد
بعد از شنیدن کشتن حضرت واجب الوجود و پس از صورت و از فرات جنت جاده سلام خلائق و الائم
تا رفتن در صورت پرتو را با طریق شریعت و سلوک طریقت چار سال چند در سلام و حفظ آن
دین ملک علم مجتبی با فتح پرورد و کار و در کردند که ان حضرت عقد رعنی زنده احد حق رو برانده
بر ولای بیا ایشان چند رکز از صورت الله و سلامه و علیهم اجمعین که هر یک سپهر اثنا عشری تابان
و هر کدام این رشتع نقش زائد خصوصا زاویه نقش زندان که وکرف زدام محبت امام سوم محرمان
دیکرس حقی هارون نور حدیقه ابی محمد موسی بن جعفر الکاظم علیه افضل التحیة والسلام سحر که ان شعر
در حق ر مقصود بیش گواهی داده و مقصود یکی دین رضا بر رشته تسلیم شماره مواند انسه از زندان و جور زره هنور

شروع کننده وسیلة ان حال ابو داود مروت منقری این قول آن است که مصنف تحفة المجالس و مؤلف
جامع الاسرار از طیبان ابن جعفر تمیمی نقل کرده اند که او میگفت که روزی موسی ابن جعفر علیه السلام
در وقت ظهر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که جوانی با اضطراب تمام از شهر شام
بخدمت امام علیه السلام آمده سلام کرد بعد از استیفای تحیت و تحیت گفت یا امام مشکلی دارم و بجهت آن شفقت
امیدوارم که حل مشکل من را فرمائید و ابواب فرج بر من بگشا حضرت فرمود که چه مشکل داری گفت که ای امام
پدری داشتم بی ایمان و بجز لالای سکینان مال بسیار داشت و مرا محروم نمیداشت سبب انکه من از مال
و ما مال خاندان شهرداران بیوسته بپدر بهمین جهت نزاع داشتم و او را بدین علت دشمن میداشتم
تا انکه پدرم بجانب افتان رسیده و در وقت وصیت مرا از بالین خود او اداره و انچه نقد داشت در سر صحرا بنهان
کرده و کسی را بر آن اطلاع نیست اکنون حضرت شنیده ام که نور علم امامت مرا ایصال خود دلالت کنند
و بنده را از ارث پدر چرا میسه کنه اوضاح این علم با سر انجام بفرمود و افراج میکند آن امام زبان را
اسمع این کلام و در لوح صحیفه کاغذی نوشته بدست ان غلام داد و فرمود این نوشته را بر دار و در شب جمعه
بقبرستان رفته بنزد پدرت رسان و میدانی که بر دو صبر کن که شخصی از شب بگذرد در حال او را که
که با او در حال اشتهی خواهد بان سلام کن و این نوشته را با او ده که تا پدرت بیاید حاضر کن چون پدرت
حاضر شد احوال اندیس از او سوال کن و هر چه از آن شنیدی عمل کن پس آن جوان سر قبر آن سر در کنده را آن
را برداشته در شب جمعه بقبرستان رفته چون روز رفت شد همچنانکه امام فرموده بود و زجان را انداز
اورده اورد در حال مردی پدید آمد و گفت منم در جاه چه میخواهی این جوان نوشته حضرت با و داد و زجانی چون
نظر بکلام امام کرد بعد از زمان خروسی سیاهی همراه خود اورد و دو زنجیر در گردن او گفت این است پدر تو گفتم
سبحان الله پدر من سفید بود و صورت ادمی داشت این خروس سیاه که پدر من نیست در این فکر بود
بقدرت الهی بمعجزه جناب امام انحضرت بزبان امد و گفت ای پسر منم پدر تو اما بسبب عداوت و دشمنی

اهل بیت و مروان و بجهت دوستی آل ابی سفیان و آل مروان شامت عذاب مرا این صورت کرده
ای پسر من فرای خود بدم و خواهم دید و بسیار پشیمانم و حال آنکه سودی ندارد و در حضرت و تکفی
مانده ام اما ای پسر تو برو و از دل موسی ابن جعفر را مدارا که مجهول آن بالاسر فرا داری و سبب
نحیب عفو ندی است و عدل او است با تمامت مسح در جهان و خلد و عذاب نیران خواهد بود اکنون
تو بر و در زیر خانه که می نشستم از طرف قبله زمین را بکن خواهی بیست هزار در هم و شش ملی با کسب برار
آنکه پنج هزار اشرفی بیست و حق امام موسی ابن جعفر بده انحضرت تسلیم کن و باقی را صرف خود کن
ای پسر بدانکه انحضرت احوال بهشت و دوزخ را میداند و امامت بر حق و حجت خدا است بر خلق و
بدانکه روزی هفتاد مرتبه مروان و معاویه و یزید و امثال ایشان علیهم اللعنه و تابعان این سک
در رشته دوزخ می سوزانند و این سیاهی رنگ آن اثر ایشان است این بگفت و ناپدید شد پس آن
که چون آن جوان بخانه رفت و آن موضع را کاوش کرد انچه پدرش گفته بود یافت زر را بیرون آورد
و پنجاه هزار درم از آن به خدمت انحضرت اورده بعد از آن حضرت سپرد و باقی را خود صرف نمود
ملخص از احاد و حق رو چون ائمه اطهار بدیده از صفات ظهر کنید که رشته ایشان دین بان فشرده
اهل یقین چه طلبند که زندانی خراسانی کی رو است که همای اوج سعادت را در قفس قید کرده و زنجیر
ساخته و بدان چنین امامی را از قتل بد سیم کرد و قفسه کرد و بعد از آن امام جهانی امام حلال زندگی کرد
از سوز و رشتن زهر در کام او تلخ ساخته نه دستم از نجس امام موسی ابن جعفر و شهادت انحضرت
سر حلقوی انجناب که از کنیه تا آخر ص بازماند
نقله کاظم زنده ان جفا و فتنه کاران حق و غیر ایشان زبیرای سلاق و زرد و ستم جفا را انجا اهل روایت
کرده اند که چون هارون ملعون امام همام موسی کاظم را در حبس داشت هر روز در قتل انحضرت
تدبیر میکرد که بجهات از خلق پنهانی را انجناب اورد و انحضرت را شهید نماید که فتنه بر پا شود

امام فرستاد و زهر با امام نصیب شد دفعه دیگر بار رطبی چند آلوده بزهر قهر نموده سندی بن شاهک ملعون
داد و گفت این رطبها را از برای موسی بن جعفر ببر و مبالغه کن که همه را تناول کند و بگو از
خوردن چاره نیست و آن ملعون خود هم از عقب سندی رفته و مبالغه در اکل آن رطب با امام نمود
و گفت باید این رطبها را تناول نمائی چندان اصرار کرد که چاره برآن حضرت متصور نشد چون امام مظلوم
دید که مجبور است روی به آسمان کرده گفت الهی تو میدانی که اگر پیش از این روز این گونه
طعامی خورده بودم اعانت در هلاک خود کرده بودم الحال معذورم و اراده بفرما تا بمن [illegible]
فراق [illegible] پس سه رطب [illegible] زهر [illegible] آن آتش که [illegible]
رسیده و وقت سوزش [illegible] چون آنحضرت [illegible] از آن رطبها تناول نمود [illegible] دیگرگون شد و دیگر
نتوانست میل نماید از اکل و رطب دیگر [illegible] و سندی لعین اصرار کرده که [illegible] امام میل کن حضرت
حضرت فرمود که بس است از آنچه خوردم مراد تو حاصل می آید [illegible] فی الحال اثر زهر در وجودش
بدید آمد بیمار و رنجور در گوشه زندان افتاد پس [illegible] بر سر آن حضرت فرستاده و گفتند
موسی بن جعفر طبیب [illegible] که مردم [illegible] زهر [illegible] چون طبیب [illegible] رسید و نگاه
بصورت مبارکش کرد و دید [illegible] اراده [illegible] زهر [illegible] کرده [illegible] دشمنان در کار او
کشش از زهر [illegible] سبزه زاری [illegible] و چون طبیب
[illegible] از آن جناب پرسید آنحضرت جواب نفرمود چون [illegible] طبیب سؤال نمود حضرت خود دست مبارک
بیرون آورد و بطبیب نمود و گفت [illegible] این است چون طبیب دست ملاحظه نمود دید که دست مبارک آنحضرت
مسموم و سبز شده [illegible] که آنحضرت را زهر داده اند فهمید که آنحضرت خود هم دانسته پس آن طبیب [illegible]
و نزد [illegible] رفت و گفت [illegible] که آنحضرت بهتر از شما میداند که با وی چه کرده اید [illegible]
اگر علاج دل خسته [illegible] طبیب [illegible] این درد را دوا [illegible] مریض عشق [illegible] دوا [illegible]

دانه [illegible]

دلی که صید کسی شد دگر رها نکند اما رنجوری آنحضرت بود [illegible] مسیب این روایت [illegible]
آنحضرت بود طلبید و فرمود که ای مسیب مرا انصراف نزدیک است امشب بمدینه جد خود
میروم و در روضه [illegible] وداع میکنم فرزند خود را علی الرضا را ملاقات میکنم و امانت را باو
می سپارم و برمیگردم مسیب گفت یا ابن رسول الله چگونه میتوانید رفت که شما در یک امشب بمدینه
روید و باز آئید و دیگر بدین سان [illegible] و چگونه از این جا که بقفلهای محکم کرده اند میتوان
گذشت حضرت فرمود که ای ضعیف الاعتقاد ندانسته که قدر بزرگی ما در نزد خدا ای مسیب
اولاد اهل بیت مصطفی [illegible] که تو دانسته [illegible] خداوندی که درهای علوم اولین و آخرین
بر ما گشوده همیتواند که مرا از این جا بمدینه ببرد و در باز برگرداند [illegible] مسیب گفت یا ابن رسول الله
دعا کن که خدا مرا در ایمان ثابت قدم و با یقین دارد حضرت فرمود اللهم ثبته پس امام
فرمود که ای مسیب [illegible] که امشب این مرضی [illegible] [illegible] و در [illegible] داخل زندان
حاضر بشوم مسیب [illegible] کرد دید [illegible] از آن قائم [illegible] عالم [illegible]
بود [illegible] سر [illegible] مسیب گوید که من متفکر و دار
در فکر بودم چه شد و بعد از لحظه دیدم که آنحضرت در مصلای خود قرار گرفت [illegible]
عزم [illegible] گشت [illegible] رضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیا طبیب [illegible] که درد [illegible] هم [illegible] بیا [illegible]
[illegible] ابرای [illegible] بیا بیا [illegible] بیا [illegible] مسیب میگوید که چون
روز سیم شد آنحضرت فرمود که مسیب میگوید گمان دارم که امروز از دنیا رحلت کنم چون شربت
آب از تو طلب کنم و بیاشامم اثر زهر [illegible] و همه اعضایم ورم کند پس [illegible] امام [illegible]
[illegible] شد بعد از آن [illegible] دیگر [illegible] بسا [illegible] کنم پس [illegible]
که بزندان [illegible] مسیب میگوید بعد از ساعتی آنحضرت [illegible] آب طلبید چون آب را
بآنحضرت دادم آشامید دیدم رنگ مبارکش متغیر شد پس حضرت فرمود که ای مسیب این ملعون
یعنی سندی گمان میکند که مرا او غسل خواهد داد هیهات این هرگز نخواهد شد بدانکه پیغمبر و امام بغیر پیغمبر
و امام غسل نمیدهند چون لحظه [illegible] دیدم جوانی [illegible] که رخساره اش مانند خورشید تابان و شبیه‌ترین
مردم بود بامام موسی کاظم از در درآمد بر آنحضرت سلام کرد چون چشم آن امام بر جوان [illegible]
[illegible] دید [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] ان سیح [illegible] که [illegible] زهر [illegible] داد [illegible]
[illegible] عقیق [illegible]
مسیب گفت دیدم آن جوان هم دست در گردن امام موسی کاظم کرده زمانی همراه بوسید پس دیدم
آن جوان پرسید [illegible] خادم [illegible] بکف آذر [illegible] دست یکقف از [illegible]
[illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible]
یکقف [illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible]
این سوز [illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible] یکقف [illegible]
جان [illegible] مسیب میگوید امام موسی فرزند خود امام رضا را در بر کشید و سخنان چند با وی گفت و او را وداع [illegible]

فرمود

فرمود [illegible] اسم [illegible] سلام بر تو [illegible] در فکر بودم که دیدم مرغ
روحش [illegible] پرواز نمود و عالم [illegible] بعد [illegible] از محل نمود
فی الحال [illegible] سندی [illegible] هر [illegible] که [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسید [illegible] او را
[illegible] سندی شاهک [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible] بغداد [illegible]
روان شدند [illegible] حکم کرد که هر که [illegible]
فرزند [illegible] موسی بن جعفر مردم [illegible] طریق [illegible]
[illegible] پس چون سندی [illegible] مسیب میگوید که آنحضرت
[illegible] که [illegible] امام رضا [illegible] آنحضرت [illegible]
خود [illegible] سندی [illegible] آنحضرت [illegible] سندی [illegible]
آنوقت امام رضا [illegible] مسیب [illegible]
و [illegible] در قبرستانی [illegible] دفن نمودند انا لله و انا الیه راجعون
بعد [illegible]
زیارت [illegible] سلام [illegible] روضه [illegible]
[illegible] بن علی بن ابی طالب [illegible] اولاد [illegible]

که افراز سپهر علوم امامی و شمع محفل شرع محمدی که بزرگواری است که جهان جهان مدائح از مدح گنجی
هر یک از زبان‌ها عاجز و بنان عالم عالم وصاف در توصیف هر یک از مآثر حضرت خصوص مسند نشین
کشور رضا و شمع ملک پروانه فلک فانوس یعنی افسر جلال و گوهر محیط اقبال [illegible] رضا
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که پرتو خورشید جلالش عالمگیر و ظهور نور امامتش برترین
قریب منتظر است که مخالف و موافق بغیر استثنا ملک را الحال اقرار نموده و انتشار بزبان
اقرار و رفعه و منقبه از حضرتش شده آنکه [illegible] از دار الشفای علمش شفا یافت
بیماران [illegible] خود برده و از [illegible] اشنا و [illegible] قبول کرده و خورده از جمله معجزات آن
خورشید کاینات یکی آنکه در وقت توجه آن قمر فلک امامت بسمت خراسان بتحریک مامون بر راست
که در آن وقت سیصد و پنجاه نفر از اتراک در ملازمت حضرتش بودند در اثنای راه بمنزل
رسیده بودند در آن منزل کوهی دیدند و در آن کوه غاری و در آن غار عابدی از جهان بر کناری بود
در آن غار بعبادت حضرت پروردگار اقدام بر کوع و سجود مینمود و بیرون آمده در [illegible] نهفته
و راز خود بغیر از بی نیاز نگفته چون زاهد خبر نزول و اجلال امام را شنید [illegible]
رسید بعد از [illegible] شرف حضور امام را یافت مدح و ثنای آن منبع نور گفته [illegible] امام چندین سال است
که آرزوی خدمت دارم [illegible] در [illegible] کارم و [illegible]
[illegible] امید دارم و توقع اندارم که قدم رنجه داری [illegible] این
فقیر را [illegible] قدوم میمنت لزوم منور فرمائی آنحضرت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] قدم [illegible] چون بدر غار رسید حضرت امام [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
گفتند و [illegible] داخل شدند [illegible] تمام [illegible] در آن [illegible]
[illegible]

آنحضرت [illegible] داد [illegible] بسیار گرفته خاطر [illegible] بود حضرت امام
از باطن و [illegible] درویش از چه راه است فرمود ای درویش هر چه داری [illegible]
[illegible] گفت [illegible] نان [illegible] قرص نان و کوزه [illegible] بیاورد [illegible] حضرت [illegible]
و عذر خواهی نمود حضرت روی مبارک برای آن نان [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] درویش [illegible]
[illegible] مشغول بودند تا آنکه از آن نان [illegible] که سیصد نفر بودند بعد از آن
درویش [illegible] کوزه [illegible] قرص نان [illegible] کم نشده عابد [illegible]
در خدمت امام [illegible] افکند [illegible] در امامت و ولایت
[illegible] باشد عبدالله بن [illegible] روایت کرده که روزی [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible] الحال آهوی چند در صحرا دیدم که [illegible]
بودند دیدم آنحضرت به آهو بره خطاب نموده [illegible] آهو بره [illegible] آمده
و امام دست مبارک بسر آن آهو [illegible] پس [illegible] آهو بره [illegible]
از [illegible] آنحضرت [illegible] دست [illegible]
[illegible] آهو بره [illegible] بعد از آن آنحضرت [illegible]
پس گفت [illegible] عبدالله [illegible] که اهل بیت [illegible] همه [illegible]
[illegible] خدا [illegible] آنچه کرده ام [illegible] توبه کردم
پس آنجناب [illegible] خود [illegible] که آهو بره را [illegible] چون [illegible] آهو بره [illegible]
[illegible] اشک از دیده [illegible] آنحضرت [illegible] آهو بره [illegible]

بجانب [illegible] روان گردیده حضرت فرمود که در [illegible] خدا و رسول
[illegible] آهو بره [illegible] که [illegible]
[illegible] کردم [illegible] ای [illegible] امام غریب
[illegible] بزرگوار [illegible] آهوی صحرا آمده که گوشت خود را غذای او کنند [illegible] مامون ملعون
[illegible] خورانید [illegible] که [illegible] زیارت [illegible]
شده طریق خراسان را پیمود

شرح حال [illegible]

[illegible] شرح رضا [illegible]
[illegible] امام غریب [illegible] چون [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible] روز [illegible]
[illegible] مدینه طیبه بر سر روضه جد بزرگوار
بعبادت پروردگار مشغول [illegible] در خواب رفته
در عالم خواب دید که [illegible] جلال [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] دیده [illegible] اشک [illegible]
عالم [illegible] چون امام [illegible] جد بزرگوار را
[illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اشک روان [illegible]
[illegible] فرمود که ای [illegible] رضا ای امام

[illegible] بفرزند [illegible] همه [illegible]
[illegible] امام غریب [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مامون [illegible]
[illegible] چون امام غریب از خواب بیدار شد
[illegible]
چون [illegible] بزرگوار بیرون آمد چون
مردم مدینه امام رضا [illegible] آن حال پرسیدند [illegible] خواب [illegible]
[illegible] مامون [illegible] مردم مدینه [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] امام [illegible]
که چون مامون ملعون [illegible]
در سمت مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] مامون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مامون ملعون [illegible]

این نغز ساربان بگو فردای قیامت خدا خصم او چه گوید صحیفه و علی مرتضی ازان [illegible] دور از آتش جز آنکه مجلد خواهد
بود پس مأمون ملعون و آن کافر ملعون دست بر صحیفه کشید و بدین گونه سوگند یاد کرد که بر هیچ وجه ظلم نکنم
با اولاد ائمه بدین جا امام کرد پس مردم طوس قسم یاد کردند و بیعت مینمودند چهل هزار نفر بیعت نمودند
بر آمدند چون عهد بیعت تسلیم سلیمان شد و سلیمان برگشت از طوس روانه گاه حضرت امام گردید [illegible]
که از روی افتاده سلیمان بود [illegible] بوستان سلطان [illegible] او [illegible] طلب
که باشد [illegible] بغیر از [illegible] سلیمان شد از طوس [illegible] بیرون آن باره [illegible]
که چون سلیمان بمدینه رسید امام مظلوم از آمدن سلیمان خبر گردید سلیمان بعد از اذن وصول شرف خدمت
فرزند رسول خدا گردید و سلام کرد [illegible] امام را بوسید و بعد از ان چون نامه را بیرون آورد
حضرت [illegible] ازان [illegible] دارد به وجه [illegible] جاری [illegible] ابر رحمت [illegible]
[illegible] از [illegible] مأمون قرار [illegible] بر روی امام [illegible] بود [illegible]
میکرد [illegible] چون سلیمان امام [illegible] دیده [illegible] امروز روز [illegible]
[illegible] ای [illegible] از [illegible] آنحضرت فرمود ای
سلیمان این همه [illegible] است این [illegible] من بود [illegible]
[illegible] است [illegible] دل [illegible] ای سلیمان [illegible]
بوی فراق [illegible] بی سینم [illegible] این همه
[illegible] من [illegible] در این سفر [illegible]
[illegible] کند [illegible] بوی [illegible]
پس آنحضرت [illegible] مأمون را سلیمان [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] فراق [illegible] مأمون را [illegible]

دمبردم ما بوی رویم بسوی شهر عدم [illegible] گل دیدن جبرای کرفتاران [illegible] این وداع آخرین باشد
[illegible] این زمان واپسین باشد ای زنشای [illegible] اینغریبان وطن [illegible]
باری بندم از این اندوه کاش الفراق الفراق ای دیدها در راه حسرت الفراق الفراق [illegible]
[illegible] الفراق الوداع ای زمره [illegible] الوداع الوداع ای [illegible] الوداع [illegible]
اهل بیت امام رضا [illegible] زمان غریب [illegible] وطن [illegible]
هر طرف [illegible] هر طرف [illegible] جانب [illegible]
ناله از هر گوشه حسرت نوا آغاز کرد [illegible] کودکان چون [illegible]
[illegible] چون [illegible] غریب [illegible]
[illegible] چهره [illegible]
[illegible] الفراق الفراق [illegible] امام رضا بلند شد همه چون پروانهای
[illegible] شمع [illegible] حضرت [illegible]
میگریستند و بزبان حال میگفتند [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible]
جدائی [illegible] حضرت
[illegible] ای [illegible]
[illegible] میروم [illegible] ای [illegible]
پس آنحضرت [illegible] از وداع [illegible] حرم [illegible] چون [illegible] سلام کرده
[illegible] حضرت [illegible] حال [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رسول الله [illegible]
میکرد چگونه داشتند چون روم از [illegible] اندرین [illegible]
بعد ازین جان [illegible] فراق [illegible] امید [illegible] پس آنحضرت [illegible] وداع
کرده [illegible] وداع کرده از روضه بیرون آمد چون چند قدم رفت [illegible] دیگر باره برگشت
بدر روضه منوره آمده روی [illegible] میکرد و اپس [illegible]
این [illegible] از فراق [illegible] پس [illegible] کرده است [illegible]
این [illegible] پس امام مظلوم از روضه بیرون رفت [illegible] دیگر [illegible] فراق
آنحضرت [illegible] بدر روضه آمد [illegible] زبان حال
میگفت [illegible] جسم و جان [illegible]
[illegible]
[illegible] رفتم [illegible]
رفتم [illegible] رفتم [illegible] رفتم [illegible]
بار [illegible] امام مظلوم از روضه بیرون رفت [illegible]
[illegible] از روضه بیرون آمده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام غریب [illegible]
[illegible] بزبان حال میگفتند [illegible]
این همه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بسوی مدینه [illegible]

دیگر [illegible] بعد از [illegible] حضرت [illegible]
دیگر پس [illegible] صلوات [illegible] سلام فراوان [illegible]
هر یک [illegible]
[illegible] مظلوم علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible] امام [illegible] علی بن موسی الرضا
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
هر یک از ائمه [illegible] امام [illegible]
این است که [illegible] در طوس [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] در طوس از ائمه [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]

قسم او باشد و از ازل از عقب او رفته جبه را از ان گرفتند و دعبل هم بر گشت بقیمت [illegible]
که پاره از ان جبه با و بدهند چون قیمت پارچه از جبه گرفت روانه شد در راه دزدان باو بر خوردند و اهل قافله
را غارت و دستگیر کرده بسته انداختند و بقیمت مال قافله مشغول شدند در ان اثنا یکی از همان دزدان از زمان
از ابیات قصیده میخواند و میگریست دعبل پرسید که این از کیست [illegible] دعبل التماس
مکرر خوانده گفت این بیت از مرد دعبل خزاعی که در قصیده حضرت امام رضا گفته دعبل گفت [illegible]
[illegible] شخص سر کرده دزدان بود چون شنفت که او دعبل است دستهای اهل قافله را گشودند و جمیع اسباب
ایشان را پس دادند و انچه هست بماند و جمعی را همراه ایشان کرد که قافله را [illegible] چون دعبل بخانه خود
رسید [illegible] دزدان [illegible] برده بودند شیعیان شنیدند که دعبل جبه امام رضا [illegible]
جابره گرفته بر سر او هجوم اوردند و [illegible] از ان صد دینار [illegible] دعبل فهمید که سخن [illegible]
فرموده بود که [illegible] چگونه بود مروی است که دعبل را کنیزی بود که بسیار علاقه با و داشت
[illegible] رسید که [illegible] که از مردم [illegible] بود
داشت [illegible] از جبه امام [illegible] چون [illegible] روشن
و خوب [illegible] شده بود شکر الهی بجای اورده ان پارچه جامه سبب شفای جمعی کثیر گردید ای دوستان
امام غریب چنین بزرگوار [illegible] بزهر جفا [illegible] گردانیدند [illegible]
ناخته بشنوید که در زمان رفتن جناب امام رضا [illegible] طوس [illegible] چه گذشت

[illegible] رضا [illegible] یار مجهوری
وا مانده [illegible] رهبری و گرفتاران دام فراق و منتظران کعبه اشتیاق آهوان چین اندوه [illegible]
بسمل [illegible] بوستان [illegible] بدین گونه روایت کرده اند که چون
[illegible] سپهر [illegible] محفل [illegible] رضا [illegible] شهید [illegible]

جبه علی ابن موسی

جبه علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا اهل مدینه را وداع کرده از مدینه عازم طوس گردید در هر
منزل غمی تازه و در هر محفل المی بی اندازه بانجناب روی میداد چون میدانست که سرانجام [illegible]
بیداد اهل طوس سرشک از دیده اش میجوشید و [illegible] از زاری [illegible]
در یکی از منازل بکنار خیمه رسیدند و جمعی آهوان دیدند که بر دور ان خیمه اشک از دیده [illegible] حلقه
ماتم زده اند چون وحشیان [illegible] فراق در الم و مانند صحرا نوردان [illegible] بدام غم مانده
چون چشم آهوان بغزال چین [illegible] جناب امام رضا افتاد همگی بزبان فصیح سلام [illegible] و پیش امده
در پای انحضرت افتادند حضرت امام [illegible] رسید [illegible] ان اهوان بزبان
حال جواب میگفت [illegible] صحرای غربت [illegible] در دام غم [illegible]
داریم ما هم از غم خواری تو [illegible] جهوری تو [illegible] دلی داریم در اتش
کباب دیده داریم [illegible] چون تو [illegible] چون تو [illegible] دریغ چون
تو هر سو در غربی چون تو هر جا [illegible] وحشیانیم اندرین صحرا [illegible] داغ تو [illegible] دیده [illegible]
از باغ دیده در راه وصالت [illegible] چون [illegible]
زبان [illegible] گفتند [illegible] امام اگر [illegible] از این راه بر گرد [illegible]
[illegible] قصد [illegible] امام غریب سخن اهوان شنید و [illegible]
ان وحشیان را دیده اه سرد از دل کشید فرمود ای [illegible] در دام [illegible] ای وحشیان از
ارام رمیده بدانید که از دام اجل [illegible]
را در پیش است و هر کس از [illegible] مرگ [illegible] است چون [illegible]
از ملک [illegible] اجل چاره نیست مرگ [illegible]
جامی از زهر [illegible]

بگو [illegible] زاغ بوی [illegible] بلبل [illegible] این مرغان [illegible] رفتند بود نوبت انکه باقی
بود [illegible] پس انحضرت حدیث [illegible]
نمود و فرمود ای اهوان اگر صد سال [illegible] از مرگ [illegible] اخر [illegible] ان چاره نیست
پس بهتر ان است [illegible] کرده و در ارزوی
[illegible] ان [illegible] چون اهوان کلام صدق انجام امام شنیدند همگی بسجده افتادند
و گفتند صدقت یا رسول الله پس از انجا روانه شدند چون [illegible] رسیدند در سر راه باغی دیدند که [illegible]
در باغ [illegible] بود چون چشم امام در باغبان مرد افتاد فرمود که [illegible] انگوری [illegible]
[illegible] موسم میوه و فصل انگور نیست [illegible] فرمودند که [illegible] چون بباغ
در امد دید که شاخها پر از انگور است چمن چون لاله [illegible] شگفته [illegible]
[illegible] دل [illegible] شبنم [illegible]
[illegible]
[illegible] سبزه [illegible] چمن [illegible] نرگس غنچه
[illegible] میوه [illegible] بارگران [illegible]
[illegible] این باغ را پر میوه دید [illegible] که از ان انگور [illegible] امام بیاورد [illegible]
[illegible] برگشت [illegible] انگور [illegible] امام این سخن شنید [illegible]
[illegible] انگور [illegible]
انگور [illegible] شهر طوس [illegible] انگور [illegible] حضرت [illegible] باغ [illegible]
باغبان [illegible] انگور [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] ان بوستان [illegible] نرگس [illegible]

دامن [illegible] چون جناب امام نزدیک طوس رسید
[illegible] باستقبال ان حضرت امده [illegible] روان شده و حضرت [illegible]
ان کوهها [illegible] میگفت [illegible] باستقبال [illegible] بارگران [illegible]
[illegible] کوه [illegible] سنگ [illegible]
که چون خبر ورود ان امام مظلوم بمامون ملعون رسید فرمود تا همه بزرگان خراسان علما و فضلا باستقبال
حضرت رفتند چون حضرت بشهر درامد از هجوم زایران [illegible]
[illegible] روی [illegible] قدوم [illegible] همان روز [illegible] هزار نفر
[illegible] هر روز مردم [illegible] ده هزار [illegible] علی [illegible]
رسیدند چون مامون ملعون [illegible] ولایت [illegible] معجزات انحضرت دید اتش کینه در سینه [illegible]
گردید و در فکر دفع ان مظلوم بود [illegible]
[illegible] رضا [illegible]
پس [illegible] چون [illegible] امام [illegible] انحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

سر او عبث است فرمود شیران یکی بجای او نهاد و در یکی بوسید از جای او را یکی چون
سگ که پیش صاحب خودش به پایش افتادی از پس و پیش میان شیرها دیدند شیری پیر شده
هرم گرگ هر ان کمینه پیری نمی کرد بدیده از دندان دهانش نمد گشته زبانی ابی بر بانش وش بود
از کسی پیر و در کویا شد از مافی الضمیر اگاه بی چنانچه عرض کرد گویا جوابی داد و شیر افتاده در راه
مامون ملعون گفت که یا امام این شیر پیر چه گفت حضرت گفت که او گفت من پیرم و دندان ندارم وقتی
که طعمه انداخته می اورند این شیرهای جوان بی رحم می کنند و من پیر ضعیفم بار گرسنگی که من سر را اخراج کنند
که پیرم و از پا افتاده ام پس امام روی با ان شیران کرد فرمود که شما را حکم کردم که چون طعمه این شیر را که این
پیر قرین دندان ندارد بجهت او خود را مسک دارید چه اید طعمه بگذارید که این شیر سیر گردد از بعد شود سیر
ستم در خوردن طعمه چو شید ... پس مامون ملعون بجهت امتحان گفت طعمه برای شیران اورد
و معلوم است ببیند که فرمان امام را می برند یا نه چون طعمه را در میان شیران انداختند هیچکدام پیش نیامدند
بغیر از شیر پیر و پیش آمد و چندانکه احتیاج داشت خورد و پس رفت بعد از ان شیرهای دیگر بر سر طعمه آمدند
و هر یک نصیب خود را گرفتند بعد از ان هیبت که کار از شیر پیدا بود چون مامون ملعون این معجزه از امام دید شیون
برآورد و بنهان گفت الله اکبر اولاد ابوتراب سحر بودند و یک ... و مقرب خود گفت بعد از این ...
موسی بن جعفر در حبس ... خواهد شد هر روز لشکر او زیاد خواهد کرد و روز بروز کار بر او
و فرزندان ما را اسیر و استخوان ما را خواهد سوخت و نسل ما را ... و جد ما خود قطع خواهد نمود
بمامون گفتند چه باید کرد در از ... بکسی نگفت الا ... بعزم ... اورا ... ادرا
ساخت خلق ... نشد مروی است که امام رضا ... ابا صلت هروی ... حضرت به او گفت
که ای ابا صلت ... در دل مامون ... و میدانم که سرانجام ... خواهد رسید ... از
... که ... و ... استخوانم ... در کارم ... خون ... از ... امام ...

دید مامون ملعون ... از شهر ... با شیر ... شیخ ... شمع ... و خود ... گفتن ... ترتیب
زهر کین مامون ... پس امام ... بجهت رفت و بعد از ان ... و ... کار مشغول شد ...
امام غریب ... سناباد هرات

بعد از ادای ثنای حضرت الله العالمین و پس از صلوات زاکیات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
و الکرام نثار مرقد منور و مشاهد مطهر حضرت ائمه کرام صلوات الله علیهم اجمعین ... ایمان
و آل ایشان منور و ... و جود ان بزرگواران ... هر یک ...
دوران و هر کدام را ... مدال ... ان ... سپهر ...
جناب علی بن موسی الرضا ... که بعد از ابای بزرگوار ... دین ...
نکفته بر سبیل ... و هویدا است چنانچه ... الیاس و ... حدائق و ... و ... التقویم
... و ... الارواح و غیر ... آورده اند که ابن عیسی ... روایت کرده که گفت
در شهر ... مسجدی ... که ... در حین ... منزل میکنند ... شبی در خواب دیدم
که حضرت ... و ... و ... اب و خاک ... رسول الثقلین
... العالمین جد الحسن ... المصطفی ... مسجد نزول فرموده ... سلام کردم و جواب
شنیده دیدم که در نزد ان حضرت طبقی است که روی او را ... پوشیده اند که در ان طبق
خرما بود جناب رسول خدا ... در ان طبق ... من داد چون شمردم ... بود
... که ... بود من ... که بعد ... از ... من باقی مانده
چون روز ... از ان واقعه گذشت شنیدم که مامون ... علی بن موسی الرضا را ... طوس
طلبیده ... در همان مسجد نزول اجلال فرموده بود مردم ... ان حضرت حلقه زده ... رفتم
... سلام ... بجدت ان حضرت شده ... که ... رسول الله ... در خواب دیدم و ... طریق

که رسول خدا نشسته بود و طبقی خرما در پیش و سرش پوشیده من سلام کردم و جواب شنیدم دیدم
ان حضرت دست مبارک در ان طبق کرده مشتی خرما بدر اورده بمن داد چون شمردم ... بود که در خواب
از رسول خدا گرفته بودم گفتم یا بن رسول الله از ین خرما دیگر بمن ... ان واقف است از عالم
بر کرده ... و ... فرمود که اگر جدم بیشتر داده بود من هم میدادم چون این سخن شنیدم دیدم
و در ... و تعبیر خواب را ... دیگر ... صالح روایت کرده که روزی در خدمت
حضرت امام رضا رسیدم و از ان حضرت استدعا کردم که ای مقرب درگاه حضرت باری ...
بزرگواری ... که دعائی در حق من ... که ...
نمی ... فرمودند که دل خوش دار که ... فرزند بتو ... که ...
و دیگری علی ... بودم که حضرت ... فرمود که ... و یکی را ... چون
رسیده بودم که حضرت ... شده بود ... که حضرت فرموده بود اسم کرده بودند از بار
... رسیدم که حضرت ... اسم ... این ... کفت که ...
... ای که خواب ... تعبیر ... تقریر ...
بحال کسانی که ... دست در دامن این بزرگواران زده اند و ... خود را در ذیل
... از جهت ... و اعراض ...
خدا ... و رسول الله ... و در ... امام رضا حال ...
ملعون ... حضرت ... نه ... ستم ... کرده ... تا شنافت

سالکان طریق وصال ...

... مشعل ... امام رضا ... که چون خورشید ...
و امام غریب ... معجزات ... چراغ ... در ... فرموده ... در شهر ...

... مامون ملعون در اشتغال بود ... امام غریب ... بعد از ان ... کینه کرده
... شش ... رسیده بعد از شورت ... شقاوت ... خود ...
در ان دیدند که ... خوان ... مهمان نموده از بهر ...
در بار ... ان جناب ... که ... ان ... خاص ان جناب بود
طلبیده فرمود که ای ابا صلت ... کف خاک از چهار طرف
... گرفته نزد من ار چون ابا صلت ... امام ... حضرت ... از ان خاک را
گرفته بوی کرد و انداخت ... و ... گرفته بو میکرد و انداخت چون کف خاک
... آهی کشید فرمود ای ابا صلت ... این زمین که این خاک را گرفته
طرف ... مدفن من است بعد از فوت من مامون میخواهد که ... پدر خود را ... من کنند ...
سنگی ... بیدا شود اگر جمیع ... نتوانند ...
و ای ابا صلت ... که قبر مرا که طرف ... حضرت ... چون قبر ...
... ظاهر شود ... که ... بقدرت خدا آب ...
جاری شود و قبر ... از اب شود و ... ظاهر شوند ...
... ماهی ... ظاهر شود و ماهیان دیگر ...
... در ان اب ... و دعای دیگر ...
... این ... در حضور مامون ... چون ...
... شده ... نشسته ... مامون ... داخل شده ... کردند که خلیفه
... ان ... فراق ...
بزرگوار ... و ... مرده ... از جا برخاست ... و ... قدم در راه

در برابر نهاده گویا بزبان حال میگفت بیرون هلال عید ولیکن شکار که رسید بوی وصال حبیب ایام

غم نباشد که کند زهر ستم و سامانم می برد آخر این زهر صفا ایام کوهر فرح بود از زهر نشیع که دل

و دیده بر صنوان سر سخن دارم سرسبز دفتر عشق است عیان در نظرم چون کنم حرف دیگر باید ادا سلام

چون آنحضرت نزدیک مجلس مامون ملعون رسید آن لعین محل و مسرور شد از خانه بیرون آمده و استقبال

نموده بر سریر خود نشاند و اظهار خوشی آمد و اخلاص کرد اما دلی چون دهان مار پر زهر کینه بعد از آن طلب

انگور باغ عداوت میوه طلبید غلامان طبقی پر از میوه که انگور بود آورد چه انگور از نهال زهر رسیده

پر زهر کینه مامون پرورده چه انگوری سراپا چون دم مار کلوگیر و جگر سوز و جگرخوار چه انگوری

عداوت باغبانش سراسر نیشتر داده آن نیش طبع از آتش پنهان انگور سوزنگی دادی طعم

چه انگوری از الماس کینه رسیده موج زهر شوخ سینه چون آن انگور را گذرانید مامون ملعون امام را

تکلیف به میل فرمودن کرده او خوشه انگور که بزهر آلوده کرده بود و بنده مامون خود دانه می که عاری از زهر

بود میخورد پس خوشه زهر دار که میدانست در آن چه کرده گفت یابن عم انگوری ازین بهتر ندیده ام

ازین تناول باید فرمود حضرت فرمود که شاید انگور بهشت ازین بهتر باشد مامون اصرار میکرد حضرت

مرا از خوردن این انگور معذور بدار بعد از آن لعین مبالغه میکرد که البته باید میل فرمایند حضرت

ناچار از آن خوشه بکرفت چون چند دانه تناول فرمود حال آن دیگرگون شد آن میوه رسید ناگه شرر

بر بزر شراره گشت جانش آن میوه چه آتشی بکار زد که زرد دل با خون آن زرد سرخک

زهر سرایت که شد از کف سینه یک الف آه باو سرشک شد روانه بر خواست چو شمع از میانه

مامون لعین گفت یابن عم کجا میروی حضرت فرمود که بانجا میروم که تو فرستادی پس آنحضرت از خانه

مامون بدر آمده در سر راه میل افتادن میفرمود و خود را نگاه میداشت پس ناشکیبا و ناخوش در رایحه

رنج بدیدار صلت را فرمود که در خانه را ببندید اباصلت بعرض مرده ام در خانه را بست و آنگاه بیش نزد او

کاهی از در و زهر پر طلب درب عشق دیده حسرت بدر افکنده گویا ان نظر بر کسی را میکشید و بزبان

حال میگفت ای که میگفتی دم رفتن بیرون بگذرم وعده ات آمد سر ای جان بگذر بر سرم

تا نفس باقیست گردم از دل جانم پرسش بر شهید خود مگر رسم بیاد دیگرم دیده بر در دل گسست

بسترم خالی ز بار غم فراوان دلی پایان بر روی سینه دردم اباصلت در سینه خانه چون و شکستن شده نگاه

چشمش بر جوانی افتاد که نور امامت از جبینش می تابید و شبیه ترین مردم بود بامام رضا اباصلت

بسوی او شتافت و گفت ای جوان تو کیستی و از کدام راه داخل شدی که در بسته بود الحال بزبان

حال میگفت چون بگذرانی بیم گذارند از کوچه ناله راه دارند که کس نشود سرد اجل آه

از چه ای رود با فلک در بسر برج شوق کشتی سینه پرواز کند هوس نشسته جان از ره ای ای

بو از چه ای چه سینه که کشاید از در بسته راه دارم پی دار سینه رازی شده ام نور چشم بنگر روش

بود این بیان سر آنسر آنحضرت فرمود ای اباصلت آن قادری که مرا بیکمی شب از مدینه بدینجا

بسته را ابروی بیدار کشود اباصلت میگوید که پرسیدم ای بزرگ مرتبه تو کیستی آنحضرت

فرمود منم بر گشتی امامت های منتظر کشور دین تا جدائی منم که سینه تاج امامت منم سروی

رشنان امامت منم در خطه نسب شاهی نه افلاک رضا رضا بینده ای منم در دارای محنت پدری

منم در شهر ماتم دستکری منم تو با این زهر خورده که سوز دل رجان جنس تاب برده منم فرزندان

تاب توانای که عاجز مانده از درد و رنش طبیبان فرمود ای اباصلت من محمد تقی فرزند امام رضا ام

آمده ام که دیدار آخر پدر را در یابم و سخن آخر او را در کنار گیرم و آمده ام که به آتش او بسوزم

آمده ام که پدر خود را وداع و کلام آخرین او را استماع نمایم پس آنحضرت داخل حجره بر بزرگوار شد

چون چشم امام غریب بر جگر گوشه اش افتاد و از جا جسته او را در بر کشید و سینه بر سینه او نهاد و در بر گرفت

او را ببوسید و گفت او را بوسه ای کشید و ز ارز ارز گریست ای خوشا آن یاری که یاری میکند با یار خود

هنوز از مرگ آید بر سر بیمار خود عاشقان در بستر بیماری خود بوده اند شمع خود پروانه خود حمل
کند از خود دگر بود جهری بپایان میرسد شام فراق بیکند اخر هجران سوز دلها کار خود میرود
سر و صحت که چون پدر و فرزند از نماز ایام فراق بهم گفتند امام غریب امانت امامت و نقد اسرار
بان خزانه دار گوهر دار داد و کلمه اخر مفهوم مطلوم ان بود که قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب
علیهم القتل الی مضاجعهم وکان امر الله قدرا مقدورا پس امام غریب شهادت دریافت و صبا بر روی
[illegible] خطه ظهور با وجود تابه [illegible] امام محمد تقی بعد از رحلت پدر بزرگوار خود جوی جوی خون
از دیده [illegible] اشک [illegible] و در چشم اشک فراق پدر را غسل داده و از پرده دیده کفن کرد اباصلت
[illegible] که از نظر آمده نماید امام محمد فرمود که ملکیه مغرب مرا [illegible] چون از غسل و کفن فارغ
شد جمیع ارواح انبیا و ملائکه سما بر جنازه او نثار [illegible] الکاه اباصلت [illegible] تابوت را حاضر کن
عرض کرد که در اینجا تابوت نیست [illegible] بروم و تابوتی ترتیب نمایم امام جواد فرمود که داخل حجره دیگر شو
که [illegible] و نجار در اینجا تابوتی [illegible] و قدرت خود از چوب [illegible] ترتیب داده او را حاضر کن اباصلت داخل
حجره دیگر شد تابوتی دید که در عالم فرزندان ادم [illegible] بود او را اورد امام [illegible] حضرت پدر بزرگوار را
در تابوت نهاده و چهار تکبیر نماز [illegible] اورد ناگاه بقدرت خدا تابوت از زمین حرکت کرده و سقف
خانه شکافته شد و تابوت بجانب اسمان رفت امام محمد تقی فرمود که ای اباصلت بدانکه اگر پیغمبری
در مشرق وفات کند و وصی او در مغرب وفات نماید [illegible] ارواح اجساد را در اعلی علیین جمع
کند بعد از زمانی [illegible] سقف شکافته شد و ان تابوت فرود امد پس حضرت پدر بزرگوار را برداشته
او را [illegible] بر بستر خوابانید که گویا غسل نداده اند اباصلت را فرمود حالا در را بگشا و [illegible]
[illegible] برهنه [illegible] داخل خانه شد و [illegible] بر سر خود [illegible] البته [illegible]
[illegible] بالای سر مبارک آنحضرت [illegible] بعد از ان آنحضرت را در تابوت نهاده

مرقوم [illegible]

هنوز [illegible] شد مامون لعین [illegible] پای برهنه [illegible] طریق [illegible] زده کان
میرفت چون شروع کند ان قبر را [illegible] آنحضرت فرموده بود بظهور رسید و همگی مامون
لعین دید پس خلق [illegible] مامون [illegible] چنانچه امام رضا در [illegible] معجزه [illegible] محکم
[illegible] هم [illegible] و ان چیزها که اباصلت و دیگران فرموده بود همه [illegible] نزد مامون لعین بیان نمود
مامون از شنیدن ان سخنان رنگش سیاه شد بیهوش شد و در [illegible] بیهوشی میگفت
وای بر من این چه کار بود که کردم روزگار خود را سیاه و ایمان خود را تباه کردم چنانچه [illegible]
همه [illegible] که حضرت امام رضا [illegible] کرده ان ولد الزنا [illegible] با چشم خون آلوده [illegible]
رفتند و انا لله و انا الیه راجعون
بعد از حمد و ثنای جبار یکتا و پس از صلوات بلانهایات حضرت مصطفی تحفه سلام نثار مرقد منور
امامی که [illegible] بود کارگاه وجود از [illegible] و ولای [illegible] ساخت [illegible] بیت براندند دو لوای
[illegible] ان [illegible] هشت گوهر [illegible] هر یک در [illegible] و فلک [illegible]
از برج [illegible] اثنا عشر [illegible] که [illegible] در [illegible] ولایت و جلال [illegible] منور اند [illegible]
باب هشتم [illegible] ایمان گوهر صدف [illegible] طوس و شمع ملک [illegible] شهید [illegible]
و [illegible] امام رضا ائمه [illegible] رسول [illegible] مقبول [illegible]
روضه [illegible]
[illegible] خدای [illegible] از نقل علی مرتضی که آنحضرت فرمودند که زود
باشد که مردی [illegible] بزهر [illegible] مامون لعین شهید شود که اسم او اسم من
که اسم پدر او اسم [illegible] عمران [illegible] باشد هرکه زیارت کند او را [illegible]
گناهان او را [illegible]

وبرگ درخت نیابت بقبر رضا مروی است از ابو علی ابن مهزیار که از جناب امام محمد تقی پرسیدم که فدای تو شوم
ایا زیارت پدر شما در طوس افضل است یا زیارت جد شما در کربلا حسین ان حضرت فرمود بلکه
بلکه زیارت پدرم در طوس زیرا که جدم حسین را همه کس زیارت میکنند و من غریب است زوار او را
زیارت نمیکنند مگر از خاص خاصان پس هر که بشناسد او را و بزیارت او برود با حرم بسیار جزای او بهشت مگر زیرش
پروردگار و این حدیث خود کی از ثقات مجاورین ان استان شنیدم که شخصی جوانی در مشهد امام رضا
بود که زوار از کتب سعد می خرید فروخته است و دانه از گچ تراب در مزرع [illegible] و در اسرائیل شته چند
فتنه و طغیان از او ان ظهور رسید مردم شهر در صدد قتل او در آمدند و از شهر گریخته بکوه گریز زد
روز به گریزگاه و نشانی نجسته بچار بچار زار الامان امام رضا ضامن نبید خود در آید از انجا خلاص شد
کشید چون در مقام ان استان گرد بدو تردد کرده در خدمت شیخ [illegible] که در چراغ امدی ازین
کمند از خدمت سبب پاکتر شده مدتی در ان خدمت بود تا انکه بر طرف شد شمع مجلس ساختن [illegible]
وسای اجل بیمه او را بسر اورده و در حین احتضار بادیده اشکبار گفت الحمد لله که همان امام
که مرا درین دار النجات دفن کنند که برای درد معصیت دار الشفا بهتر ازین استان نیافتم
خلاصه کلام انکه بعد از تغسیل و تکفین بموجب وصیت عمل نموده او را در ان دار الامان سپرده
یکی از خدام ان امام دار السلام میگفت که از شب پاسبان استان بودم چون پاسی از شب گذشت
دیدم بزرگواری چند داخل ان رواق شدند و بر سر قبر ان جوان ایستاده یکی از انها پیدا بود
بدیگران گفت که بشنیده این مقام را و بدر او بیدان جواز او بدور اندازید ان حضرات جوان
بحفر [illegible] ان جوان مشغول شدند ناگاه دیدم [illegible] برهنه سر و پای
و چشم گریان از سر قبر خود بدر امد و سلام کرد حضرت جوابش داد [illegible] و چنین فرمود که زنهار
کسی [illegible] عرض کرد که یا جداه فرموده که قبر ان جوان [illegible] و او را بدر ارند از ان جوان هر چند

که برکنار

برکناره و سعی [illegible] کار و فت بکن بناه بمن اورده است یا جداه او مرا وسیله نجات خود دانسته ان
از مروت است که من او را قبول خود نمایم یا جداه محل امن [illegible] شفاعت او امده ام ان خادم میگوید که من
دیدم که جناب پیغمبر خدا فرمودند ای فرزند من حالا که تو او را شفاعت میکنی من او را بخشیدم پس دیگران
را سر قبر او بخشیده بودند ناپدید شدند ای محبان امام رضا چگونه چنین باشد که گناه دوستان در حضرت
شفاعت ان بزرگواران مانند دانه در صحرا یا خسی در دریا است خس را در محیط چه اعتبار دهم
عاصیان را در مقام شفاعت ایشان انکه چه شمار را [illegible] باید کرد که از دوستان ان نیکان محسوب شویم
و نیز ان دوستی شادی است در شادی ایشان و غم است در ماتم ایشان تا شنوید که بعد از رحلت جناب امام
ضامن بر اهل بیت انحضرت در مدینه چه گذشت و باری بشنید امام محمد تقی در ماتم پدرش

منتظران جانکاه اشتیاق و تشنه کان زهر فراق

گرفتاران بند مهجوری و محبوسان زندان هجری بدینگونه روایت کرده اند که چون امام غریب از مدینه روان
خراسان شده و اهل بیت ان امام مستمد دیده در راه و منتظر انکه از گردش ایام چه بر سر ان
مظلوم گذشت شبی در رحلت امام محمد تقی از خواب چون دیده بگشاد نور دیده خود را دید مضطرب شده
تا صبح در تشویش بود چون صبح شد سراغ ان فرزند کردی [illegible] سر بزانوی الم [illegible] زار زاری
در ان وقت محمد تقی هفت ساله بود مادرش دید که جگر گوشه اش زرد در امد که [illegible] ملال بر رخش خلیده
و لاله رویش زعفرانی گردیده [illegible] سینه و در اغوش حسرت [illegible] چون
ماتم [illegible] زده گان [illegible] روی بغبار الوده گردیده دل [illegible] از دیده [illegible] محمد تقی امد بدیده
بر خون [illegible] گریه گشتی [illegible] چرخ [illegible] یکه [illegible] از
بریده [illegible] روح چون امام جواد داخل حجره شد چشمش [illegible] خالی امام رضا افتاد اهی سرد از جگر بر کشید
و میگفت کجا ای پدر بزرگوار شهید غریب [illegible] به فدای [illegible] تو شوم

غریب خاک خراسان به ... من مدینه پر شوق من گشته است چرخ خزان پس آن حضرت چندان
گریست که بیمارش بیتاب شده و پیش آمد او را در برگرفت پرسید ای یگانه یار نزار چه میشود که بجای من که
و بی نصیب من از زرده خار را یقدر روز محنت طعم دل و ادای هر زمان را چه اشک است اینکه از دامان دل است
دیده میریزی چه آه است اینکه میسوز در جان شده از شرر استغنای من را که امان سنگ کین ابلک بال طوطی
نطق تکه رهین زهر برده از لب شکرشکن تو چه خون است اینکه گشته بر خان مصحف روئیت
ز کی اسو فی طفل اشک تو در سن روانی را امام محمد تقی گفت ای یار بدانکه دیروز به طوس رفتم
که دیدار آخرین پدر خود را به بینم چون وارد شهر طوس شدم و به پابوس پدر رسیدم چه گویم
که چه دیدم همی ز راه آن رسیدم که آن الم دیده ز زهر کین جگرش پاره پاره گردیده دمی ز راه رسیدم
که آن الم دیده نبود بر سر بالین بیکسش حبیب دمی ز راه رسیدم که بال پر خون فتاده بود
به سینه ز کینه مأمون شدم چه داخل دیدم یک طرف جان است رسیده بود بهانه فراق من جانش ایمان
چون داخل محنت سرای پدر شدم آنچه من دیدم الهی هیچ دیده نه بیند دیدم کای یکی مضطرب که
ز رشدت زهری چند صد پاره شده دل حزینش الماس ریزش شده لختش بر پشته زهر کین
رحیقش گردیده ند مروتی عشقش افتاده چند بخورده سر و تن شده به فرزنده هر جا که یکتش
رسیدم صد لاله داغ دار دیدم چون چشم پدر بمن افتاد آغوش گشاده و سر او در بر گرفت ولی یارب
من نمیدانم که آن یک لحظه از احوال شما از من پرسید ای یار اجل فرصت نداد که به دل [illegible]
کین مأمون کار او را ساخته بود بعد از چند کلمه گفتگو مرغ روحش پرواز کرد چون اهل بیت امام رضا
این سخن را شنیدند گریبان طاقت را دریدند خاک الم بر سر و صدای شیون از محنت سرای امام
غریب با آسمان میرفت از صدای ناله و فغان ماتم زدگان گوش فلک کر گردید اهل مدینه
بان ماتم کده جمع شدند یک سینه کمی یکی [illegible] همه جامه ها دریده هر سینه ناله دل تنوری هر دیده

ز گریه بهره [illegible]

هر دیده ز گریه بهره شد [illegible] مدینه ماتم سرایی است که اهل
مدینه دختران امام رضا گیسو پریشان و چاک شده گریبان دریدند همگی به [illegible]
و سیه زرسه کشیدند امام محمد تقی را در میان گرفتند به دور او حلقه ماتم زدند چون از امام رضا احوال
پرسیدند حضرت امام جواد جواب داد که در خراسان مأمون بی ایمان پدرم را با زهر کین شهید نمود و در شب سیم
رحلت [illegible] از سر راه طوس [illegible] ز راه چون که رسیدم [illegible] فتاده بود یک برگ [illegible] زهر جفا
به کشتنش چه من بی پدر نظر کردم همین شنیده پاره جگر کردم کسی نبود بجز او بیکس [illegible] که بار خود
از سوز پاره جگرش ای [illegible] در آن وقت که پدرم [illegible] کسی را نداشت که [illegible]
او نوحه کند [illegible] صدای ناله شنیدم که چون زنان فرزند مرده بر بیکسی پدرم ناله میکردند و زار
زار میگریستند و با این ترانه نوحه ها می کشیدند [illegible]
[illegible] جگر [illegible] شد [illegible] سر گذشت [illegible] پاره [illegible] شهید
شده منم که [illegible] شهید امام منم که در همه غم همدم [illegible] منم که گاه [illegible] طوس
[illegible] صد افسوس منم [illegible] منم که زهر [illegible] کرده اند
در جام منم [illegible] منم که [illegible] شده است [illegible] منم [illegible] طوس
[illegible] ز [illegible] چرا که [illegible] برادران بودند برای
[illegible] بودند فتاده [illegible] غریب بی یاور [illegible] نکرده [illegible]
میگفت ای اهل مدینه در آن وقت که پدرم [illegible] دلم [illegible] ای اهل وطن [illegible]
پدرم گریه کنید [illegible] نوحه [illegible] امام [illegible] شهید [illegible]
حال او [illegible] دیده [illegible] بی طبیبی دیده [illegible]
[illegible] آن خبردار که آن [illegible] دیده چون بود [illegible] که [illegible]

دارد بیمار غریب و دیده حسرت براه

ریحان کوی وفا و فرزندان منای تمنا سربازان وادی اطاعت و سالکان کعبه عبادت
تشنگان آب خنجر حبیب و مریضان هجران طبیب چنین روایت کرده‌اند که چون چمن سرای
بی عدیل و سراب بوستان ملکوت پرورد گلزار خلیل تشنه هجران قرار گرفت که دانه زار اطاعت
حضرت ابراهیم را از جویبار تسلیم اسمعیل گردانند و ریاض خلیل را در ابوی از شهاب تحمید سیراب است
که اسمعیل ذبیح الله از گلزار گاه بار گشته و رویش از برگ نارنج گلگون گاه چون قمر هم در تاب
پنهان شده از باشلاق آفتاب مهرش انجم تمنا ثابت و از حرارت هوا آب از رخسارش زعفرانی
گردیده مهر رویش چون کمند خود در تاب تیغ ابرویش در قصد دلهای کباب بی چون لاله پژمرده
و گلستونه از حرارت خورشید افسرده داخل شهر شد در آن وقت ابراهیم خلیل با انتظار آن
رشک ماه بر سر راه نشسته و رشته نظاره بر قبه چون مهرش بسته که فرزند از راه در رسید
چون اسمعیل پدر آن افسردگی دید و از فروغی دید مهر پدری جوشید دلش را در کمند گیسوی اسمعیل
در بر آن کشید از نظر جمال ابراهیم رت امتحان حضرت بی چون رسید [illegible]
ابراهیم خلیل بخواب رفت ناگاه آواز هاتفی در خواب شنید که ای دل داده محبوب بی انباز
کو یار رفت بکوی محبوب افتاده الحبیب الی الحبیب محبت یکی و مهر فرزند در دل میدهی دل خود را بغیر از الله
بده ای خلیل الله اگر قرب وصال میطلبی پسر خود فرزند خود را در راه قربان کن دار که گلگشت
بوستان رضا میخواهی چهره دلش را از خون گلویش رعنا ساز که باغ وصل ما آتش زخون است
گلش پر رنگ روی لاله گون است [illegible] چمن قدش فتاده [illegible] دل او بر بار داده بود [illegible]
از ارغوان بهار شکفته نرگس از رنگ بیمار [illegible] بود [illegible]
[illegible] هاتف میگفت ای ابراهیم اگر خواهی وصال میخواهی کلوی فرزند را در خنجر کن

اگر کمی

اگر کمی قرب راه میجوئی دنیای او را بر رشته اطاعت مقید کن ابراهیم از هیبت آن خواب
با اضطراب برخواست و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تا صبح بتهلیل خلیل مشغول بود چون
شب دیگر شد و بخواب رفت همان خواب را دید و بر دوام سه شب همان واقعه را بدید بیدار شد دانست
و دید که آن خواب از رب صادقه و رضای حق در قربان کردن اسمعیل است چون دایه سپهر
در شام شب از صبح گریبان در درید دهوا ایام سر بر فلک نهاد ابراهیم برای قربان کردن
را لوف چون دیار روی قدر اندن رنگی گلگون بهجر یار اسمعیل گفت ای هدف که تیر اسرار
بر خیز و گیسوی فرزند شمشاد خود در شانه کن و قامت رویش بیار از گلشن اسرار در ارد
بر تاب کن چهره رنگش را از رخوار گلشنش سیراب کن حلقهای نوبهار جامه اش تبدیل کن سوی
مهمان که جانان میرود بی جلگی تا هر چون آن نعی ابراهیم شنید بر خواست و آستان و لباس حاضر کرد
و شروع بزینت اسمعیل نمود اما گویا از رستی پاره دل فی الحال میدید چون در گیسویش در زلفش
زان شانه کردن شد پریشان سواد در فرع خواند از آن [illegible] بفرقش چون نهادان خسته دل
تاج روشنی فانهد آتش مجروح فی چون بر فدوه نقش ارکرد دانش ترانه بیراهی جگر کرد
تا جراحت بیرون و صلاکه بر اسمعیل می پوشید صاف از رویش قطع صفه رحم جگر دچون روی فرزند
بکلاه تنش خونش ریاکردید و شعله در جان تا جز زد کل بر انچه شنیده بود شد از جهد میقات
تعبیر حسن فاعشق کند خراب گفتم ز روی پرده بر افکن که بهتر است افروخت شعله وار
از الحرف چه حب چون تا جر همه اسمعیل نمود ابراهیم فرمود که کاردی و رسنی بیار که همراه
ببریم حاضر چون نام کارد و رسنی شنید دلش از اضطراب در گیجاش در تاب افتاد گفت
یا خلیل الله مهمان و اسطه سر بر زده بستان دیگر رو از قطع علاقه ابستان است ابا ابراهیم در دل کارد
و رسن چه در نظر داری سر رشته قطع جان رسیده مگر کار دیر اسخوان رسیده مگر کار دار

ت ده ممکن است که بار دیگر باز دارم قضا شده مگر ابراهیم گفت شاید در آن مهمانی قربانی هم باشد مروی است
که ابراهیم [illegible] هم همراه برده پس هاجر را وداع کرده روی بصحرا نهادند [illegible] میرفتند هاجر
از عقب اسمعیل نگاه میکرد و بزبان حال میگفت خوش آن میزبان جانانه که مهمانی چنین دارد
خوش آن عاشق که معشوقی چنین در کمین دارد بآن مهمان مجلس میزبانی تا بعنوانی کسی که سر آن
وا رشک در زمین دارد چون پدر و پسر چند قدم از خانه دور شدند در آن وقت ابلیس لعین
بصورت پیری برآمد و گفت چه میدانی [illegible] که این کار صورت نه پذیرد [illegible] آن است که
[illegible] خانه‌ها آن [illegible] ابراهیم [illegible] کرده که زنان زود [illegible] آینده [illegible]
بوده است چه بر دارم پس ابلیس بصورت پیری نزد هاجر رفت و گفت ای هاجر میدانی که ابراهیم
پسرت را بکجا میبرد و برای چه برده هاجر گفت او را بمهمانی برد ابلیس گفت ای غافل
او را میبرد تا سر او را ببرد [illegible] بکشد [illegible]
زنند [illegible] هاجر گفت ای پیر کوی هرگز شنیده پدری را دل میآید که فرزند خود را مقتول سازد
خصوصا چون ابراهیم پدری اسمعیل پسری [illegible] آنکه [illegible] چنان پدر سر فرزند خود فدا کند
وگر [illegible] خدا [illegible] بخواب [illegible] این کلام
جا گفت شیطان گفت ای هاجر ابراهیم میگوید که خواب دیده‌ام که خدای من گفته که اسمعیل
در راه من قربان کن و او برای همین میبرد هاجر میگفت ابراهیم هرگز دروغ نمیگوید آنچه حق گفته از شنوده
من سخن تو را نشنوم [illegible] نقش [illegible] در آینه باشد صورت حال بجا آید
[illegible] هاجر گفت هزار جان من و فرزند من فدای رضای حق باد
چگونه راه حق را [illegible] شیطان [illegible] ابراهیم آمد که او را از [illegible]
باز دارد [illegible] ابلیس [illegible] بنده خالص حق [illegible]

شیطان

شیطان نکند [illegible] سخن [illegible] چون ابلیس نزد ابراهیم رفت گفت [illegible] در این امر
تامل کن و فرزند اسمعیل را که آفتاب صبح خوبی است [illegible] ابراهیم [illegible] شیطان
گفت ای ملعون از این اندیشه درگذر [illegible] من نقش فریب تو را نپذیرد
و اگر از مشرق تا بمغرب مرا فرزند باشد و امر الهی شود همه را در راه او قربان میکنم و هیچ باک ندارم
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] فرمان کن
[illegible] چون ابلیس از ابراهیم مایوس شد نزد اسمعیل شتافته [illegible]
[illegible] گفت ای اسمعیل کجا میروی [illegible]
اسمعیل گفت ای پیر [illegible] ابلیس گفت [illegible]
که [illegible] اسمعیل را قربان کنم چون اسمعیل این سخن ملعون را شنید [illegible]
که [illegible] قربانی [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
سنگی چند [illegible] بر آن ملعون انداخت که در آن موضع [illegible] سنگ لازم است ای
[illegible] چون [illegible] بقربانگاه رسیدند [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] فرزند [illegible] گفت ای فرزند گرامی [illegible]
[illegible] قربان کنم [illegible]
چه میکنی [illegible] اسمعیل
[illegible]
[illegible]

گستون فخر این سه نودانی بکن فردا که بهر جانی ای پدر درین کار با خبر مخفی نفرمایید نیت من که فرض است
از دست بیرون رود تعجیل کن که دلم بر سر شدن آمده زود باش که جان من برسی و سر بر گردن کرانی بیگانه ای پدر
نافرمانی هست کاری کن که جان بسپرده این خبر از من بیرون نرفت گوی قربان ز رسیدن ان به تعجیل
هرچه تمامتر بهترست سر بادیه افعل ما تؤمر منم ارزوی این متبع دارم و احرام آن قول بستم
ازین حرم محروم نسازد و دارم سر آب رحمت ره بینند اگر که هیچ تقصیر کنم فوت میشود تقصیری برمن لازم
میآید چون ابراهیم آن صدق یقین از فرزند گرامی دید خوشحال گردید و قربان شدن کمر بست پس
گفت ای فرزند آیا هیچ وصیتی داری تا بجا آورم گفت یک وصیت دارم از من قبول کن اول آنکه ای پدر
رسن محکم تر به محکمی دو سرم را چون نمی بردم چو بندم بند وقت بریدن پایم که چون طفلم مبادا از جا
در آیم یک جستن زود این فرصت از دست شود دریغ تو ضایع کار من است ای پدر دوم قربانی جوان
در خاک گذار که مبادا مهر پدری مانع شود دوم دست پایم را ببند که خدا نکرده مبادا دست پا زنم
و از سیم جامه خون آلود [illegible] پیران پیروان کنند از دست ما زود می دامن تو بخون آلوده شود ابراهیم گفت
قبول کردم وصیت دیگر بگو گفت ای پدر وصیت دیگرم آن است که چون نبی [illegible] ومادر مرا همراه تو
نه بیند اگر در فراق من [illegible] بسیار گریه کن و دور از ستم [illegible] فرزند بر مادر دشوار است
پس مادرم را سلام برسان بگو که ای جای من کنار گیر برای من زیب [illegible] سی بر سر یتیم
بگذار گریان بکش بوی گم از خاک شهیدان در آن وقت گریه بر ابراهیم رو داد و [illegible] آنگاه
گفت کفن این وصیت را هم قبول کردم وصیت دیگر هست گفت ای پدر وصیت سیوم آن است
که چون اطفال هم مکتب مرا به بینی از من سلام برسان و بگو [illegible] مادرس کتاب [illegible] کردم
زبر کردم [illegible] همه از دیده [illegible] چون [illegible] در مدرسه [illegible] درس [illegible] سر
دین [illegible] همین زبان [illegible] چون [illegible] ابراهیم گوش [illegible] این فرزند [illegible]

و سر خود می پیچد گفت ای فرزند دیگر وصیتی داری اسمعیل گفت ای پدر بغیر از قربان چیزی ندارم چو
خواهی کردم قربانی بار تو تنفیذ چو تیغ بردار بنه بر خاک گوی هاتف دادم بنجر [illegible]
این گفتگوم گلوم تشنه آن آب باشد کجا تشنه کار [illegible] مرد بیکه ابراهیم دستی
فرزند را به بندید و روی ورا بوسید در آن وقت غلغله در ملکوت افتاد از ناسوت بملکوت
در راه عزت بجبروت اواز الوف الوف برسید پس ابراهیم [illegible] بقربان گاه خویش بوسید
بدستی خنجر دستی گلویش ز بال مهر سر امتحان شد بس لا الله الا [illegible] چون خنجر دید
لطف آن گلو را مجمل گردید و بر گلو اندر او را هرچند ابراهیم در بریدن سعی میکرد زبان
خنجر از گلوی [illegible] مهربان تر بود ابراهیم نیز تمود [illegible] که [illegible] تیغ بر گلوی او [illegible]
کار نکرد ابراهیم [illegible] و [illegible] کرد که [illegible] قربانی [illegible] درگاه احدیت [illegible] در آن وقت
کارد بزبان در آمد که ای ابراهیم تو مرا بخر بدن امر میکنی و خداوند مرا منع میکند بود [illegible]
در دست [illegible] تو [illegible] ذبح کرده [illegible] ابراهیم بگشود [illegible] در اصل قربان او بود در آن وقت
[illegible] آتش [illegible] آمده و جبرئیل نازل شد و گوسفندی از بهشت آورده و گفت ای خلیل
بزرگوار [illegible] ثابت قدم [illegible] در حق سلام [illegible] که در دوستی صادقی قربانی تو قبول درگاه
[illegible] اسمعیل [illegible] و این گوسفند را فدای او [illegible] چون ابراهیم [illegible] دید [illegible] گفت که [illegible]
فرزند خود بدست خود قربان میکردم وحی آمد که ای ابراهیم [illegible] محبوب ترین خلق نزد تو [illegible] گفت
پیغمبر آخرالزمان محمد مصطفی [illegible] گفت فرزند او [illegible] فرزند خود [illegible] گفت فرزند او را
[illegible] گفت که ای ابراهیم اگر تو فرزند خود در راه خود قربانی [illegible] دی آید
[illegible] رسیده که فرزند تو را فدای کردم و او را قربان خواستم [illegible]
راه [illegible] قربانی [illegible] هرچه [illegible] فرزند رسول [illegible]

La France
Illustrée

V. Ar[illegible]-Bru[illegible]

پس این آیه آمد که وفدیناه بذبح عظیم ای خلیل اسمعیل را بگو که چون منبع بلای مکروهان مهمانی برد
که بجوازی از طلعت شاه که سنی بکشم چون ابراهیم دمی این بفرزند رشید اسمعیل دست برداشت که
بارخدایا هر که از امت پیغمبر آخر الزمان دوستان و فرزندان از غمخوار حسین دارد و در وقت رفتن
رفتن زبانش بکلمه توحید گویا باشد گشت او را ایمن بخش پس خدا خطاب فرمود ای خلیل تو گردانند که همه امیران
گناهان دوستان سر از حق تعالی می طلبند ای خدای بیمنت ما را از این خیل آنکه گناه کنی و بیدار
نیک او در صحرای محشر واقف کرم که پدر در فکر پسر و پسر در فکر پدر و دختر در فکر مادر و مادر در فکر دختر خواهند بود
و جمله جن و انس نفرات حال خود مشغول بند سر از اندیشه دل گذشتن زمین صراط ...
زردی رسول مختار و حیدر کرار و اولاد ایشان که گناه مکروه حسین در دار دنیا هیچ کاری که با ...
بوده باشد زیرا امتان رسول خدا او شیعیان علی مرتضی بعمل نیامده است و همه جمع ... خواری شده ...
گریه کننده گان خود را که از ... در آتش جهنم بسوزانند و آن ... را در بهشت ... از شراب طهور
سیراب گردان بحق محمد و آله الامجاد صورت اتمام پذیرفت کتاب ...

... دعا ... دارم
... گنهکارم

در سنه هزار و دو صد و ...

... خوانده ...

